

سوانح

احمد رضا خان

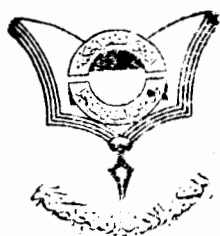
مبتع

ملکوت ریت

۵۲/۸۱

۸/۵





سوانح

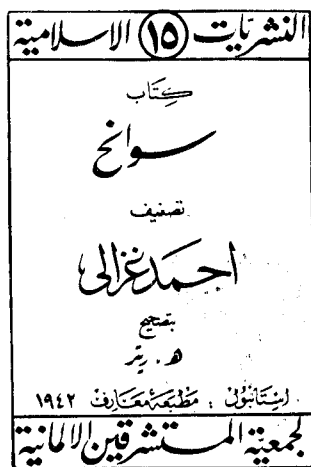
احمد عزا

بتصحیح

ہلموت ریر

مرکز نشر دانشگاهی

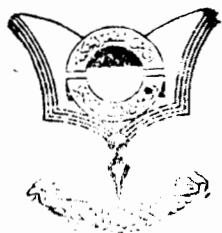
ادبیات فارسی
۸
مرکز نشر دانشگاهی
۴۷۲



صفحه عنوان چاپ اول



سوانح
تألیف احمد غزالی
بتصحیح هلموت ریتر
تجدید چاپ: زیر نظر نصرالله پورجوادی
مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۸
تعداد ۲۰۰۰
لیتوگرافی: بهزاد
چاپ و صحافی: نوبهار
حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاهی محفوظ است



من ندانستم که عشق این رنگ داشت وز جهان با جان من آهنگ داشت
دسته گل بود از دورم نمود چون بدیدم آتش اندر چنگ داشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هلموت ریتروسوانح

تعداد متون فارسی که به روش انتقادی تصحیح شده است زیاد نیست. بسیاری از متون اصلی در ادبیات فارسی هنوز با چاپهای غیر معتبر و مغلوط در دسترس ماست. کسانی که در صدد تصحیح انتقادی شاهنامه فردوسی برآمده اند راه درازی در پیش دارند. حدیقه سنایی و دیوان او، بیشتر مثنویهای عطار، خمسه نظامی و دیوانهای بسیاری از شعرا هنوز چاپ قابل اعتمادی ندارند. برخی از متون فارسی را ابتدا مستشرقان اروپایی، مانند ادوارد براون و نیکلسن و هلموت ریتر تصحیح کردند و به تبع ایشان محققانی چون میرزا محمد قزوینی و مجتبی مینوی و بدیع الزمان فروزانفر و جلال الدین همایی و خانلری راه ایشان را دنبال کردند، ولی متأسفانه شیوه انتقادی تصحیح متون هنوز در کشور ما بطور جدی جانپفاده است و بسیاری از کتابهایی که برای نخستین بار به طبع می رسد، و یا مکرر تجدید چاپ می شود، مغلوط است و علت اصلی آنهم این است که مصححان ما با اصول و قواعد تصحیح انتقادی متون درست آشنایی ندارند. یکی از کارهایی که محققان ما باید انجام دهند تدوین این اصول و قواعد و عرضه نمونه های خوب تصحیح متون و بررسی کارهایی است که محققان دقیق و منضبط اروپایی و ایرانی انجام داده اند. در میان متون فارسی که خوشبختانه به روش انتقادی چاپ شده است سوانح احمد غزالی است. این اثر كوچك در میان آثار متعدد قدیم ما کتابی خوش طالع بوده است، چه تصحیح آن را نخستین باریکی از بادقت ترین و خبره ترین محققان آلمانی به نام هلموت ریتر به عهده گرفته است. این اثر که متن آن عیناً به صورت افست چاپ شده و هم اکنون در دست شماست بار اول در سال ۱۹۴۲ میلادی در ترکیه چاپ

شد. پیش از آن، متن این کتاب فقط به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌ها حفظ می‌شد. ریتز برای آماده کردن متن خود شش نسخه خطی را پیدا کرد و از روی آنها متنی تهیه کرد که هنوز هم یکی از معتبرترین متون ماست. (این نسخه‌ها در مقدمه ریتز که در ترجمه آن خانم سوزان وکیل زاده به ما کمک کردند معرفی شده است.)

روشی که ریتز در تصحیح این اثر به کار برده روش التقاطی است. با وجود اینکه بعضی از نسخه‌های او قدیمی و متعلق به قرن هفتم بود، ولی هیچ يك از آنها در حدی نبود که بتواند نسخه اساس قرار گیرد. اهمیت کار ریتز در این بود که این روش را درست و بجا و در کمال دقت و مهارت بکار برد. ریتز فارسی را خوب می‌دانست، خیلی خوب. نگارنده سالها این متن را به دقت مطالعه کرده و قرائت همه نسخه‌های خطی ریتز و نسخه‌های دیگر سوانح را بررسی کرده و همواره از تسلط این محقق آلمانی به ریزه کاریهای زبان فارسی در این متن شگفت زده شده و او را تحسین کرده است. هیچ لفظی را بدون دلیل بر لفظ دیگر ترجیح نداده و در متن نیاورده است. نثر سوانح نمونه يك نثر سهل و ممتنع است. مطالب کتاب در نظر اول ساده است، ولی معانی آن بسیار عمیق و باریک است. ریتز نهایت کوشش را برای درک معانی بکار برده و کمتر عبارتی است که او نفهمیده از آن عبور کرده باشد، و اگر عبارتی بوده که او درست نفهمیده بدلیل مشکل بودن خود آن عبارت و تحریفی بوده است که احیاناً کاتبان در نسخه‌های خود وارد کرده بودند. یکی از علل اهتمام ریتز در فهم این اثر این بوده که می‌خواسته است آنرا به آلمانی ترجمه کند، کاری که هیچ وقت توفیق اتمام آنرا نیافت.

ارزش و اهمیت تصحیح متن انتقادی ریتز فقط در این نیست که این متن را به روش انتقادی و با دقت از میان نسخه‌های مغلوط و گاهی پریشان برگزیده است؛ یکی از فوائد عمده این کار شیوه‌ای است که مصحح برای ضبط نسخه بدلها اختیار کرده، شیوه‌ای که گاهی به نام خود او «شیوه ریتز» خوانده می‌شود. در زیر صفحات نمایه یا سازواره

انتقادی (Critical apparatus) ضبط شده است. این سازواره يك شاهکار کم نظیر است، و دانش پژوهانی که بخواهند به تصحیح متون بیردازند می توانند با مطالعه آن به ظرایف و دقایق تصحیح متون پی برند، و چگونگی حل مشکلاتی را که برای مصححان پیش می آید، بخصوص کسانی که چندین نسخه در اختیار دارند و می خواهند متن خود را به روش التقاطی تصحیح کنند، بیاموزند. ریتريک عبارت را از يك يا چند نسخه در متن آورده، ولی در عین حال ضبط همه نسخه بدلها را نیز در ذیل صفحه، در سازواره انتقادی، نقل کرده و بدین ترتیب، روایت هر شش نسخه را آورده است. من شخصاً سراسر این کتاب را با سه نسخه خطی ریتريک که اساس متن او بوده است (نسخه های A و F و N) مقابله کرده ام و جزیک سهو کوچک در مقدمه، به هیچ اشتباهی برنخوردم. این کتاب غلط ندارد.

متن انتقادی ریتريک در سال ۱۹۴۲ چاپ شد. تقریباً در همان زمان (در سال ۱۳۲۲ شمسی) همین اثر را مهدی بیانی از روی يك نسخه خطی، که در واقع قدیم تر از همه نسخه های ریتريک بود، چاپ کرد. برای من خوشایند نیست که این جمله را بنویسم، ولی سخن حقیقی است: کسانی که می خواهند تفاوت يك کار درجه اول و عالی را در تصحیح متون با يك کار درجه چندم ببینند می توانند متن ریتريک را با متن بیانی مقایسه کنند. سرنوشتی که متن انتقادی سوانح در ایران بدان مبتلا شده است سرنوشت اسفباری است. انتظار می رفت پس از چاپ این اثر توسط ریتريک، هر کس که در ایران می خواهد به تجدید چاپ سوانح بیردازد آنرا عیناً چاپ کند. ولی اینکار نشد. این متن در چهل سال گذشته چند بار در ایران چاپ شده است ولی نه از روی متن ریتريک. مصححان مختلفی که آنرا به اصطلاح تصحیح و چاپ کرده اند بعضاً به بهانه داشتن نسخه های دیگر، متن ریتريک را تغییر داده اند ولی به جای اینکه آنرا بهبود بخشند با تصرفات خود زحمات او را به هدر دادند.

نگارنده نیز یکی از کسانی بوده است که این اثر را مجدداً تصحیح و

چاپ کرده است. علت اینکه من به فکر تصحیح این کتاب افتادم این بود که می‌خواستم آنرا به انگلیسی ترجمه کنم. ابتدا خواستم متن ریتر را عیناً به انگلیسی برگردانم. ولی به مشکلاتی برخورددم، مشکلاتی که ریتر هم بعضی از آنها را می‌دانسته و نتوانسته بود حل کند. نسخه‌های خطی او به وی اجازه نمی‌داد. از اینجا بود که من سعی کردم فقط این مشکلات را رفع کنم، به کمک نسخه‌هایی که پس از ریتر پیدا شده بود. و همین کار را کردم و چون متن من براساس کار ریتر و در واقع ادامه آن بود، نام ریتر را به عنوان مصحح اصلی ذکر کردم. در ضمن کار، بعضی از عبارات را هم که غلط نبود ولی از نظر من در نسخه‌های دیگر صحیح تر ضبط شده بود مطابق این نسخه‌ها تغییر دادم. و چون کار من ادامه کار ریتر بود، همان روش را در تدوین سازواره انتقادی به کار بردم. سازواره انتقادی من نشان دهنده تغییراتی است که در این متن داده‌ام، ولذا هر کس که بخواهد به ماهیت این تغییرات پی برد باید به متن ریتر و سازواره او رجوع کند.

به هر تقدیر، متن انتقادی ریتر، با وجود اینکه سوانح چندین بار در ایران چاپ شده است، هنوز هم متنی است که باید ما بدان رجوع کنیم. و همانطور که گفتم، از این متن می‌توان به عنوان يك الكويك نمونه عالی در تصحیح متون فارسی استفاده کرد.

چند کلمه‌ای هم در معرفی هلموت ریتر بگویم.

ریتر یکی از مستشرقان طراز اول اروپایی در قرن بیستم است که تعداد قابل توجهی از متون قدیم اسلامی را برای نخستین بار تصحیح و چاپ کرده است. او در ۲۷ فوریه ۱۸۹۲ در نزدیکی فرانکفورت متولد شد، و در نزد مستشرقان معروف تنودور نلدکه و کارل بروکلمان و کارل هاینریش بکر به تلمذ پرداخت. از ۱۹۱۳ در دانشگاه بن به تدریس پرداخت. در جنگ جهانی اول در عراق و ترکیه مترجم سپاه آلمانی بود و در این دوره مقالاتی درباره زبان و فرهنگ عربی و ترکی منتشر کرد. ریتر مستشرقی بود اهل ذوق. به موسیقی و شعر علاقه‌مند بود. شعر

فارسی و عربی و ترکی را خوب می فهمید و لطایف و دقائق آنرا درک می کرد. ریتزر جزو مستشرقانی که اسلام شناسی را به عنوان حرفه دنبال می کردند و می کنند نبود. او به دنبال حقیقت بود. روح او روحی بود سرگشته و تشنه حقیقت. اهل درد بود و زندگی او نیز دردمندانه بود. وقتی به مسائل کلامی و تصوف و عرفان و شعر عرفانی روی می آورد گمشده خود را جستجو می کرد.

از ریتزر آثار زیادی به جا مانده است: بیست و شش کتاب، بیش از یکصد مقاله و دویست و بیست نقد کتاب. کتابهایی که او تصحیح کرده است یکی اسرار البلاغه عبدالقاهر جرجانی است (در استانبول ۱۹۵۴)، که ترجمه آلمانی آن نیز (در ویسبادن، سال ۱۹۵۹) به قلم او منتشر شده است. همچنین کتابهای مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری (استانبول، ۳۳-۱۹۲۹)، الوافی بالوفیات الصفدی، جلد اول (استانبول، ۱۹۳۱؛ چاپ دوم ویسبادن، ۱۹۶۲)، فرق الشیعه نوبختی (استانبول، ۱۹۳۱)، مشارق انوار القلوب ابن الدباغ (بیروت، ۱۹۵۹)، هفت پیکر نظامی با همکاری ریپکا (پراگ، ۱۹۳۴)، الهی نامه عطار (در ۱۹۴۰). ریتزر درباره نظامی گنجوی کتابی به زبان آلمانی نوشت (۱۹۲۷) که هنوز هم يك تحقیق معتبر در این زبان به شمار است. شاهکار او کتاب دریای جان است که درباره زندگی و آثار عطار نوشته است. تأسیس مجله شرقشناسی Oriens در سال ۱۹۴۸ و نوشتن مقالات و نقدهای متعدد و چاپ آنها در این مجله، نوشتن مقالاتی در دائرة المعارف اسلام و نظارت بر مجله Der Islam که کارل هاینریش بکر (C.H. Becker) در سال ۱۹۱۹ تأسیس کرده بود از دیگر کارهای علمی و فرهنگی ریتزر است.

علاقه ریتزر به موضوعات متنوع بود. نه تنها به شعر و ادبیات و کلام و تصوف و عرفان، بلکه گاهی به موضوعاتی چون علوم غریبه و سحر و جادو و تجارت نیز علاقه نشان می داد (چنانکه کتاب غایه الحکیم منسوب به مسلمة مجریطی را تصحیح و ترجمه و در ۱۹۶۲ منتشر کرد) و دربارهٔ

آنها چیز می نوشت. هم چهارمقاله نظامی عروضی را به آلمانی ترجمه می کرد (۱۹۲۲) هم کیمیای سعادت غزالی را (۱۹۲۳). هم تاریخ ادبیات فارسی در دوره معاصر را می نوشت (۱۹۲۳) و هم درباره حروفیه تحقیق می کرد.

تلاطمی که در دهه ۱۹۳۰ در اوضاع اجتماعی و سیاسی آلمان پدید آمد تا حدودی در زندگی ریتز تأثیر گذاشت. ظاهراً نازیها او را آزار دادند و باعث شدند که وی کشور خود را ترك کند. ریتز سالها در دربدری و تنهایی و اندوهی پنهان بسر برد. در سال ۱۹۱۹ جانشین کارل بکر در هامبورگ شده بود. در سال ۱۹۲۷ با سمت مدیر شعبه استانبول «انجمن مستشرقان آلمان» به ترکیه رفت و تا سال ۱۹۴۹ در استانبول ماند. این فرصت خوبی بود که ریتز بتواند به مطالعه نسخه های خطی گرانقدر فارسی و عربی در کتابخانه های ترکیه بپردازد. در سال ۱۹۳۵ استاد دانشگاه استانبول شد و این توفیقی بود که نصیب دانش جویان و دانش پژوهان ترکیه شد. چندین نفر در این سالها و در سالهای بعد نزد ریتز تلمذ کردند که یکی از آنان محقق ترك احمد آتش بود. ریتز بعد از جنگ در سال ۱۹۴۹ به آلمان برگشت. ولی پس از اینکه در سال ۱۹۵۷ از دانشگاه فرانکفورت بازنشسته شد به ترکیه بازگشت و دوازده سال دیگر در آنجا ماند. در سال ۱۹۶۹ باز به فرانکفورت رفت و سرانجام در ۱۹ مه ۱۹۷۱ در سن هفتاد و نه سالگی از دنیا رفت.

ریتز در ایران چندان گمنام نیست. الهی نامه ای را که او تصحیح کرده است افست کرده اند و تا کنون بهترین متن مصحح این اثر است. در واقع تنها مثنوی عطار که به روش انتقادی و قابل اعتماد تصحیح شده است همین چاپ است. بعضی از مقالات او نیز به فارسی ترجمه شده است، از جمله مقاله ای که وی درباره حروفیه نوشته است (فرهنگ ایران زمین، سال ۱۰ (۱۳۴۱) ص ۳۹۹-۳۱۹). و همچنین مقاله ای با عنوان «ترجمه ابوریحان بیرونی از پاتانجل» (در مجله معارف اسلامی شماره ۱۱، ۱۳۴۹، ص ۲۷-۳۱). مقاله «نزاع دیوانگان با خدا» را نیز

چندی پیش نگارنده از انگلیسی ترجمه کرد (نشر دانش، سال ۷، شماره ۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۵). فصلی از کتاب دریای جان را نیز آقای دکتر زریاب خویی برای مجله معارف ترجمه کرده اند (معارف، سال ۴، شماره ۲، مرداد - آبان ۱۳۶۶). با تجدید چاپ سوانح يك اثر دیگر از آثار درخشان و آموزنده این محقق سختکوش آلمانی دردسترس عموم فارسی زبانان قرار می گیرد. ولی واجب ترین کاری که باید روزی در کشور ما انجام گیرد ترجمه کامل دریای جان به فارسی است.

نصرالله هورجوادى

بهمن ۱۳۶۷

مقدمه مصحح

اثر کوتاهی که در دست دارید از احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ ق.) است، به نام سوانح. «سوانح» به معنی تفکرات است. سوانح از جمله بدیع‌ترین آثاری است که در جهان اسلام دربارهٔ عشق تصنیف شده است.^۱ پیش از این کتاب نیز آثار دیگری دربارهٔ این موضوع نوشته شده بوده^۲ و مصنف نیز از آنها متأثر شده است. کتاب او نیز به نوبهٔ خود اثری بوده است که مورد تقلید دیگران قرار گرفته است. غزالی بخوبی می‌داند که معانی عشق در حروف و کلمات نمی‌گنجد^۳ و لذا مطمئناً نمی‌توان گفت که وی در تصنیف این اثر از آثار دیگران اقتباس کرده است.

نویسنده هر چند که عارف و صوفی است ولیکن در حقیقت نمی‌توان گفت که عشقی که وی در این کتاب از آن سخن گفته است صرفاً عشق آسمانی و الهی است،^۴ چه وی خود تصریح می‌کند که «عشق تعلق به هیچ جانب ندارد... نه به خالق و نه به مخلوق» و «حقیقت او از جهات منزّه است» و «تفاوت در قبله عشق عارضی است».^۵ اما تردیدی نیست که غزالی (در عین حال که از عشق الهی سخن گفته است) از عشق انسان به انسان نیز غافل نبوده است. انگیزه مصنف در نوشتن این اثر نیز خود دلیل دیگری است بر این مدّعی. غزالی این کتاب را برای یکی از دوستان و محبّان خود نوشته است، چنانکه در مقدمه آورده است: «دوستی عزیز که به نزدیک من بجای عزیزترین برادران است و مرا با او انسی تمام است... از من درخواست که آنچه فراموش‌شده در حال در معنی عشق فصلی چند اثبات کنم تا به هر وقتی او را انسی بود

(۱) دربارهٔ آثاری که در جهان اسلام دربارهٔ عشق نوشته شده است، رجوع کنید به:

(صفحه ۸۴ تا ۱۰۹) *philologica 7, Der Islam 21 (1933)*

(۲) همان، ص ۹۴ به بعد.

(۳) ر.ک. سوانح، مقدمه و فصل آخر.

(۴) ر.ک. سوانح، ص ۳، سطر ۱۸۲۰.

(۵) سوانح، ص ۵.

و دست طلب او به دامن وصل نرسد بدین فصول تعلل کند،^۶ و غزالی نیز خواهش این دوست را اجابت کرده و سوانح را تصنیف نموده است.

عارفان مسلمان را عموماً عقیده بر آن است که حسن الهی در عالم صنع و در جمال انسانی جلوه گر شده است، ولی غزالی در این اثر صراحتاً به این موضوع نپرداخته است.^۷ این اثر درباره حقیقت عشق است، و با محبت و عشقی که ابن داود ظاهری اصفهانی^۸ (متوفی ۲۹۷) و ابن حزم اندلسی (متوفی ۴۵۶ ق.) از آن سخن گفته اند کاملاً فرق دارد.^۹ معانی عشق در این کتاب حاکی از تجربه ای است عمیق و باطنی که دست ظاهریانی چون ابن داود و ابن حزم از دامن آن کوتاه است.

محبتی که ابن حزم از آن سخن گفته است چیزی جز محبت انسانی که در نتیجه احساسات و احوال عاشقانه پدید می آید نیست. محبت بدین معنی يك امر اجتماعی است و حوزه عمل آن نیز جامعه و روابط اجتماعی است، بخصوص جامعه اشرافی و درباری زمان او. ابن حزم در کتاب خود، طوق الحمامه، تعداد زیادی از این قبیل عاشقان و معشوقان را که وی خود تقریباً همه را از نزدیک می شناخته معرفی کرده است. وی سعی کرده است با استفاده از داستانهای عاشقانه به نوعی نظریه عشق و مفاهیم کلی درباره این موضوع دست یابد. اما عالمی که احمد غزالی از آن سخن می گوید عالم دیگری است. این عالم جهان بیرونی و اجتماعی نیست، بلکه جهان

(۶) سوانح، ص ۲-۳.

(۷) این تردید میان عشق الهی و عشق زمینی (خلقی)، و دیدن حسن الهی در مظاهر عالم صنع، کاری که در اشعار عاشقانه و صوفیانه انجام می گیرد و ابن عربی و پیروان او خود بدان آگاهی دارند، قابل توجیه است، و می توان گفت که آن دسته از عارفان مسلمان که به زیبایی انسان توجه کرده اند، در واقع انسان صاحب جمال (شاهد) را به عنوان يك شخص در نظر نگرفته اند، بلکه وی را مظهر جمال مطلق انگاشته اند و نظرایشان نیز شهوانی نیست. عشق ایشان به شاهد عشقی است افلاطونی. (این یادداشت تلخیص شده است.)

(۸) رك. ابن داود ظاهری اصفهانی. کتاب الزهره. النصف الاول، به تصحیح نیکل. دانشگاه شییکاگو: ۱۹۳۲. برای معرفی این اثر در فارسی، بنگرید به مقاله «ابن داود ظاهری و کتاب الزهره»، نوشته محمد حسین مشایخ فریدنی، معارف، سال ۴، شماره ۱، (۱۳۶۶) ص ۷۹-۱۰۵. (ن. پ.)

(۹) آراء ابن حزم درباره محبت در اثر معروف او طوق الحمامه (تصحیح الطاهر احمد مکی، قاهره، ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵ م) آمده است. (ن. پ.)

درونی و عالم جان است. در واقع، هر قدر که حوادث بیرونی و اجتماعی در این جهان درونی کمتر تأثیر گذارد، این جهان به همان نسبت کاملتر است و عشقی که مربوط به جهان جان است پاکتر و منزلت آن به عنوان گوهری مستقل عالی تر جلوه می کند. جهان درونی و عالم جان به حدی از جهان بیرونی برکنار و منزله است که احوالی چون فراق و وصال که برای ابن حزم منشأ درد و رنج عاشق و خوش وقتی اوست برای احمد غزالی جنبه سمبلیک و تمثیلی دارند. عاشق در عشق خود تا جایی پیش می رود که حتی از صورت خارجی معشوق نیز فارغ می شود. «عاشق با عشق آشناست، با معشوق هیچ آشنایی ندارد.» وقتی عشق به کمال می رسد، معشوق خود بلای عاشق می شود. در بدایت عشق است که عاشق تمنای وصال می کند. «کمال عشق چون بتابد کمترینش آن بود که خود را برای او (معشوق) خواهد و در راه رضای او جان دادن بازی داند.» ارادت و خواست معشوق هر چه می خواهد باشد؛ «تیری که از کمان ارادت معشوق رود چون قبله تویی تو آمد، گو خواه تیر جفا باش و خواه تیر وفا.» عاشق اختیار معشوق را بر اختیار خود ترجیح می دهد. ولذا فراقی که به اختیار معشوق باشد بالاتر و برتر از وصال است که به اختیار عاشق باشد. از اینجا بود که ابلیس - لعنة الله علیه - لعنت خدا را پذیرفت، چون این لعنت خواست خدا بود. حقیقت عشق اقتضا می کند که عاشق دست از خودی خود بردارد و خود را در معشوق فنا سازد. این معنی را در داستان پروانه و شمع می توان ملاحظه کرد. پروانه که عاشق آتش است آنقدر به دور شعله آتش طواف می کند تا سرانجام در یک لحظه خود را به آتش زند و عین آتش گردد.

در این مقدمه مجال آن نیست که به بررسی کاملتری از مباحث گسترده ای که در این کتاب مطرح شده است بپردازم، ولذا من فقط به ذکر پاره ای از خصوصیات آن و معانی عالی و عمیقی که در این اثر بیان شده است بسنده می کنم. بحث کاملتر درباره مطالب این کتاب مستلزم تحقیقات بیشتری است که باید بصورت جداگانه انجام گیرد. متأسفانه بیشتر افکار و آراء احمد غزالی هنوز در پرده ابهام است. ما نیز باید با بعضی از کاتبان نسخه های خطی سوانح هم آواز شویم، وقتی می گویند «ایزد تعالی چندانکه توفیق بر نوشتن این رساله کرامت کرد کشف این اسرار جان ما را روشن گرداند و ما را از اینها گرداند که دل ایشان به شرح این کلمات رسیده است.»^{۱۰}

احمد غزالی نیز خود به پیچیدگی و ابهامی که در مطالب این کتاب است واقف بوده است و البته دلیل آن را مشکل بودن مطلب می‌داند. چیزی که فهم سوانح را مشکل تر می‌سازد این است که نسخه‌هایی که از این اثر در دست است اشکالات فراوانی دارد. این بدترین متنی است که من تاکنون درباره آن تحقیق کرده‌ام و با آنکه نسبتاً اثر کوتاهی است، بهراتب بیش از متون بلندتری که تاکنون تصحیح کرده‌ام مرا به زحمت انداخته است. حتی چند بار پس از اینکه متن را مقابله و تصحیح کردم به این فکر افتادم که از آن منصرف شوم و به این گفته مصنف عمل کنم که می‌گوید «جلالت او از... ادراك علم دور است.»^{۱۱} (فصل ۳). ولی باز به خود گفتم که با منصرف شدن کاری از پیش نمی‌رود و متن قابل فهم تر نمی‌شود و عبارات آن روشن نمی‌گردد. این بود که برای ادامه کار سعی کردم از نسخه‌های خطی خوب و کهن که در کتابخانه‌ها محفوظ است و فهرست هم نشده استفاده کنم. تجربه نشان داده است که برای شناسایی يك اثر هیچ وسیله‌ای بهتر از طبع و نشر آن نیست.^{۱۲}

در کار تصحیح مجموعاً از شش نسخه خطی استفاده کرده‌ام. کل متن را به صورتی که در هر شش نسخه بوده در اینجا ضبط کرده‌ام و لذا حجم این اثر که در واقع حاوی ضبط شش نسخه خطی است افزایش یافته است. گمان نمی‌کنم که در مقابله و بررسی نسخه‌های شش گانه کلمه‌ای یا عبارتی از آنها نقل نشده باشد. بدین ترتیب خواننده این امکان را پیدا کرده است که با استفاده از روایات مختلف همه نسخه‌ها خودش در داوری و ارزشیابی شرکت کند.

مشخصات نسخه‌های خطی از این قرار است:

A = ایاصوفیه ۴۸۲۱، برگ ۹۶ الف تا ۱۲۳ ب. تاریخ ۱۶۷۷ هجری. این مجموعه رامن در فیلولوگیا ۹، مجله *Der Islam*، شماره ۲۵ (۱۹۳۸)، ص ۵۹-۶۰ معرفی کرده‌ام. از جمله مشکلات این نسخه این است که کلمات فاقد نقطه است، و

(۱۱) سوانح، ص ۳، سطر ۱۹-۱۸. (ن. پ.)

(۱۲) این متن بعداً به کمک نسخه‌های خطی دیگری که پیدا شده است توسط نصرالله پورجوادی مجدداً تصحیح شده، و بسیاری از مشکلات متن به کمک این نسخه‌ها برطرف شده است. (سوانح. تصنیف احمد غزالی. براساس متن ریتز. تصحیح نصرالله پورجوادی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران، ۱۳۵۹) (ن. پ.)

این چیزی است که در خواندن متون فارسی بیش از متون عربی تولید زحمت می‌کند.

K = کوپر ولو ۱۵۸۹، برگ ۴۳ ب تا ۴۱ ب. در حاشیه. این مجموعه بزرگ که در تاریخ ۷۵۴ استنساخ شده مشتمل بر ۱۰۰ رساله است. این مجموعه در جای دیگر به تفصیل معرفی شده و لذا من در اینجا دربارهٔ مشخصات آن چیزی نمی‌گویم. کاتب این نسخه نیز در گذاشتن نقطه تا جایی که می‌توانسته است کوتاهی کرده و متن رساله نیز ناقص است.

F = عاطف ۲۲۴۱، برگ ۴۶۴ ب تا ۴۷۷ ب. به خط کاتبی شیرازی در سال ۸۲۸ نوشته شده. امیدوارم که خصوصیات این نسخه را نیز بزودی مفصلاً شرح دهم، و لذا در اینجا دربارهٔ آن چیزی نمی‌گویم.

N = نور عثمانیه ۲۴۶۷. در قرن ۱۰-۹ هجری کتابت شده. در مجله *Der Islam* شماره ۲۱ (۱۹۳۳)، ص ۹۴ دربارهٔ این مجموعه توضیحاتی داده‌ام. در صفحات ۱ تا ۵۹ الف شرحی از يك شارح ناشناخته دربارهٔ سوانح درج شده است. قسمتهایی از این شرح را در ذیل صفحات با علامت N درج کرده‌ام. هر فقره از متن به صورت سؤال مطرح شده و شرح آن ذیل عنه ان «جواب» آمده است.^{۱۳} در این نسخه نیز غالباً نقطه کلمات حذف شده است و همین خود خواندن متن را دشوار کرده است. نکته قابل توجه این است که مقدمهٔ سوانح فقط در این نسخه ضبط شده است و در همین مقدمه است که مصنف انگیزهٔ خود را برای نوشتن این تفکرات (سوانح) بیان کرده است.^{۱۴}

O = نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، کلکسیون کرزن III، ۵۹، ص ۴۰ ب تا ۷۳ ب. تاریخ کتابت قرن ۱۳-۱۲. برای مشخصات این نسخه

(۱۳) قسمتهای دیگری از این شرح در تصحیح مجدد سوانح توسط نصر الله پورجوادی نقل شده است. (ن. پ.)

(۱۴) این مقدمه تماماً در نسخه خطی دیگری که در تصحیح پورجوادی مورد استفاده قرار گرفته است (نسخه Z) نقل شده است، و همچنین بخشی از آن در قدیم‌ترین نسخهٔ خطی سوانح (نسخه M) آمده است. (رک. سوانح. تصحیح پورجوادی. مقدمه، صفحه شانزده) (ن. پ.).

رجوع کنید به «فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کلکسیون کرزن در انجمن آسیایی بنگال» تألیف ایوانف، کلکته، ۱۹۲۶، شماره ۴۰۶. به خود نسخه نتوانستم دسترسی پیدا کنم و لذا از رونویسی که آقای فرخ احمد غرجنوی اسلام آبادی در سال ۱۹۲۶ تهیه کرده و در اختیار پروفیسور لویی ماسینیون نهاده بود استفاده کردم. این نسخه رونویس شده مشتمل بر ۵۳ برگ است در قطع ۲۱×۱۷ سانتیمتر تهیه شده و از قسمت چپ منگنه شده است. در هر صفحه ۱۱ سطر است، به خط نستعلیق هندی، و عناوین به رنگ سرخ است و در میان سطرها اختلافات از روی نسخه p نقل شده است.

P = همان کتابخانه ۲۰۱ la. قرن ۱۳-۱۲. رك. ایوانف، همان کتاب، شماره ۴۷. از این نسخه نیز مستقیماً استفاده نکرده‌ام، بلکه از رونویسی استفاده کرده‌ام که سید وجاهت علی تهیه کرده و فریتس کرن کو آنرا برایم به دست آورده است. این نسخه رونویسی شده مشتمل بر ۴۴ برگ است. با خط آبی رنگ، در قطع ۳۴×۲۱ سانتیمتر. در هر صفحه ۱۵-۱۴ سطر است، به خط نستعلیق هندی. سید وجاهت علی نسخه خود را با نسخه خطی O مقابله کرده و يك تصحیح مقدماتی از آن به عمل آورده است. در سازواره انتقادی وجاهت علی کلمات و عبارات نسخه O با حرف A و از آن P با حرف B مشخص شده است.

این دو نسخه رونویس شده، یعنی O و P، یکدیگر را تکمیل می‌کنند. در مواردی که این دو نسخه رونویس شده با اصل نسخه منطبق نبوده است، برای مشخص شدن متن رونویس شده در قسمت متعلق به ماسینیون پس از علامت نسخه يك m کوچک گذاشته‌ام، بدین صورت: Om و Pm.

يك نسخه خطی از سوانح نیز در بودلیان (فریزر، ۱۷۶) است و گمان می‌کنم که از این نسخه می‌توان بکلی صرف نظر کرد، چون بنا بر آنچه در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ترکی... در کتابخانه بودلیان»، تألیف ساخان وهرمان اته، بخش اول، آکسفورد ۱۸۸۹، شماره ۱۲۹۷ آمده است این متن فقط مشتمل بر چند صفحه است و به خط نستعلیق نیم شکسته و از روی بی‌دقتی نوشته شده است.

رابطه این نسخه‌های خطی با هم برایم آنقدر روشن شده است که جرأت کنم از اصل و نسب آنها يك شجره نامه تهیه نمایم. A و N در بسیاری از موارد با هم یکسانند، O و P نیز مسلماً از يك نسخه اصلی رونویس شده‌اند، K و F نیز غالباً هر يك به راه

خود رفته‌اند.^{۱۵} یکی از مشکلات خاص در این نسخه‌ها اختلافات فاحشی است که در عبارات آنها دیده می‌شود. ابیات فراوانی نقل شده، و چون این ابیات گاهی در وسط جمله آمده است و مطلب را قطع می‌کند می‌توان گفت که الحاقی هستند. اما در موارد دیگر نمی‌توان به یقین چنین حکمی کرد، مخصوصاً در جاهایی که يك رباعی نقل شده که نیمی از آن محکم است و نیمی دیگر ضعیف. در عبارات منثور نیز این قبیل ابهامات وجود دارد. مثلاً، همانطور که قبلاً اشاره شد، غزالی انگیزه نوشتن این اثر را در مقدمه‌ای که فقط در نسخه N ضبط شده است بیان کرده است، گرچه در مورد اصالت این سوانح تقریباً جای تردیدی وجود ندارد. من عبارات و جملاتی را که در مورد اصالت آنها تردید داشته‌ام داخل قلاب [] گذاشته‌ام، بی آنکه خواسته باشم در مورد اصیل بودن یا عدم اصالت آنها ادعا کنم که به نتیجه قطعی رسیده‌ام. در سازواره انتقادی فقره‌های بزرگتری که محذوف بوده است در يك پاراگراف آورده‌ام، و آنجا که بخشهای کوچکتری حذف شده است، علاوه بر پاراگراف بندی، برای سهولت امر، کل عبارت متن را نقل کرده‌ام و سپس موارد اختلاف نسخ را به جای اینکه با دو خط موازی (||) مجزا کنم، فقط با يك خط (|) از هم جدا کرده‌ام. (مثلاً رجوع کنید به صفحه ۶۰، فصل ۶۰.)

در جاهایی که معنای عبارت در متن برایم روشن نبوده یا عبارت نسخه بدل معنی را تغییر می‌داده و نمی‌توانستم تصمیم قاطعی بگیرم علامت سؤالی در داخل پرانتز در متن گذاشته‌ام. البته می‌توانستم به تعداد این علامتهای سؤال بیفزایم.

امیدوار بودم که شرحی که در نسخه خطی N آمده است (رك. فیلولوگیا ۷، Der Islam شماره ۲۱، ۱۹۳۳، ص ۹۴) به فهم مطلب كمك کند، ولی این امید تبدیل به یأس شد. من کاملاً تردید دارم که شارح و کاتب نسخه متن را بدرستی فهمیده باشند. الحق باید گفت که برای روشن شدن مطالب سوانح از لوايح منسوب به عین القضاة همدانی که نسبت بیشتری با مطالب سوانح دارد انتظار بیشتری می‌توان داشت.^{۱۶}

(۱۵) در مورد رابطه این نسخه‌ها با نسخه‌های خطی دیگر سوانح، رجوع کنید به مقدمه پورجوادی به تصحیح سوانح، صفحه بیست و بیست و يك. (ن. پ.)

(۱۶) لوايح منسوب به عین القضاة همدانی به کوشش رحیم فرمیش (تهران، ۱۳۳۷) به چاپ رسیده است. این اثر شرح سوانح نیست. اثر مستقلی است که به تقلید از سوانح نوشته شده است. مؤلف آن احتمالاً خواجه حمیدالدین ناگوری (متوفی ۶۴۳) است. برخی نیز آن را به عبدالملك

نویسنده لوایح در اغلب موارد مطالب را عیناً از سوانح نقل کرده و آنها را به گونه‌ای تفسیر کرده است. البته وی مطابق ذوق و سلیقه خود مطالب را تغییر داده و اثری مستقل پدید آورده، بطوری که با مقایسه مطالب این دو اثر زیاد انتظار نمی‌رود که معانی سخن غزالی روشن شود. من گاهی مطالبی را در سازواره خود هم از شرح نسخه N و هم از لوایح نقل کرده‌ام. ترجمه سوانح را به آلمانی آغاز کرده‌ام، ولی می‌خواهم مدتی صبر کنم، و بعداً از نو به این متن مشکل رجوع کنم.^{۱۷}

هلموت ریتز

پیک - آوریل ۱۹۴۲

ورکانی نسبت داده‌اند. به سوانح غزالی شرح دیگری نوشته شده است. همچنین شاعری (احتمالاً محمود کاشانی) این اثر را به نظم در آورده و آنرا کنوزالاسرار و رموزالاحرار نامیده است. همین رساله است که به نام عشقنامه به سنایی نسبت داده شده است. (رک. مقدمه پورجوادی به تصحیح سوانح، صفحه بیست و سه تا بیست و هشت). (ن.پ)

۱۷) ریتز هیچ‌گاه این ترجمه را تمام نکرد. ولی سوانح بعداً دوبار به آلمانی ترجمه شده است. به انگلیسی نیز ترجمه شده و مشخصات آن چنین است.

Ahmad Ghazzali i *Sawānih* (Inspirations from the world of pure Spirits).

Translated from the persian with a Commentary and Notes by Nasrollah pourjawady. KPI. London, 1986.

سوانح

احمد غزالی

بسم الله الرحمن الرحيم

- (1) الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيدنا محمد وآله اجمعين ،
 این حروف مشتمل است بر فصولی چند که بمعانی عشق تعلق دارد 3
 اگر چه حدیث عشق در حروف و در کلمه ننگیند زیرا که آن
 معانی ابکارست که دست حروف بدامن خدر آن ابکار نرسد ، واگرچه
 مارا کار آنست که ابکار معانی را بذکور حروف دهیم در خلوات 6
 الکلام ، ولیکن عبارت درین حدیث اشارتست بمعانی (؟) مفادت نکرده
 بوذ و آن نکره (؟) در حق کسی بوذ که ذوقش نبوذ
 وازین دو اصل شکافد : یکی اشارت عبارت ویکی عبارت اشارت ، 9
 و بدل حروف حدود السیف بوذ اما جز به بصیرت باطن نتوان دید ،
 واگر در جمله این فصول چیزی روذ که آن مفهوم نگردد ازین معانی
 بوذ والله اعلم 12

(2) دوستی عزیز که بنزدیک من بجای عزیزترین برادرانست ومرا [با]

2-1 بسم الله ... اجمعين N : بسمه الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان
 الا على الظالمين والصلوة على رسوله محمد وآله الطاهرين A الحمد لله رب العالمين والعاقبة
 للمتقين والصلوة على نبيه محمد وآله اجمعين K بسمه وبه اعوذ واستعين الحمد لله رب العالمين
 و صلوته على سيد المرسلين محمد وآله الطاهرين وسلم تسليما F قال الشيخ الامام الاجل الاوحد
 سر الله في الارض احمد بن محمد الغزالي رحمة الله عليه O من مقالة شيخ المشايخ قطب
 الاولياء سر الله في الارض احمد غزالي رحمة الله عليه قال رضى الله عنه P

18-3 این حروف ... اجابت کردم و N : — POFKA

7 مفادات (متفاوت ؟) N : لعله که افادت نکرده بوذ (؟؟) || 9 دو : در N ||

13 دوستی : دوست N

او انسی تمام است از من در خواست کرد که آنچه ترا فرا خاطر آید
 15 در معنی عشق فصلی چند اثبات کن تا بهر وقتی مرا با او انسی
 باشد، و چون دست طلبم بدامن وصل نرسد بدان تعلل کنم و بایات
 او تمسکی می سازم

18 (3) اجابت کردم و چند فصل اثبات کردم قضای حقِ او را، چنانکه تعلق
 بهیچ جانب ندارد در حقایق عشق و احوال و اغراض عشق، بشرط
 آنکه درو هیچ حواله نبوذ نه بمخالق نه بمخلوق، تا او چون درماند
 21 بذین فصول تعلل کند، هر چند که :

شعر

ولو داواك كل طيب انسٍ بغير كلامٍ لئلي ما سفاكا
 24 وليكن :

اذا ما ظمئتُ الى ريقها جعلتُ المدامةً منه بديلا
 وَاَيْنَ المدامةً من ريقها ولكن اعللُ قلبا عليلا

15 تا : و تا N

26-18 چند ... علیلا PON : FKA —

18 چند ... او را N : چند فصل اثبات (ثبت O) افاد PO || چنانکه ON : و P ||
 19 در PO : N — || 20-19 بشرط ... بمخلوق PO : N — || 20 نه بمخلوق P :
 و نه بمخلوق O || تا (با N) او چون در مانند N : تا چون در مانند PO ||
 21 بذین O : بن N این P || تعلل کنند N : رجوع کنند O تعلق کنند P ||
 هر چند که PO : N — Pm Om N — || 22 شعر PO : بیت N || 24 ولیکن N — : PO ||
 26-25 اذا ... علیلا PN : O —

1.

(1) قال الله تعالى يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (٥٤/٥)

بیت

با عشق روان شد از عدم مرکبِ ما روشن ز چراغِ وصل دایم شبِ ما³
زان می که حرام نیست در مذهبِ ما تا باز عدم خشک نیابی لبِ ما

بیت

عشق از عدم از بهرِ من آمد بوجود من بوزم عشق را ز عالم مقصود⁶
از تو نبرم تا نبرد بوی زعود روز و شب و سال و مه علی رغمِ حسود

شعر

آنانی هواها قبل ان اعرف الهوى فصادفَ قلبًا فارغًا فتمكنا⁹
(2) روح از عدم بوجود آمد ، بسرحدِ وجود عشق منتظرِ مرکبِ
روح بود ، در بدوِ وجود ندانم تا چه مزاج افتاد : اگر ذات روح آمد
صفتِ ذات عشق آمد ، خانه خلی یافت جای بگرفت¹²

1 قال ... و یحبتونه : بعد از 7 O || 2 بیت FA : شعر K ، - N نظم O رباعی P ||

9-3 ترتیب ابیات موجود در نسخها : 4-3 A 9 6 4-3 K 4-3 F 7-6 9 4-3

7-6 N 9 4-3 7-6 O 4-3 7-6 P 7-6 4-3 9 || 3 a با : آن O ||

از عدم NFKA : زعدم PO || b روشن ز چراغ وصل دایم P : روشن ز شراب وصل

دایم OFK دایم ز شراب وصل روشن NA || 4 b باز ONFA : بار Om K کاه P ||

5 بیت N : شعر A ، - F نظم O رباعی P || 6 a از بهر PNFA : برای O ||

b زعالم PONA : بعالم F || 7 b پیش از P a || a زعود PON : از عود F ||

b روز ... و مه POF : سال و چه روز و شب N || 9 b قلبا POFA : نلی N

10-21 روح ... خود PONFA : K -

10 روح NFA : فصل روح O عشق عینه P || بوجود PNFA : در وجود O || 11 بوذ :

- O || آمد : + عشق O || 12 خانه ... بگرفت POFA : N - | یافت : بیافت O ||

9 الواضح المبين في ذكر من استشهد من المحبين لمغلطای (نشر شپیس، دهلی ۱۹۳۶) ۲۹/۱

- (3) تفاوت در قبله عشق عارضیست اما حقیقت او از جهات منزّهست
که او را روی در جهتی نمی باید داشت تا عشق بوذ، اما ندانم تا دست
15 کسب وقت آب بکدام زمین برزد، آن نفس که رکابداری بر مرکب سلطان
نشیند نه مرکب او بوذ، اما زیان ندارد، کلامنا اشاره
(4) گاه خزفی یا خرزى بدست شاگرد نوآموز دهند تا اُستاز شود،
18 گاه بتعبیه دُرّ ثمین ولؤلؤ لالا بدست ناشناس او دهند که زهره ندارد
دست معرفت اُستاز که آنرا برماسد تا بسفتن رسد
(5) چون بوقلمون وقت عجایب نیرنگ بر صحیفه انفاس زند پی پیدا
21 نبوذ که روش بر آبست لا بل بر هوا که انفاس هواست خود

13 در قبله (قبل P) عشق عارضیست PONA: در قبله افاد عشق عرضت F ||
او PONA: F- || جهات POFA: جهت N || **14** اما NF: POA- || **15** کسب
NA [رجوع کنید بفصل 61، فقره 7 و فصل 74 فقره 1]: کشت F کش PO || آن NA:
و آن PO از F || رکابداری PA: برکابداری ONF || بر مرکب ONA: مرکب PF ||
سلطان NA: POF || **16** نشیند NA: بر نشیند POF || او NFA: از آن او PO ||
اما NF: POA- || زیان NFA: زیانی PO || **17** خزفی یا خرزى FA: خزفی
و یا خرزى N حرفی با مهره O حریفان ما مهره P || نوآموز NFA: نوآمده PO ||
استاذ ONFA: جزوی یا استاد P || **18** در ONA: دری PF || ولؤلؤ لالا POFA:
ولولورا N || بدست O- || او PONF: A- || **19** معرفت PONF: معزول A ||
برماسد ONA: بفرساید F تدبیر باید P || رسد POFA: چه رسد N || **20** چون NFA:
و چون PO || عجایب: P- || نیرنگ POKA: نیرنگی N بی رنگ F || پی NA: بی F
هم O کی P || **21** نبوذ PONA: شود F || روش N: روش PO: روشن FA ||
بل NFA: بل که PO || بر هوا: بر دهد P || خود NF: POA-

2.

فصل

- چون خانه خالی یابد و آینه صافی باشد صورت پیدا و ثابت (۴)
 گردد در هوای صفای روح ، کالاش آن بوذ که اگر دیدۀ اشراق روح 3
 خواهد که خود را بیند پیکر معشوق یا نامش یا صفت عشق (۴) بیند ، و این
 بوقت بگردد حجاب نظر او آید بخود و دیدۀ اشراق او را فرو گیرد ، تا بجای
 خود او بوذ و بجای خود او را بیند ، اینجا بوذ که گوید 6

بیت

- از بس که درین دینہ خیالت دارم در هر که نگه کنم توئی پندارم
 زیرا که راهش بخود بر عشقت ، تا بر عشق گذر نکند که کلی 9
 او را فرو گرفته است بخود نتواند رسید ، وجلالت عشق دینہ را گذر
 ندهد ، زیرا که مرد در عشق غیرت اغیار بوذ نه غیرت خود

1 چون PONFA : + عشق K || یابد NFKA : ماند PO || و آینه PONFA : واز
 انقاس آینه K || باشد POKFA : گردد N || پیدا و F : عین PNA ، - عشق O ||
 ثابت NFKA : نقاب PO || 3 هوای صفای PONA : هوا صافی K صفاء هوای F ||
 آن بوذ که PNKA : این بود که O آنکه F || 3 و 5 اشراق F : اشراق PONKA ||
 4 پیکر ... عشق : - K || یا PONA : با F || یا صفت عشق POA : یا صفاتش با آن F
 یا صفاتش N || بیند OF : - PNKA || و این ONFA : و آن PK || 5 بوقت ONKA :
 وقت PF || و NKA : - POF || او را PONFA : او K || فرو NA : فرا K
 فرود PO ، - F || 6 خود او A : او خود PONFK || اینجا بوذ که گوید NF :
 اینجا بود که KA واز اینجا گفته اند K واز اینجا است PO || 7 بیت N : مصراع POFA
 مصرع K || 8 N a : - POFKA || 9 بخود NFKA : بخودی O بخودی P ||
 بر : در A || عشقت : عشق P || کلی NFKA : کلی PO || 10 فرو PNKA :
 فرود O فرا F || نتواند PONKA : نتوان F || وجلالت : اغیار وجلالت O ||
 دینہ را : + نظر O || 11 زیرا که POFKA : زیرا N || اغیار : دیگران O

12

بیت

خیالِ تُرکِ من هر شب صفاتِ ذاتِ من گردد
هم از اوصافِ من بر من هزاران دیده‌بان (؟) گردد

15

شعر

أَنَا مِنْ أَهْوَى وَمَنْ أَهْوَى أَنَا نَحْنُ رُوحَانِ حَلَلْنَا بَدَنًا
فَإِذَا ابْصَرْتَنِي ابْصَرْتَهُ وَإِذَا ابْصَرْتَهُ ابْصَرْتَنَا

18 اشارت هم بدین معنی بود، ولیکن دور افتاد در دوم مصراع که
«نحن روحان حللنا بدنا» قدم از یکی در ذوی نهاده است، اول مصراع
قریبت‌ترست که «انا من اهوی ومن اهوی انا»

21 اینجا بود که این معنی درست آید که گفته است

بیت

گفتم صنما مگر که جانانِ منی اکنون که همی نگه کنم جانِ منی
24 اینجا که در تمامی بیت گفته است :

12 بیت PNFK : مصراع A نظم O || 13 خیال : چو حسن O || b ذات POFKA :

و ذات N || 14 a هم از : همه P || اوصاف من : اوصاف خود O || b دیده‌بان :

لعله دیده‌بان (؟) || گردد N : سازد POFKA

15-30 شعر ... نیست : K

17 a ابصرتنی POA : ابصرتنا FN || PO + : نحن فی الآجال سیان اذا ذهبته محبته مت‌انا

(سیان : شیان PO | ذهبته P وهبت O | محبته P مهبطه O | مت‌انا O مت‌انا P)

18 ولیکن NFA : اگرچه O و اگرچه P || مصراع که : - P || 19 نهاده است :

بنهاده است O نهاده‌نیت P || مصراع : مصرع O || 21 اینجا PONA : این F ||

این معنی POA : معنی N این دعوی F || 21-22 که گفته است بیت (نظم) O : - F ||

23 a مگر که POFA : مگر تو N || b همی نگه کنم : که نگه کنم همی N ||

24 اینجا که OF : و اینجا P | تمامی OF : تمامت P

16-17 دیوان الحلاج 1931,92 JA

بیت

- مُرْتَدَ گِردم گر تو ز من بر گردی ای جان و جهان تو کفر و ایمان منی
 مگر می بایست گفتن « بی جان گِردم گر تو ز من بر گردی » ، ولیکن چون ²⁷
 گفتارِ شاعران بوذ در نظم و قافیه ماند ، گرفتاریِ عاشقانِ دیگرست
 و گفتارِ شاعرانِ دیگر ، حدِ ایشان بیش از نظم و قافیه نیست

3.

فصل

- (1) گاه روح عشق را چون زمین بوذ تا شجرهٔ عشق ازو بر روید ،
 گاه چون ذات بوذ صفت را تا بذو قایم شود ، گاه چون انباز بوذ در خانه ³
 تا در قیام او نیز نوبت دارد ، گاه او ذات بوذ و روح صفت تا قیام روح بذو
 بوذ ، اما این هرکس فهم نکنند که این از عالم اثبات دوم است که بعد المحو بوذ
 و اهل اثبات قبل المحوراکوژ نماید ، گاه عشق آسمان بوذ و روح زمین ⁶

25 بیت PF : نظم O || 26 a تو ز من بر گردی PONA : ز تو من بر کردم F ||
 b و جهان ONFA : جهان P || 27 گفتن PNA : گفت F گفت مصراع O || بی POA :
 که بی N که ع بی F || 28 شاعران NA : شاعر POF || بوذ ... ماند : -N ||
 و قافیه : قافیه P || ماند A : فرود آید F نگاه داشتن باید PO || 28-29 گرفتاری ...
 دیگر : که F || 28 گرفتاری NA : گفتار PO || 29 حد ... نیست : پیش
 از گرفتاری N || + وحد عشق جان دادنت F

2 شجرهٔ عشق NFK : شجرهٔ العشق POA || بر روید NA : بروید POF
 بر آید K || 3 گاه PFK : و گاه ONA || صفت را تا POFK : -N روح را تا A ||
 گاه POFKA : و گاه N || انباز POFKA : همساز N || در خانه NFKA : در دوکان
 یا در (در: -P) خانه PO || 4 گاه : و گاه O || و: -O || 5 اما این NFKA : اما PO ||
 هرکس K : کس PONFA || این ... اثبات : آن اثبات عالم P || که بعد POFK :
 بعد AN || 6 کوژ OA : کوژ K کوژ NF کوژ P || نماید : + ع چون آب وکل
 مرا (مارا N) مصور کردند (کرده اند N) NF

تا وقت چه اقتضا کند که چه بارز، گاه عشق تخم بوز و روح زمین تا خود
 چه روید، گاه عشق گوهر کانی بوز و روح کان تا خود چه گوهر آید
 9 و چه کان، گاه آفتاب بوز در آسمان روح تا خود چون تابذ، گاه شهاب بوز
 در هوای روح تا خود چه سوزد، گاه زین بوز بر مرکب روح تا خود
 که بر نشیند، گاه لگام بوز بر سر سرکشی روح تا خود بکدام جانب
 12 گرداند، گاه سلاسل قهر کرشمه معشوق بوز در بند روح، گاه زهر ناب
 بوز در کام قهر وقت تا خود کرا گزد و کرا هلاک کند، چنانکه گفته است:

بیت

15 گفتم که زمن نهان مکن چهره خویش تا بر دارم زحسن تو بهره خویش
 گفتا که بترس بر دل وزهره خویش کین فتنه عشق بر کشد دهره خویش

7 تا وقت چه (چه: -P) اقتضا کند PONKA : تا خود F || که چه POK : و چه NA
 چه F || گاه عشق تخم PONK : کاه تخم A کاه خود عشق تخم F || 7-8 تا خود چه
 روید A : تا وقت چه اقتضا کند و چه روید F تا خود چه بروید POK تا چه روید N ||
 8 عشق کوه: کوه A || کان تا PONFA : کان بود تا K || گوهر آید F : کوهست
 PONA کوه باشد K || 9 و چه کان NK : و چه کانست POA وجه و چه کانست F ||
 گاه آفتاب NFKA : کاه عشق آفتاب PO || آسمان PONA : سبای F سبای K ||
 خود چون: خود A چون PONFK || 10 تا خود چه K : تا چه PONFA ||
 11-10 تا خود که F : تا که PONKA || 11 بر PONFA : بر وی K || سر سرکشی FA :
 سر مرکبش K سرکشی PN سرکش O || جانب : طرف P || 12 گرداند PFKA :
 کراید N بگرداند O || کرشمه : و کرشمه PO || 13 کام قهر وقت PO : قهر وقت A
 کام وقت K کام وقت روح F قهر وقت N || تا خود ... هلاک کند : -K |
 تا خود NA : تا POF | گزد : کیرد NA کزاید F آید PO || چنانکه گفته
 است PO : -NFKA || 14 بیت NF : فصل A شعر K نظم O رباعی P || 15 a زمن
 نهان مکن FKA : نهان مکن زمن PON || 16 a بترس PONFA : بخش K

- (2) این همه نمایشِ وقتِ بوذ در تاوشِ علم که حدِ او ساحل است اورا
 بلجہ کارِ راه نیست ، اما جلالتِ او از حدِ وصف و بیان وادراکِ علم 18
 دورست ، چنانکه گفت :

غزل

- 21 عشق پوشیدست هرگز کس ندیستش عیان
 لافهای بیهذه تا کی زبند این عاشقان
 هرکس از پندارِ خود در عشق لافی میزند
 24 عشق از پندارِ خالی واز چنین واز چنان
 (3) هسقی دژه در هوا محسوس است ونا یافتش معلوم ، اما هر دو بتابش
 آفتاب گروست

بیت

- 27 خورشید توئی و دژه مائیم بی روی تو روی کی نمائیم
 تا کی ز نقابِ چهره ؟ یکدم از کوه بر آئی تا بر آئیم

17 نمایش : PONFA : تابش K || در تاوش FA : در تابش K تا در تاوش N
 تابش PO || حد او PONFK : علم در A || 18 اما PONFA : آنرا که K ||
 او PONFA : عشق K || حد وصف OF : حد وصف A حد صفت K حد
 وصف PN || علم : - N || 19 چنانکه گفت NFA : - K چنانکه گفته است PO
 20 غزل NA : بیت F شعر K ابیات O رباعی P || 21 هرگز PONKA : وهرگز F ||
 23 میزند PONA : میزند FK || 24 خالی PONKA : دور F || واز : از PO ||
 25 محسوس : محسوس A || ونا یافتش PONK : ونا یافتش FA || 26 گروست
 PONFA : بکرواست K || 27 بیت NK : - POFA || 28 خورشید ...
 مائیم NFK : - POA || b - 29 بی ... یکدم N : - POFKA || b از
 کوه ... آئیم NFK : - POA

- 30 (4) کہ نہ ہمہ دست نادادن از بزرگی و تعالیست ، از لطافت ہم بوذ
 واز فرط القرب ہم بوذ ، نہایت علم ساحل عشقست ، اگر بر ساحل بوذ
 ازو حدیثی نصیب او بوذ ، و اگر قدم پیش نہذ غرقہ شود ، آنگہ کی یارذ کہ
 33 خبر دہذ و غرقہ شدہ را کی علم بوذ

بیت

- حسن تو فزونست زینائی من راز تو برونست زدانائی من
 36 در عشق تو انہست تنہائی من در وصف تو عجز است توانائی من
 لا بل علم پروانہ عشق است ، علمش برون کارست ، اندرو اول
 علم سوزذ آنگہ ازو خبر کی بیرون آرد

30-31 کہ نہ ہمہ ... القرب ہم بوذ : — K

30 تعالیست : تعالی بود PO || ہم بوذ : ہم بود O ہم باشد P || 31 واز :
 از PO || اگر بر ساحل بوذ PONFA : مکر بر ساحل K || 32 غرقہ PONA :
 غرق FK || 32-33 کی یارذ کہ خبر دہذ : کی یاود وکی خبر دہذ A کسی باید کہ خبر
 دہذ F کہ ناید K کہ یارذ کہ خبر دہذ N کہ خبر یابد کہ خبر دہذ O کہ خبر دہذ
 یابد و کہ خبر دہذ P || 33 شدہ را کی PONFA : شدہ باشد کہ K || 34 بیت NFA :
 شعر K ایات O رباعی P || 36 : b پیش از a K || a انہست NKA : نہیست ز F
 انتہاست PO || 37 بل : بد PO || 38 ازو خبر کی POA : او خبر کی K او کہ F
 او خبر کہ N || آرد : آید O

4.

فصل

فی الملامة

- (1) کالش ملامتست و ملامت سه روی دارد: یک روی در خلق و یک روی در عاشق و یک روی در معشوق، آن روی که در خلق دارد صمصام غیرت معشوقست تا باغیار باز ننگرد، و آن روی که در عاشق دارد صمصام غیرت وقتست تا بنخوذ و انا ننگرد، و آن روی که در معشوق دارد صمصام غیرت عشقست تا قوت هم از عشق خورذ و بسته طمع ننگرد و از بیرون هیچ چیزیش در نباید جست

بیت

9

چون از تو یجز عشق نجویم بجهان هجران و وصال تو مرا شذ یکسان
بی عشق تو بودم ندارد سامان خواهی تو وصال جوی و خواهی هجران

2 فی الملامة: F- || 3 کالش: عشق کالش K || 4-3 یک روی ... و یک روی ...
و یک روی FKA: یکی ... و یکی ... و یکی N یکی روی ... و یکی روی ... و یکی روی PO |
3 خلق: معشوق K || 4 معشوق آن NA: خلق آن K معشوق است اما آن F
معشوق این O معشوق و آن P || 5 معشوقست: عشق است P || تا ... ننگرد: F- ||
6 صمصام NFKA: خنجر PO || بنخوذ و انا ننگرد NA: بنخود باز ننگرد POK
با خود ننگرد F || 7-6 معشوق دارد POFK: معشوقست NA || 7 صمصام: شمشیر P ||
و بسته NFA: بسته POK || 8 واز: آن O || بیرون ... جست A: بیرون هیچ
چیزش در نباید جست K بیرونش هیچ نباید جست البته F بیرون هیچ چیزیش
در نباید N بیرون متحیری هیچ در نباید (نیاید P) PO || 9 بیت NFKA: ابیات O
رباعی P || 10 a چون از تو یجز PONKA: جانا یجز از F || نجویم NFKA:
نخواهم PO || 11 b و خواهی KA: خواهی PONF

- 12 (2) و هر سه صمصام غیرتست در قطع نظر از اغیار ، زیرا که این کار
 بود که بجائی رسد که عاشق غیر بود و معشوق هم غیر بود ، و این
 سلطنت تابش عشق بود زیرا که قوت کمال عشق از اتحاد بود و درو
 15 تفصیل عاشق و معشوق در نگنجد ، آنکه وصال فراهم رسیدن داند و از آن
 حال قوت خورد آن نه حقیقت عشق بود

بیت

- 18 بد عهدم و با عشق توام نیست نفس گر هرگز گویمت که فریادم رس
 خواهی بوصول کوش و خواهی بفراق من فارغم از هر دو ، مرا عشق تو بس
 (3) عشق باید که هر دورا بخورد ، تا حقیقة الوصال در حوصله عشق
 21 بود امکان هجران برخیزد ، و این هرکس فهم نکند ، چون وصال انفصال
 بود انفصال عین وصال بود ، پس انفصال از خود عین اتصال بود ،

12 و هر : هر K || این کار NFA : این کاری K غیرت آن PO || 13 رسد POKA :
 برسد F نرسد N || هم غیر بود A : هم غیر N غیر بود OF غیر PK || و این :
 این O || 14 عشق بود : عشق است P || قوت : — P || و درو : و در N ||
 15 در نگنجد A : نگنجد N نبود PFK شود O || وصال NFKA : وصال را PO ||
 وازان FK : وازین PONA || 16 حال A : — F حالی N حالت POK ||
 قوت خورد : خود O || آن نه حقیقت NA : نه POFK

17-19 بیت ... تو بس NF : — POKA

18 a بد N : بر F || b گر هرگز گویمت که فریادم N : هرگز نکویمت بفریادم F ||
 19 a و خواهی N : خواهی F || 20 عشق KA : عاشق PO فصل عشق NF ||
 که PONKA : تا F || 21 بود امکان PONFA : شود از کار K || هر کس K :
 کس ONA کم کسی F کس که P || نکند : کند F || 22 انفصال از
 ONFKA : انفصال او از P

- اینجا قوت بی قوتی بوذ و بوذ نابوذ و یافت نایافت و نصیب بی نصیبی
 24 (4) و اینجا هرکس راه نبرد، که مبادئی او فوق النهایاتست، نهایت او در
 ساحت علم کی گنجذ و در صحرای و هم کی آید، و این حقیقت دُرست در صدف
 و صدف در قعر دریا و علم را راه تا بساحل بیش نیست اینجا کی رسد
 27 (5) اما چون علم غرقه شود یقین گمان گردد، از علم و از یقین ظنی متواری
 بر آید تا در لباسِ تلبیس «ظَنَنْتُ» (۲۰/۶۹) بدرگامِ تعزیر این حدیث گذر
 یابد، «أَوَّلُ تَوْمَنٍ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ» (۲۶۰/۲) اشارت بذین چنین کاری بوذ،
 30 «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِ بِي فَلْيُظَنَّ بِي مَا شَاءَ» همین بوذ، فالعبدُ متصل بالظنِّ

23 قوت بی NFKA : قوت وی بی PO || و بوذ NKA : — F و بود وی PO ||
 نابوذ ONEFKA : نا بودی P || و یافت NKA : یافت F و یافت PO || یافت تا یافت
 و بود نابوذ K || و نصیب NFKA : و نصیب وی PO || بی نصیبی ONF : بی نصیب PKA ||
24 کس NK : کسی POFA || او : — F || النهایاتست NFA : النهایه است K
 النهایتست O نهایت است P || نهایت POFK : و نهایت NA || **25** و هم NF :
 اندیشه POKA || و این حقیقت NA : و این K این POF || درست POF :
 در است NKA || **26** و صدف : — F || در قعر دریا FK : در در دریا نیستی A
 در دریای نیستی N در دریا PO || راه تا بساحل بیش A : بساحل بیش راه F
 راه بساحل بیش POK راه تا ساحل بیش N || اینجا : اینجا F || **27** علم : — O ||
 غرقه NF : غرق POKA || گردد : شود K || از علم : و از علم P || **28** بر آید NA :
 بر آرند F بر آورند PK پردازند O || تلبیس : تلبیس O || ظننت [بغير تنقیط] A :
 ظنت F ظن K طینت N ظنی PO || گذر NFKA : راه PO || **29** و لکن : + لیطمن
 قلی N || بذین چنین کاری POF : باین چنین کاری KA بچنین کار N ||
 بوذ NFKA : دارد PO || **30** فلیظن بی ما شاء همین بوذ NA : — POFK

30 مشکاة الانوار فیما روی عن الله سبحانه من الاخبار لابن العربی (حلب ۱۹۲۷)

والظنُّ متصلٌ بالربِّ ، آن ظنّ غَوَاصِ این بحراست ، مگر آن گوهر بدستش
افتد یا او بدستِ آن گوهر افتد

33 (6) ملامتِ خلق برای آن بوذ تا اگر یک سرِ موی از درونِ او بیرون

می نگرذ یا از بیرون متنفّسی دارد یا متعلّق - منقطع شود ، چنانکه غنیمتِ

او از درون می بوذ هزیمتش هم آنجا بوذ « اعودُ بك منك » ، شبع وجوعش

36 از آنجا بوذ « أَشْبَعُ يَوْمًا واجوع يَوْمًا » ، بیرون کاری ندارد

بیت

این کویِ ملامتست و میدانِ هلاکِ وین راهِ مُقامرانِ بازندهِ پاکِ

39 مردی باید قلندری دامنِ چاکِ تا برگذرذ عیاروار و ناباکِ

31 بالرب : + تعالی عن الاتصال K || آن ظن NFA : این ظن PO آن K ||
این بحر NFKA : آن بحر یقین PO || است : بود F || گوهر بدستش POA :
گوهرش بدست NF در بدستش K || 33 برای آن NFKA : برای این PO ||
تا OFKA : كه تا N تا آنكه P || اگر NFKA : اگر کسی PO ||
یک سر موی FK : یکسر موئی PO سر یک موی A || از درون او FA :
از درون وی K او N از درون و PO || 34 می نگرذ PONA : آید K نگرذ F ||
متنفّسی PONFK : متنفّر (؟) A || دارد PNFKA : - O || متعلّق : +
دارد K || 35 او : - O || 35-36 شبع وجوعش از آنجا بوذ PONA : شبع
وجوعش ازو بوذ K شبع از آنجا بوذ وجوع از آنجا F || 36 اشبع بوما واجوع
یومین PO || کاری PONFK : کار A || 37 بیت NFA : شعر K ابیات O رباعی P ||
38 b مقامران بازندهِ پاک POFKA : مقام بران بازنده N || 39 a قلندری POFKA :
قلندر N || دامن چاک POFA : و دامن چاک N که من خاک K || b ونا باک FK :
وچالاک A چالاک N بی باک O وبی باک P

بطمع کار از اغیار برگردز و روی در کار آورد و باک ندارد تا درست آید

بیت

- 42 بل تا بدرند پوستینم همه پاک از بهر تو ای یارِ عیارِ چالاک
در عشق یگانه باش و از خلق چه باک معشوق ترا و بر سرِ عالم خاک
(7) پس یکبار دیگر سلطنتِ غیرتِ معشوق بتابد ، ملامت بانگ
45 بر سلامت زند رویش از خود بگرداند ، در حقِ خود ملامتی گردد ،
« رَبَّنَا ظَلَمْنَا » (۲۳/۷) اینجا روی نماید
(8) پس یکبار دیگر غیرتِ عشق بتابد رویش از معشوق بگرداند ،
48 زیرا که بطمع معشوق از خود برخاسته است ، داغ بر طمع او نهد ،
نه خلق و نه خود و نه معشوق ، تجرید بکمال بر تفریدِ عشق تابد ، توحید

40 بطمع ... آید NFKA : بیت دیگر هم برین معنی گفته است O دیگر همدین

معنی گفته اند P | بطمع NFK : بر طمع A | تا درست آید NF : KA - ||

41 بیت ONA : شعر K رباعی P ، - F || 42 a بل : بد O || b چالاک N :

وچالاک PO ناباک FK و ناباک A || 43 a واز POF : وز NK از A ||

b معشوق POKA : معشوقه NF || ترا ONFKA : مرا P || سر : + همه O ||

44 بتابد FA : بتاود N نیاید (?) K بیاید PO || بانگ NF : باز KA بار PO ||

45 رویش POFK : ورویش NA || بگرداند PNFK : برکرداند OA

45-47 در حق ... بگرداند : - F

45 در حق خود POK : ودر خود NA || 47 بتابد NKA : بیاید PO ||

رویش NK : ورویش POA || بگرداند : برکرداند O || 48 بطمع PONKA :

طمع F || خاسته POFK : خواسته NA || داغ NFKA : دل PO || نهد ONK :

نهد FA نهد P || 49 و نه خود و نه NKFA : نه خود نه PO || معشوق : + داند K ||

تجرید بکمال PONK : تجرید و کمال A کمال تجرید F || بر : - O || تفرید عشق

PONFA : تفرید K || تابذ F : تاود A نابد K تازد N یابد PO || 49-50 توحید

اورا و او خود هم : توحید اورا و او و خود هم N توحید اورا و او خود F توحید

وجود هم A توحید خود هر (?) K توحید خود هم PO

اورا و او خود هم توحید را بُوذ ، درو غیری را گنجایش نبُوذ ، مادام که با او
 51 بُوذ قیام او بذو بُوذ و قوت او هم ازو بُوذ ، عاشق و معشوق اورا همه
 غیر بوذ

(9) چون بیگانگان ازین مقام علم خبر ندارد و اشارتِ علم بذو
 54 نرسد ، چنانکه عبارتش بذو نرسد ، اما اشارتِ معرفت برو دلالت
 کند که معرفت را حد و آخرش نبُوذ (؟) یک حد او با خرابه است ، نه چون
 علم که حدود او همه عمارتست ، اینجا تلاطم امواج بحارِ عشق بُوذ ، بر خود
 57 شکنند و بر خود گرد

بیت

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی کرد فلک خویش خرامان گشتی
 60 چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی

51-50 درو ... بذو بوذ : F -

50 درو KA : و درو ON ، P- || غیری را گنجایش : غیری را کنجای A غیری را
 کنج NK غیری کنجایش O غیری را درو کنج P || 51-50 مادام که با او بوذ :
 مادام با او بود A مادام که او بود N ، - POK || 51 قیام او بذو NA : قیام او هم
 با او K قیام او هم بذو PO || وقوت او PONKA : وقوت F || عاشق PONFA :
 و عاشق K || اورا همه PNFK : اورا هم A هم اورا O || 52 غیر : غیرت P || 53 ازین
 مقام علم خبر ندارد NK : ازین مقام خبر ندارد A ازین مقام علم و خبر ندارند F
 علم ازین مقام خبر ندارد PO || 54 چنانکه ... نرسد : F - | چنانکه POA :
 چنانچه NK || برو NA : بروی K بوی F بدو PO || 55 حد و آخرش نبوذ یک حد او با
 خرابه است A : حد و آخرش نبود حد او با آخر ابدست N یک حد و اجزائیت OK
 یک حد با خرابیت F یک جز و اجزائیت P || 56 حدود او PONF : حدودش K
 حدود A || همه NKFA : را PO || امواج بحار POFKA : امواج N ||
 بر ONEKA : چون بر P || 57 و بر POKA : و هم بر NF || گرد POKA :
 گذرد NF || 58 بیت ONFA : شعر K رباعی P || 59 a و : - O || b گرد
 PONFK : کردی A || 60 a چون دانستی PONKA : دانسته شدی که F || برابر
 جان کشتی POA : برابری جان کشتی K عاشق روی توام NF

(10) هم او آفتاب و هم او فلک ، هم او آسمان و هم او زمین ، هم او عاشق و هم او معشوق و هم او عشق ، که اشتقاق عاشق و معشوق از عشقت ، چون عوارض اشتقاق بر خاست کار باز با یگانگی حقیقت 63 خود افتاد

5.

فصل

ملاط در عاشق و معشوق و خلق گیرم که همه کس در آن راه برد ، اینجا نقطه هست مشکل و آن ملاط در عشق است ، که چون عشق 3 بکمال رسد روی در غیب نهد و ظاهر علم را وداع کند ، او پندارد که رفت و وداع کرد و او خود در درون خانه متمکن نشسته بود ، و این از عجایب احوالست ، وداع در رفتن بود نه وداع بر رفتن ، و این از مشکلات 6

61 و هم او فلک NA : هم او فلک PFK هم فلک O || هم او آسمان PNFA : و هم آسمان O || و هم او زمین PA : هم او زمین NFK ، - O || 61-62 هم او عاشق NFKA : و هم PO || 62 و هم او معشوق POA : هم او معشوق NFK || عشق ... از : - F || 63 عوارض اشتقاق N : عوارض اشتقاق PO عوارض اشتقاق FKA || بر خاست : - F || باز K : - NFA او PO || با یگانگی PONFA : یگانگی K || حقیقت PONFA : - K || 64 افتاد POFA : افتد NK

2 عاشق NFKA : عشق عاشق PO || کس (کسی A) دران راه برد OA : همه کس بدان راه نبرد K را راه بود دران F کس را درو راه بود N را دران راه برد P || 3 اینجا نقطه هست N : اینجا نقطه هست A اینجا نکته هست K اینجا نقطه هست F اما اینجا دقیقه ایست O اما دقیقه ایست P || مشکل : + همه کس بدو راه نبرد N || 4 در غیب POA : در عیت (!) خود K بغیث F در غیث N || و ظاهر علم را POFKA : و ظاهر را N || او POFA : و K ، - N || 5 و او FKA : او PO وان N || درون PONFA : اندرون K || نشسته بود FKA : نشسته باشد N نشسته است O کشته است P || 6 وداع POKA : آن وداع F این وداع N || در رفتن ... رفتن PONKA : در رفتن نه وداع رفتن بود F

این حدیث است و کمال کمالست ، هرکسی بدو راه نبرد ، و مگر اشارت
بذین معنی بود آنچه گفته اند :

بیت

9

ولیکن هوا چون بغایت رسد شوذ دوستی سر بسر دشمنی

6.

فصل

ملاطت بتحقیق عشق

3 هم بوذ که عشق رخت بر گیرذ وعاشق خجل شوذ از خود واز خلق واز
معشوق ، در زوال عشق متأسف باشد بر آن دردی بخلیفتی بماند آنجا
بدل عشق مدتی ، آنگاه تاخوذ بکجا رسذ آن درد ، وآن نیز رخت

7 هرکسی بدو راه نبرد K : وهرکسی راه بآن نبرد F وهرکسی بدو راه نبرد N
هرکسی را با او (بدو O) راه نبود OA هرکسی را راه بدو نبود P || و مگر NA :
مگر POFK || 8 بذین NKA : به این F برین PO || آنچه PNFA : که OK

1 فصل POFKA : - N || 2 تحقیق A(؟)PONF : در تحقیق K | ملاطت در تحقیق
عشق : این کلمات در K بحروف سرخ نوشته شده وراجع بعنوان فصل میناید ودر
نسخهای دیگر راجع بتن می نماید || 3 که عشق رخت بر گیرذ وعاشق خجل شوذ :
که عشق رخت بر گیرذ او (و N) خجل شوذ NA که عاشق خجل شوذ K اگر
خجل شوذ F که خجل شوذ PO || 4 در PNFA : ودر O و بر K || باشد ONFA :
شوذ K بود P || بر آن N : بران A بدان F زیرا که PO ، - K || بخلیفتی
PONFK : بخلیفتی A || بماند PONF : نماید KA || 5 آنگاه FA : آنکه
N ، - POK || تاخوذ بکجا رسذ آن درد وآن N : تا بکجا رسذ آن درد
وآن A تاخوذ بانجا رسیده بود که آن درد K تا خود بکه رسذ از درد آن F
تاخوذ بکجا (بکجا P) رسذ آن درد PO

- بر گیرذ تا کاری تازه شود ، ونیز بسیار بوذ که عشق روی بپوشد از 6
 زرق (؟) نمایش عشقی ودردی نمودن گیرذ که او بوقلمون است هر زمانی
 رنگی دیگر بر آورد ، وگاه گوید که رقم ورفته نباشد

7.

نصل

- عشق را اقبالی وادباری هست زیادتی و نقصانی وکالی ، وعاشق را
 درو احوالت ، در ابتدا بوذ که منکر بوذ آنگاه تن در دهد ، آنگاه 3
 ممکن بوذ که متبرّم شود وراه انکار دیگر باره رفتن گیرذ ، این احوال
 باشخاص واوقات بگردد : گاه بوذ که عشق در زیادت بوذ وعاشق برو منکر ،
 وگاه بوذ که او در نقصان بوذ وخداوندش بر نقصان منکر ، که عشق را 6

6 شود PONFA : بسود K || ونیز بسیار بوذ که NA : وبسار بود نیز که PK
 وبساری بود نیز که F وبسار بود که نیز O || عشق PONKA : F- || 7 زرق F :
 ورق PONKA || عشق PNFA : عشق OK || ودردی NFA : ودرد K ودر
 هر رنگ O ودر هر رنگی P || بوقلمون است POF : ابو قلمونست K بوقلمون
 وقتست NA || 8 رنگی دیگر بر آورد و (و - : O) گاه POFA : برنگی
 وگاه K رنگی دیگر بر آرد وگاه F رنگی دگر بر آورد N || که ONA : PFK- ||
 ورفته نباشد A : ورفته باشد POK ونه رفته بود F ورفته باشد N

2 اقبالی POFK : اقبالی NA || هست : هست و O است P || زیادتی و نقصانی
 PONKA : زیادت و نقصان F || وکالی PONA : وکالی K وکالی هست F || وعاشق را
 PONFK : وعشق را A || 3 بوذ که NKA : که F ، - PO || 4-3 منکر بوذ
 آنگاه تن در دهد آنگاه ممکن بوذ که PK : منکر بوذ آنگاه ممکن بود F منکر بود N
 منکر بود که O ، - A || 4 متبرّم شود FKA : متبرّم شود PO ، - N || وراه انکار
 دیگر باره NEKA : ودیگر باره راه انکار PO || این احوال KA : این حال F این N
 واین احوال PO || 5 گاه بوذ که K : گاه ONFA وگاه P || عشق در NEKA :
 عاشق در O عاشق منکر در P || بوذ PONFA : K- || 6 وگاه بوذ که : کاه بود که K
 وگاه PONFA || بوذ و PONFA : K- || که عشق را PONFA : و عشق را K ||

قلعه عاشق در خویشان داری می باید گشاذ تا رام شود و تن در دهد

بیت

9 با دل گفتم که راز با یار مگو زین پیش حدیث عشق زهار مگو
دل گفت مرا که این دگر بار مگو تن را بیلا سپار و بسیار مگو

8.

فصل

(1) خاصیت آدمی این نه بس است که محبوبش پیش از محبی بود؟
3 این اندک منقبتی بود؟ «يُحِبُّهُمْ» (ه/ه) چندان نزل افکنده بود آن
گذارا پیش از آمدن او که الی ابد الآباد نوش میکنند هنوز باقی بود
(2) جوانمردا، نزلی که در ازل افکنند جز در ابد چون استیفا توان

7 می باید گشاذ POK : می باید کشادن A می باید کشود N می باید F || 8 بیت NFA :
شمر K رباعی PO || 9 و 10 مگو PKA : مکوی ONF || 10 b و بسیار FKA :
بسیار PON

2 آدمی OK : آدم NFA عاشق P || این نه PONFK : نه A || بس است : بس
باشد P بسبب O || محبوبش پیش از محبی PONA : محبوب بس بس است محبی K
محبوبش از محبی F || 3 این اندک منقبتی بود POA : این اندک منقبتی نبود K این نه
اندک منقبتی است F این نه اندک محبی بود و منقبتی N || چندان POKA :
چندانی NF || نزل POFA : برک K بدل N || 3-4 آن گذارا NFK : از گذارا A
که این مشتی گذارا O آن مشتی گذارا P || 4 پیش از آمدن PONFA : نزل پیش
از آمدن (?) K || او NFKA : ایشان PO || الی ابد الآباد : الی ابد الآباد A ابد
الآباد K من الازل الی ابد NF تا ابد الآباد PO || میکنند NFKA : میکند PO ||
هنوز POKA : و هنوز NF || باقی بود PONKA : باقیست F || 5 جوانمردا نزل که F :
جوانمردا برکی کی A جوانمردی برکی که K جوانمردانرا که N جوانمردانرا P جوانمردانرا
نزل O || افکنند NA : افکنده K افکند F افکنند PO || ابد POFN : ابد
خود A اید K آید N || توان NFA : تواند K توانند PO

- کرد ؟ لا بل نزلی که قدم در ازل افکنند حدثان در ابد چون استیفا تواند
 کرد ؟ « فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ » (۱۷/۳۲)
 (3) جوامردا ، ازل اینجا رسید ، ابد بنهایت نتواند رشید ، نزل هرگز
 تمام استیفا نیفتد ، اگر بسر وقت خویش بینا گردی بدانی که قاب قوسین
 (۹/۵۳) ازل و ابد دل تست و وقت تو

9.

فصل

- (1) سر آن که عشق هرگز تمام روی بکس ننماید آنست که او
 مرغ ازست اینجا که آمده است مسافر ابد آمده است ، اینجا روی
 بدیده حدثان نماید که نه هر خانه آشیانِ او را شاید که آشیان از جلالت

7-6 لا ... کرد : O | 6 نزلی PONFA : ترکی K | حدثان در ابد F : حدثان
 در ابد A چون حدثان در اید N حدیث ان در اید K حدثاً در اید PO | 6 چون
 استیفا تواند NF : چون استیفا توان A استیفا توان PO ||
 8 جوامردا PNFA : جوامردی K جوامرد O || ابد بنهایت نتواند رسید A : بدینجا
 نهایت نتواند رسید K ابدرا بنهایت نتوان رسید F ابد بنهایت نه رسید N ابد هرگز
 بنهایت نتواند رسید PO || 9 تمام استیفا PONF : تمامی استیفا K استیفا تمام A
 10-9 اگر ... تو : A

9 خویش N : خود K ، POF || گردی PONF : شوی K || قاب قوسین NFKA :
 تاب آفتاب PO || 10 ازل و ابد PONKA : ابد و ازل F || دل : O || و وقت PONFA :
 بوقت K || تو NFKA : تست PO

2 آن که OA : این که PFK آن N || عشق هرگز NFA : هرگز عشق POK ||
 تمام روی ONA : روی تمام K روی F تمام روی P || آنست که او NFA : که
 دستی که K بدانت او O بل آنست که او P || 3 اینجا که PO : اینجا NA که اینجا FK ||
 مسافر ابد آمده است N : مسافر به آمده است K مسافر آمده است A مسافرا
 آمده است PO ، F- || روی : بروی P || 4 بدیده حدثان PONKA : بدعتان F ||
 نماید PONFA : نماید K || آشیان A : آشیان N ، POFK || شاید PONKA :
 بشاید F || آشیان POFA : ایشان K ، N-

ازل داشته است ، گاه گاه وا ازل پرذ ودر نقاب پرده جلال و تعزز خود
6 شود ، وهرگز روی جمال بکمال بدیده علم نموده است و نماید

(2) برای این سر اگر وقتی نقد (؟) امانت ویرا بیند آن وقت بوذ که
از علایق و عوایق اینجائی واز رهد (؟) واز پندار علم و هندسه و هم
9 و فیلسوفی خیال و جاسوسی حواس باز رهد

[غزل]

بیاور آنک دل دوستان بهم کشدا نهنگ وار غمان از دلم بدم کشدا
12 چو تیغ باذه بر آهنجم از نیام قدح زمانه باید کز پیش من ستم کشدا
بیار (؟) پور مغان را بده بیور مغان] که روستم را هم رخسار روستم کشدا
که ایشان هر دو آنجائی اند نه اینجائی

5 وا ازل پرذ ودر FA : بزبان برد در K وا ازل بود در N او (O-) در ازل
برد در PO || 5-6 نقاب پرده جلال و تعزز خود شود NF : تعزز خود شود POA
تعزز خود بود K || 6 بکمال بدیده علم نموده F : بدیده علم نموده A بکمال بدیده علم
نموده K بدیده علم بکمال نموده N با کمال بدیده علم نموده P خود بکمال بدیده
علم نموده O || 7 برای این سر اگر NFA : ویرا این سر اگر K برای این سر که
تا اگر PO || وقتی PONFA : K- || نقد PO : نقطه NFKA || ویرا
بیند NA : اورا بیند PF اورا می بیند O و دیانت K || بوذ : P- || 8 و عوایق
POFKA : واز عوایق N || اینجائی PF : اینجا ONK ، A- || واز رهد F :
وار زهد NA باز رهد K وادهد O وارهد P || و هندسه PONFA : و اندیشه دهند K ||
9 و فیلسوفی PKA : فیلسوفی ONF || و جاسوسی حواس K : واز جاسوسی A و جاسوسی
طبیعت PO و جاسوس N ، - F || باز رهد NFKA : رسته باشد PO

10 - 13 a [غزل ... قدح] : NA - POFK

10 غزل A بیت N || 11 a بیاور A : بیار N || آنک A : آنچه N || b بدم N :
بدر A || 12 a باذه A : یاره N || آهنجم A : ایچم (؟) N || نیام A : میان N ||
12 b - 13 a زمانه ... مغان A : - POFKN | 12 b پیش ؟ : پیش A و لعله نیش-؟ ||
13 b روستم (رستم) را POKNA : رخت رستم را F || کشدا A : کشد PONF
کشاد K || 14 که PONFA : K- || آنجائی اند نه اینجائی PONF : آنجا اند
نه اینجا A اتحاد و نه اینجا K || + که ایشان هر دو از عالم ملکوتند نه از عالم ملک N

10.

فصل

- او مرغ خودست و آشیان خودست ، ذات خودست و صفات خودست ،
 3 پر خودست و بال خودست ، هوا خودست و پرواز خودست ، صیاد خودست
 و شکار خودست ، قبله خودست و مستقبل خودست ، طالب خودست و مطلوب
 خودست ، اول خودست و آخر خودست ، سلطان خودست و رعیت
 6 خودست ، صمصام خودست و نیام خودست ، او هم باغست و هم درخت ،
 هم شاخست و هم ثمره ، هم آشیانست و هم مرغ

1 فصل PONFK: A- || 2 ذات ... و صفات خودست : ذات ... و صفات خودست PK
 و ذات خودست A ذات خودست و صفات خود F و صفات خودست و ذات خودست N
 و ذات خودست و صفات O || 3 پر OF : و پر PNKA || و بال خودست PONKA : و بال
 خود F || هوا خودست : و هوا خودست POK و هوای خودست NA ، - F ||
 و پرواز خودست PONKA : و پرواز خود F || 3-4 صیاد ... و شکار خودست :
 و صیاد ... و شکار خودست NA و صید ... خودست PO صید ... خود F ، - K ||
 4 قبله K : قبله F و قبله PONA || و مستقبل خودست K : و اقبال خود F و اقبال
 خودست N ، - POA || طالب خودست NFK : و طالب خودست PO و طالب A ||
 5 خودست PONKA : خود F || اول NFKA : و اول PO || و آخر خودست
 PONKA : و آخر خود F || سلطان NFKA : و سلطان O || 5-6 ورعیت خودست
 ONKA : ورعیت خود F | 5-7 سلطان ... و هم مرغ : و هم باغست و هم درخت و هم ثمره
 و هم آشیان و هم مرغ و هم سلطان خودست و ورعیت خودست و صمصام خودست و نیام
 خودست P | 6 صمصام NFKA : و صمصام O | و نیام خودست ONKA : و نیام
 خود F | 6-7 او هم ... و هم مرغ : او ... درخت هم آشیان و هم مرغ و هم ثمره A
 هم باغست و هم درخت و هم مرغ هم آشیان هم شاخست و هم ثمره هم صیاد هم شکار K
 او هم ... درخت هم آشیانست و هم مرغ هم شاخست و هم ثمره F او هم ... درخت
 و هم ... ثمره و هم ... مرغ N و هم ... درخت و هم ثمره و هم آشیان و هم مرغ O

بیت

9 ما در غم عشق غم گسار، خویشیم شوریده و سرگشته کار، خویشیم
محت زذگان روزگار، خویشیم صیادانیم و هم شکار، خویشیم

11.

فصل

(1) کرشمه حُسن دیگرست و کرشمه معشوقی دیگر، کرشمه حسن را
3 روی در غیری نیست و از بیرون پیوندی نیست، اما کرشمه معشوقی و غنچ
و دلال و ناز: آن معنی از عاشق مددی دارد، بی او راست نیاید، لا جرم
اینجا بُوذ که معشوق را عاشق در باید، نیکوئی دیگرست و معشوقی دیگر

حکایت

6

آن ملک که گنجن تابی بر وی عاشق بُوذ و وزیر با او گفت
ملک میخواست که او را سیاست کند، وزیر گفت: تو بعدل معروفی،
8 بیت NFA: شعر K رباعی PO || 9 a ما POFKA: تا N || عشق PONFA:
خویش K || b کار POFK: کاری NA || 10 a محت زذگان PO: سودا زذگان
NFKA || روزگار PONFK: روز کاری A || b A و هم PONFA: و خود K ||
شکار PONFK: شکاری A

2 معشوقی O: معشوق PNFKA || کرشمه حسن NFKA: که کرشمه حسن O
که گفته حسن P || 3 غیری نیست NFA: غیری K غیر نیست P غیرت است O ||
پیوندی نیست PONKA: پیوندی ندارد F || معشوق POFKA: معشوق N ||
4 آن NFKA: این PO || بی او راست NFKA: بی او O که بی او راست P ||
لا جرم PONKA: F- || 5 نیکوئی: نیکی N || 7 تابی بر وی PONA: تاوی
در وی K تابی بر وی F || بُوذ POKA: شد NF || وزیر با او گفت A: N-
وزیر با او بگفت OK وزیر با او گفت P وزیر ملک با وی بگفت F || 8 ملک ...
کند: او خواست که او را سیاست کند A و خواست که او را سیاست کند K ملک
میخواست تا او را سیاست کند F ملک میخواست که او را سیاست فرماید N او خواست
که او را سیاست کند PO || گفت PONF: + که KA || معروفی PONKA: مشهوری F

- این لایق نبوذ که سیاست کنی بر کاری که آن در اختیار نیاید ، از اتفاق 9
 راه گذر ملک بر گلخن آن گذا بوذ واو هر روز بر راه نشسته بوذی
 منتظر تا ملک کی بر گذرذ ، و ملک چون آنجا رسیدی کرشمه معشوق
 پیوند کرشمه جمال کردی ، تا آن روز که بلیک می آمد و او نشسته نبوذ 12
 و ملک کرشمه معشوقی در پیوسته بوذ آن کرشمه معشوقی را نظاره نیاز
 عاشقی در بایست ، چون نبوذ او برهنه بماند که محل قبول نیافت ، بر ملک
 تغیری ظاهر گشت ، وزیر زیرک بوذ بفرست آنرا در یافت ، خدمتی 15

9 سیاست : PONFK : سیاسی A || کنی PONFA : کند K || بر PONKA : F- ||
 که آن ... نیاید FK : که در اختیار نیاید NA که دران اختیار نبود P آن اختیاری
 نبود O || 9-10 از ... گلخن : و اتفاق راه گذر ملک بر گلخن A از اتفاق گذار
 بر گلخن K و از اتفاق ره گذر ملک بر F و از اتفاق ره گذر ملک بر گلخن N
 و از اتفاق راه آن ملک بر گلخن PO || 10 روز PNFKA : روزی O || 10-11 بر راه
 ... تا N : بر راه نشسته منتظر تا FA بر راه بگذشتی منتظر بوذی تا K بر راه منتظر
 نشسته بوذی تا PO || 11 کی NF : - POKA || بر گذرذ : بگذرد O || و ملک
 چون POKA : چون ملک F و ملک N || 12 کرشمه : - N || معشوق
 NFKA : + را PO

12-13 کردی ... معشوق : - F

12 تا آن روز که NKA : تا روزی PO || می آمد PONA : آمد K ||
 و او نشسته نبوذ ONA : و گلخن تباو سته بود K کدا بر راه نبود P || 13 و ملک
 NKA : ملک PO || آن NF : و K ، - POA || معشوق را ONFKA : او را P ||
 14 عاشقی ONFKA : عاشق P || بایست NFKA : می بایست PO || چون NFKA :
 چون کدا PO || بماند PONK : ماند FA || قبول NF : - POKA ||
 15-14 بر ملک تغیری K : تغیری NFA و (O-) تغیری در وی PO || 15 گشت
 PNKA : آمد F شد O || زیرک NKA : نیک زیرک PO مترصد آن حالت F ||
 بفرست آنرا در یافت F : بفرست آن در یافت P بفرست در یافت O حسن آن نه یافت A
 بسحی آن در یافت K حس کرد آن را بیافت N

بکرد و گفت که ما گفتیم که اورا سیاست کردن هیچ معنی ندارد که ازو
زیانی نیست ، اکنون خود بدانستیم که نیاز او در می باید

18 (2) جوانمردا ، کرشمه معشوقی در حسن و کرشمه حسن همچون ملح

در دیگ بیاید تا کمال ملاحهت بکمال حسن پیوندد ؛ جوانمردا ، چه گوئی
اگر با ملک گفتندی که او از تو فارغ شد وبا دیگری کاری بر ساخت

21 وعاشق شد ، ندانم تا هیچ غیرتی از درون او سر بر زدی یا نه

بیت

هرچه خواهی بکن ای دوست مکن یار دگر

کانگهی پس نشود با تو مرا کار دگر

24

16 بکرد NKA : کرد PO واجب دید F || گفت که NA : وگفت POK گفت F ||

اورا سیاست کردن NKA : سیاست برو F سیاست کردن او P سیاست کردن O ||

معنی ONFKA : وجه P || که : -O || 17 زیانی نیست PONA : زیان نبود K هیچ زیانی

نیست F || خود : (بعد از) او K || بدانستیم NKA : ندانستم O دانستم P معلوم شد F ||

نیاز او NFA : زیان او K ناز را نیاز او PO || در می PONKA : می در F ||

18 وکرشمه حسن POKA : NF- || ملح PNA : نمک OFK || 19 در PONFA :

-K || بیاید PONKA : در باید F || بکمال : جمال P || جوانمردا : -O ||

20 اگر : -A || گفتندی PONF : گفتند A گفتی K || او : -O ||

20-21 وبا ... شد : -PO | کاری بر ساخت NA : کار بر ساخت F شناخت K |

21 شد NKA : کشت F || تا هیچ PNFKA : چه O || غیرتی ONKA : غیرت PF ||

از ... زدی PO(?)KA : از درونش سر زدی F سر از درون او بر زدی N ||

یا نه : + ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء (٤/٤٨) N ||

23 یار PONFK : یاری A || 24 کانگهی پس نشود (نبود) PO : کانگهی می نشود A

وانگهی بس نشود K که ازان پس نشود F که بس انکه نشود N || دگر (دیگر)

POF : بسر NKA || + تا پنداری که این طامانست حاشا وکلا که این ترجمه این

آینست که فرمود قوله تعالی ان الله لا یغفر ... ما دون ذلك لمن یشاء F

(3) عشق رابطه پیوندست ، تعلق بهر دو جانب دارد ، اگر نسبت او در سمت عاشق درست شود پیوند ضرورت بود از هر دو جانب که او خود مقدمه یکست

27

12.

فصل

- سرروی (؟) هر چیزی نقطه پیوند اوست ، و آیتی در صنع متواریست ،
 3 و حسن نشان صنعت ، و سرروی (؟) آن رویست که روی درو دارد ، و تا آن
 سرروی (؟) نه بیند هرگز آیتی در صنع و حسن نه بیند ، آن روی جمال
 « وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ » (۲۷/۵۵) است ، دیگر خود روی نیست که « كُلَّ مَنْ
 6 عليها قَانِ » (۲۶/۵۵) ، و آن روی قبح است تا بدانی

25 رابطه NFKA : واسطه PO || تعلق POFK : و تعلق NA || نسبت PONKA :
 نسب F || 26 در سمت NA : با جانب FK در حدیث PO || عاشق PONFA :
 عشق K || شود : آید P || بود PNFA : شود OK || كه : - O ||
 27 مقدمه PONFA : در مقدم K

2 سرروی : سرروی FA سرروی PON بر روی K || اوست ... متواریست
 PONFA : است K || 3 صنعت POFKA : صنع اوست N || و سرروی آن رویست که :
 و سرروی آن رویست کی FA و سرروی آن رویست که N و دلالت بر آیت و حسن رصنع
 آن روی است که K و آن (آن-O) سرروی آن دروست که PO || روی (رو F)
 درو دارد PONF : روی دو رو دارد A روی درو باید K || 3-4 و تا ... بیند :
 و نشان سر وی نبیند A و با آن بر روی پیوند K و تا آن سرروی نبیند F و تا آن سرروی
 نه بیند N و (O-) تا این (آن O) سرروی نه بیند PO || 4 آیتی PONFA : آیت K ||
 در صنع و حسن K : و صنع و حسن A صنع و حسن N و حسن و صنع F و صنع و حسن
 PO || آن NF : و آن K از POA || 5 ربك : + ذوالجلال PN + والاكرام N ||
 دیگر POFKA : دگری N || كه : - K || 6 و آن POF : آن NA ، - K ||
 قبح : هیچ PO || تا بدانی PONA : تا بدانی K و تا بدانی F

13.

فصل

- (1) دیده حسن از جمال خود بر دوخته است که کمال حسن خود را
 3 در نتواند یافت الا در آینه عشق عاشق ، لا جرم ازین روی جمال را
 عاشق در باید تا معشوق از حسن خود در آینه عشق و طلب عاشق قوت
 تواند خورد ، و این سری عظیمست و مفتاح بسیار اسرارست
 6 (2) پس خود عاشق بحسن معشوق از معشوق نزدیک تراست که
 معشوق بواسطه او قوت میخورد از حسن و جمال خود ، لا جرم عاشق
 معشوق را از خودی خودش خوردن تر است ، و برای اینست که برو از دیده
 9 او غیرت برد ، و اندرین معنی گفته است :

بیت

یار بستان داد من از جان سکندر کو آینه ساخت که در وی نگری تو

2 دیده حسن از جمال خود NFKA : معشوق دیده حسن خود از جمال خود PO ||
 کمال : — N || خود را PONF : خود A که خود را K || 3 نتواند POFA : توان K ||
 عشق عاشق NFKA : عشق و طلب عاشق تا PO || 3-6 جمال را ... از معشوق : — N ||
 4 عاشق PKA : عاشق F ، — O | باید K : باید POFA | خود FA : خویش POK |
 و طلب عاشق : بطلب عاشق K | 5 و این POKA : این F | سری : سر A | و : — A |
 بسیار FKA : کنوز PO | PO + نظم (رباعی P)

مستی فزودنم ز رخس بی سبب نبود می بود جای بود حریف طرب نبود
 مستفهم اگر تو بگوئی تو بوده او بود در طلب که مرا این طلب نبود

6 خود POKA : — F || 7 معشوق NF : — POKA || میخورد POFKA :
 بخورد N || 8 معشوق را POFKA : معشوق خود را N || خودی خودش NK :
 خودش A خودی خود POF || خود تر NFKA : نزدیکتر O خود نزدیکتر P ||
 و برای : و از برای A || 9 برد PONFA : است K || و اندرین ONA : و درین PF
 و نه ازین K || گفته است OF : گفت انکس کی گفت A گفته اند PK گفته است که N ||
 11 b آینه POF : آینه را NKA || که ... تو PONKA : تا تو در وی نگری F

- (3) اینجا که عاشق معشوق را ازو اوتر بوذ عجایب علایق پیوند تمهید 12
افتد بشرط بی پیوندی عاشق با خود ، تا بجائی رسد که اعتقاد کند
عاشق که معشوق خود اوست ، واگر در عین راندگی و فراق و نا خواست
بوذ پندارد که ناگزیرانست و معشوق خود اوست 15

بیت

- چندان نازست ز عشق (؟) تو در سر من تا در غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو بر در من یا در سر این غلط شود این سر من 18

12 اینجا : اینجا P || اوتر OFKA : و اتو N او اقرب تر P || بوذ PONFA :
ست K || علایق پیوند NA : علایق K خلایق F بود علایق PO || 13 عاشق
PONKA : عشق F || با خود تا FA : تا خود PONK || بجائی رسد : اینجا برسد K ||
کند PONFK : برد A || 14 عاشق که NA : که عاشق که K که OF عاشق P ||
اوست : + که انا الحق و سبحانی نکته آنست N || عین راندگی و NF : عین
راند که و A عین راید که K غیرت داند که PO || 15 بوذ PONFK : - A ||
پندارد PONFA : و پندارد K || ناگزیرانست و معشوق A : ناگزیرانست و معشوق K
ناگزیر ازانست که معشوقه F ناگزیر آنست که معشوق N تا کذرانست و معشوق PO ||
خود : - A || 16 بیت ONFA : شعر K رباعی P || 17 a نازست PNFA :
بارست K ناسازست O || ز عشق (؟ غیر موزون) POFKA : عشق N ||
b تو بر PNFKA : تو در بر O || 18 a بر در PK : بر سر NFA در بر O ||
b غلط POF : هوس NKA || شود POFKA : رود N || (در لوایع عین القضاة
(ورق ۱۷ آ) این رباعی دیده میشود :

چندان بارست ز عشق با جان و تم کوشی که تو عاشقی معشوق منم
دام غلط است این بگذار مرا تا در سر آن شوم که خویشتم

14.

فصل

معشوق با عاشق گفت : بیا ، تو من گرد ، که اگر من تو کردم آنگاه
 3 معشوق در باید و در عاشق بیفزاید و نیاز و در بایست زیادت شود ، و چون
 تو من گردی در معشوق افزاید ، همه معشوق بوذ عاشق نی ، همه ناز بوذ
 نیاز نی ، همه یافت بوذ در بایست نی ، همه توانگری بوذ و درویشی نی ، همه
 چاره بوذ و بیچارگی نی

15.

فصل

(1) باشد که این کار بجائی رسد که از خودش غیرت آید و بر دیده
 خود غیرت برد ، و اندرین معنی گفته اند :

2 با عاشق NFKA : عاشق را PO || من کردم که FK : من شو کی A من شو N
 من کرد O بر من کرد و P || من تو کردم FK : من تو شوم NA نه تومی (؟)
 کردم O نه من کردم P || آنگاه POFK : آنکه NA || 3 و در عاشق ONFKA :
 عاشق عشق P || نیاز و KA : نیاز عاشق و OF نیاز عاشق PN || 3-4 زیادت ...
 نی همه : — K || 4-5 عاشق ... یافت بوذ : — O | 4 عاشق نی FA : عاشق N
 عاشق نه P | 5 نیاز نی FA : نیاز K نیاز نه PN | یافت بوذ PNFA : یافته بود و K ||
 نی FA : نه PON ، — K || همه PONF : و همه A ، — K || 5-6 بوذ و درویشی نه همه
 چاره بوذ K بود و چاره A بود چاره F و چاره درویشی N بود و فقر نه و چاره بود O
 بود و چاره P || و بیچارگی : بیچارگی O || نی FA : نه ONK ، — P

1 فصل : — P || 2 باشد که NF — POKA || رسد PONFA : برسد K ||
 از خودش غیرت آید A : از خویش غیرتش آید K از خودش غیرت بود F از خودش
 غیرت N از خود غیرت آید P در خویش غیرت آید O || 3 خود : خودش PO ||
 و اندرین ONA : و نه ازین (؟) K و درین PF || معنی : + لایق این حال F ||
 اند NFKA : است PO

بیت

- ای دوست ترا بخویشتن اوست نیم وز رشک تو با دیده خود دوست نیم
 6 غمگین نه از آنکه با تو اندر کویم غمگینم از آنکه با تو در پوست نیم
- (2) و این نکته بجائی می رسد وقت که اگر روزی معشوق با جمال تر
 بوذ او رنجور شود و خشم آیدش، و این معنی تا کسی را ذوق نبوذ دشوار
 9 تواند فهم کردن

16.

فصل

- عشق بحقیقت بلاست و آنس و راحت درو غیرست و عاریتست، زیرا که
 3 فراق بتحقیق در عشق دویست و وصال بتحقیق یکیست، باقی همه پندار وصالست
 نه حقیقت وصال، و برای این گفت:

4 بیت ONFA : شمر K رباعی P || 5 a اوست نیم FA : دوست نه ام K
 دوست نیم PON || b نیم : نه ام K || 6 a غمگین نه از آنکه PA : نه غمگینم که K
 محزونم از آنکه F غمگین نه از آنکه N غم کنی از آنکه O || b-a اندر
 ... آنکه : - O | اندر کویم PNK : اندر کفتم A در کفر نیم F || b نیم :
 نه ام K || 7 و این : و آن O || نکته NK : نقطه F نقطه A لفظ PO ||
 که : - PO || روزی PONFK : روی A || باجمال تر NA : بجمالتر POFK || 8 و خشم
 PONFK : و او را خشم A || ذوق : ذوق K || دشوار PONFA : دشوار K || 9 تواند
 فهم کردن A : تواند فهم کرد F فهم تواند کرد PK فهم تواند کردن N فهم شود O

1 فصل PNKA : فصل غرب O ، بس F || 2 بحقیقت N : حقیقت FKA بحقیقت
 در PO || و انس NFA : و نفس K ، - PO || درو غیرست O : درو غیرت FA
 در غیب K درو غرب N درو غربت P || و عاریتست PONKA : و عاریت F ||
 فراق : - P || 3 تحقیق NFKA : بحقیقت PO || در عشق POFA : - NK ||
 دویست POKA : دوریست N || تحقیق POFK : بحقیقت NA || 4 وصال : - O ||
 و : - K || گفت NFA : گفته اند POK

بیت

6 بلاست عشق منم کز بلا نپرهیزم چو عشق خفته بوذ من شوم بر انگیزم
 مرا رفیقان گویند کز بلا پرهیز بلا دلست من از دل چگونه پرهیزم
 [درخت عشق همی روید از میانه دل چو آب بایزش از دیدگان فرو ریزم]
 9 اگر چه عشق خوش و ناخوشست انده عشق مرا خوش است که هر دو بهم بر آمیزم

17.

فصل

(1) چون عشق بلاست قوت او در علم از جفاست که معشوق کند،
 3 آنجا که علم نبوذ خود حقیقت قوتش از یکی بوذ
 (2) تا حجت بر معشوق بوذ و تا پیوندی ضرورت وقت آید جنگی باختیار
 دوست دوست تر از ده آشتی دارد

5 بیت NFA : شعر K رباعی PO || 6 a منم کز NFK : ومنم کز A و من آن کز O
 تو من از P || b چو NF : چون POA چه K || خفه بوذ PFA : بود K خفته
 شود ON || من شوم NFA : من روم K من O شور من P || 7 b - 9 a بلا ...
 عشق : F | 7 b من PON : ومن KA | 8 | درخت ... ریزم N : - POFKA |
 9 a اگر چه ... انده A : اگر چه ... خوش ناخوش است اندر K اگر چه عشق
 ترا ناخوشست و اندر N نظم (بیت P) اگر چه عشق خوشست و وفا خوش آمد
 عشق PO || b دو POFKA : دم N

1-14 فصل ... شود : K -

2 او در علم : در علم او A در علم NF او در علم PO || 3 علم NFA : علم PO ||
 قوتش PONA : خویش F || 4 و تا NF : یا OA و یا P || ضرورت PONA : در
 قوت F || جنگی PONA : خشک F || 4-6 باختیار ... جنگ : F - |
 5 دوست دوست تر PO : دوست تر A دوست آید N | ده NA : ده هزار PO ||
 دارد POA : - N

- (3) ابتدای عشق از عتاب و جنگ در پیوند که دل پاسِ انفسِ 6
او داشتن گیرد که ازو بر هیچ چیز اغضا نتواند کرد [تا بعاقبت تأسف
خورد و دستِ خود از ندامتِ فراق می خایذ و دستِ تحیر بر فرقِ ندامت
میزند، میگوید : 9

بیت

- چون بود مرا باضمِ خویش وصال با وی بعتاب و جنگ بوزم همه سال
چون هجر آمد پسند گشتم بخیال ای چرخ، فضولیم، مرا نیک ببال! 12
پس در میانِ جنگ و صلح و عتاب و آشتی و ناز و کرشمه این حدیث
محکم شود

18.

فصل

- (1) خود را بخودِ خود بوزن دیگرست و خود را بمعشوقِ خود بوزن
دیگر، خود را بخودِ خود بوزن خامی بدایتِ عشق است، چون در رام 3

6 ابتدای NA : و ابتدا P و در ابتدای O | عتاب : + بود P || 7 ازو PONA :

از وی F || بر هیچ چیز PON : بر هیچ A هیچ چیز F || اغضا FA : اقتضا N

مواسا PO || کرد POA : کردن NF

12-7 [تا بعاقبت ... ببال] POA- : NF | 9-8 و دست تحیر ... میگوید N : -F

12 a آمد F : آید N || پسند گشتم F : پسند کردم N || بخیال N : بجمال F ||

b فضولیم F : فضولم N

14-13 پس ... شود PONA : -F

13 جنگ و صلح و عتاب و آشتی و ناز : جنگ و عتاب و صلح و آشتی و ناز NA جنگ

و صلح و ناز و عتاب و آشتی و ناز PO || این PON : آن A

2 بخود ONKFA : بخودی P || خود POF : -NKA || 3 بخود FKA : بخودی

PON || خامی : جام A

پختگی خود را نبود و از خود برسد آنگاه او را فرارسد، آنگاه خود را
با او ازو فرارسد

6 (2) اینجا بود که فنا قبله بقا آید و مرد محرم پروانه وار از سرحد بقا فنا
پیوندد، و این در علم ننگنجد الا از رام مثالی، و این بیت مگر بدین معنی دلالت
کند که من گفته ام بروزگار جوانی :

بیت 9

تا جام جهان نمای بر دست منست از روی خرد چرخ برین پست منست
تا کعبه نیست قبله هست منست هشیارترین خلق جهان مست منست
12 (3) « هذا ربی » و « انا الحق » و « سبحانی » همه بوقلمون این
تلوینست و از تمکین دورست

4 و از خود POFKA : و از خودی N || برسد PONA : ترسد FK || 4-5 آنگاه
او را فرارسد آنگاه خود را با او ازو فرارسد N : آنگاه او را فرارسد آنگاه
خود را با و از فرارسد A آنگاه او بدو فرسند (?) K آنکه بدو ازو فرارسد F آنگاه
او را بدو فرا (افرا P) رسد PO || 6 اینجا PONFA : از اینجا K || 6-7 و مرد ...
پیوندد PONFK : - A | 6 و مرد ONF : و مرد P میروم K | محرم POK : محرم
بسته F محرم شود بطواف کعبه قدس و از سرحد فنا بخطه بقا نقل کند N | سرحد
بقا POFKA : سر بقا N || 7 و این PONFA : و آن K || و این بیت NFA : +
که من گفته ام POK || مگر NFA : - POK || بدین PNKA : برین OF ||
8 کند ONFA : می کند PK || که ... جوانی : که گفته ام بروزگار جوانی N که من
گفته ام بروزگار FA که من گفته ام O ، - PK || 9 بیت NFA : شعر K رباعی PO ||
10 a بر PNFA : در OK || 11 a کعبه . قبله PONF : قبله ... کعبه KA ||
b هشیارترین PONK : هشیار تر FA || 12 و انا الحق و سبحانی POFKA : و سبحانی
و انا الحق N || 13 تلوینست NFA : تلوین اند K نمونه O نمونه است P || و از ...
دورست : - O | دورست PNFA : دور اند K

19.

فصل

- (1) تا بخودِ خودِ بوذِ احکامِ فراقِ و وصالِ و قبولِ وردِ و قبضِ و بسطِ و اندوه و شادی و این معانی برو روان بوذ و او اسیرِ وقتِ بوذ ، چون وقت 3 برو در آید تا وقتِ چه حکم دارد او را بحکمِ رنگِ وقتِ باید بوذ ، او را برنگِ خود بکند ، و حکم و ارادتِ وقتِ را بوذ ، در راهِ فنا از خود این احکام محو افتد و این اضداد بر خیزد زیرا که مجلسِ طمع و علّتست 6
- (2) چون ازو در خود و اخوذ آید راهِ او بخود ازو بوذ و برو بوذ ، چون راهِ او بخود ازو بوذ و برو بوذ این احکام برو نروذ ، احکامِ فراق و وصال اینجا چه کند ، قبولِ وردِ او را دامنِ کی گیرد ، قبضِ و بسطِ 9 و اندوه و شادی گرد سر پردهٔ دولتِ او کی گردد ، چنانکه این بیت گفته است :

2 خود PONFA : خود را K || 3 و این POFKA : این N || برو NFKA :
 بروی PO || روان POFK : روا NA || بوذ PNFA : شود OK || بوذ PONFA :
 گردد K || 4 برو ONFA : بروی K بدو P || دارد PONFA : در آرد K || او را
 بحکم رنگِ وقتِ باید بوذ NA — : POFK | بحکم رنگِ A : بحکم و رنگِ N || او را :
 وی را K || 5 بکند FKA : کند PON || و ارادتِ PON : وارد A و اردهٔ F — : K ||
 در PONKA : F — || 6 مجلسِ PONA : مجلسِ FK || 7 در خود و اخوذ
 PONA : در خورد و اخوذ F در خود خود را خود K || راهِ او بخود ازو بوذ
 و برو بوذ POFA : راهِ بخود برد و برو بود K راهِ بخود ازو بود و برو بود N ||
 8 چون راهِ او بخود ازو بوذ و برو بوذ A — : NFK ، چون راهش بخود ازو بود
 و برو شود PO || برو نروذ احکامِ PFK : بروی نروذ احکامِ O برو بود احکامِ A ،
 N — || 9 دامنِ کی PO : کی F که NKA || 10 کی PONFA : که K ||
 چنانکه : چنانچه O || این بیت گممه است POFA : این ... اند K گفت N

بیت

- 12 دیدیم نهاد گیتی واصل جهان وز علت وعلّ برگذشتیم آسان
وان نور سیه زلا نقط برتر دان (۹) زان نیزگذشتیم نه این ماند و نه آن
(3) اینجا او خداوند وقت بوذ ، چون باسان دنیا نزول کند بر وقت
15 در آید ، نه وقت برو در آید ، و او از وقت فارغ
(4) بلی وجودش بدو بوذ وازو بوذ ، واین مگر فراق این حال بوذ ،
وفناش ازو بوذ ودرو بوذ ، واین را اختفا در کنه الا گویند ، وگاه موی
18 شدن در زلف معشوق خوانند ، چنانکه گفته است

بیت

از بس که کشیده ام ز زلف تو ستم موئی گشتم آزان دو زلفین بجم

11 بیت NFA : شعر K نظم O رباعی P || 12 a دیدیم FA : دیدیم و P دیدم ON
جستیم K || نهاد K : نهان PONFA || جهان : دو جهان P || b وزعت وعلّ F :
وزعت وعلّ KA از علت وعلّ N وز غیب وعیان O واز ضل عیال P || گذشتیم :
گذشتم O || 13 a وان PONFA : زان K || سیهز ONFA : سینهز P سیاه K ||
نقط ONFA : نقطه PK || برتر دان PONFA : بود بران K || b ماند و نه آن
NFA : ماند نه آن PO زمانه وان K || 14 او PONFA : دو K || وقت PONFA :
وقتی K || نزول NFA : منزل K تنزل PO || 15 نه وقت برو PONA : نه او بر
وقت K ووقت درو F || از وقت فارغ POFK : ازو فارغ بود NA || 16 بلی FKA :
بل N بلکه PO || بدو (برو) K بود وازو بوذ NFKA : ازو بود بدو O ازو بود بدو
بود P || مگر NFKA : کل PO || این حال NFA : آن حال K از خیال PO ||
بوذ PONFK : شود A || 17 وفناش NFKA : وحب وقیاس P وحب بود قیاس O ||
ودرو بوذ : - F || واین را PF : این را K واین O اینجا NA || الا : - K ||
18 خوانند POFK : خواند A خواهد N || گفته است POFKA : گفت N || 19 بیت
NFA : شعر K رباعی PO || 20 a کشیده ام P : کشیده ایم Pm کشیدیم NA کوشیدیم K
کشیدم OF || b گشتم POK : گشتم NA کشته ام F || زلفین PNFKA : زلف تو O

21 زین پس چه عجب اگر بوم با تو بهم در زلف تو یک موی چه افزون و چه کم

20.

فصل

(1) چون این حقیقت معلوم شد بلا وجفا قلعه گشاذن منجنیق اوست

3 درستی تویی تو تا تو او باشی

(2) تیری که از کان ارادت مشوق روز چون قبله تویی تو آمد

گو خواهم تیر جفا باش و خواهم تیر وفا، که حرف (؟) در علت بود یا نه :

6 تیر را نظر باید و هدف قبله وقت بود، تا همگی او روی در تو نیارزد چون تواند انداختن و انداختن را در تو علی التعین لا بُد از تو حسابی باید،

21 a زین پس KFNA : این بس PO || چه عجب NFA : نه شکفت PO نشکفت K ||
b تو یک POFKA : یکی N

2 این PONFA : ان K || 2-3 قلعه ... تویی تو A : قلعه کشادن است منجنیق اوست
درسی تویی K قلعه کشادنست منجنیق اوست درستی قوی تو FK قلعه کشادن است
و منجنیق اوست درستی تویی تو (تو : O) PO منجنیق اوست در قلعه کشادن
و در بستن تویی تو N (تصحیح بعدی میناید) | جفاء معشوق بر عاشق دال قلعه
کشادن است روا بود که معشوق وجود عاشق را در منجنیق بلا نهذ ... زخم بر وجودت
می اندازد برای آنست تا تویی ترا در تو نیست کنند و بخودی خودت هست کنند -
لوايح عين القضاة ورق ۲۵ || 3 تا تو او باشی OK : تا او باشی P تا تو باشی F
تا توی او نباشی A تا توی او نباشی N || 4 روز : ریزد P || قبله PONFA :
هدف قبله K || آمد NFA : اند (؟) K بر تو آید PO || 5 گو POKA : که N ،
F - || جفا - وفا : جفا K || وخواه NKA : خواهم POF || حرف :
صرف PONFK ضرب A || بود PONKA : رود F || یا نه NKA : یا نی F
تا PO || 6 باید : بود باید P || وهدف NFKA : وهدف باید PO || وقت : بوقت K ||
بود : F - || نیارزد FKA : نیارد PON || 7 انداختن و انداختن را : انداخت
و انداختن K انداختن را A انداختن PONF || التعین KA : التعین PN یقین OF ||
حسابی PONFA : حال حسابی K || باید PNFKA : نیاید O

این چندین پیوند چون کفایت نبوذ و خود را یکی ازین جمله پسندم بود ؟
9 اینجا بود که گفته است :

بیت

یک تیر بنام من از ترکش برکش و انگه بکمان سخت خویش اندر کش
12 گر هیچ نشانه خواهی اینک دل من از تو زدن سخت وز من آهی خوش

21.

فصل

(1) بدایت عشق آنست که تخم جمال از دست مشاهده در زمین
3 خلوت دل افکنند، تربیت او از تابش نظر بود، اما یک رنگ نبوذ،
باشد که افکندن تخم و برگرفتن یکی بود، و برای این گفته اند :

8 چندین FKA : چنین PON || نبوذ PONFK : بود A || و خود را یکی
ازین جمله پسندم (بنده F) FA : و خود را ازین جمله یکی پسندم K و خود یکی ازین جمله
پسندیده N و یکی ازین جمله خود پسندم (پسندم P) PO || 9 اینجا بود که
گفته است PONFA : اینجا ... اند K اینجا بود که گفته است O و اینجا گفته
است P || 10 بیت NFA : شعر K رباعی PO || 11 b و انگه : انکه O ||
سخت خویش اندر PONFA : ابروانت در K || 12 a گر NKA : و POF ||
هیچ POFKA : تر N || دل من NFKA : دل و جان PO || b زدن PNKA :
زدنی OF (وله وجه) || سخت PONFA : تیر K || آهی PONFA : ناله و K
1 فصل PONK : — FA || 2 جمال NFKA : حال PO || دست PONFA : — K ||
مشاهده POFKA : مشاهده معشوقه N || 3 دل POFK : دلی A ، — N ||
افکنند F : افکنند PONKA || او از تابش K : او تاوش NA او تابش F او را
تابش PO || یک PONFA : بیک K || رنگ : یک F || 4 و برگرفتن NA :
و برگرفتن POFK || و برای POFK : برای A از برای N

بیت

- 6 اصل همه عاشق ز دیدار افتد چون دیده بدید آنکمی کار افتد
در دام بطمع مرغ بسیار افتد پروانه بطمع نور در نار افتد
- (2) حقیقتش قران بود میان دو دل ، اما عشق عاشق بر معشوق
دیگرست و عشق معشوق بر عاشق دیگر ، عشق عاشق حقیقتست و عشق
معشوق عکس تابش عشق عاشق در آینه او
- (3) ازان راه که در مشاهده قران (؟) بوده است عشق عاشق ناگزرائی
اقتضا کند و ذلت و احتمال و خواری و تسلیم در همه کارها ، و عشق معشوق
12 جباری و کبریا و تمعز

بیت

- 15 زانجا که جمال و جام آن دلبر ماست ما در خور او نه ایم او در خور ماست

5 بیت NF : این بیت A این شعر K ابیات O رباعی P || 6 a اصل POFKA :
اصل N || 6 ba و 7 ba افتد NFKA : آید PO || 7 a بطمع FKA :
طمع N بدانه PO || 8 قران NFK : فراق A قرار PO || بر معشوق
PONFK : در معشوق A || 9-10 بر عاشق ... معشوق POFKA : - N ||
10 عشق : - N || 11 که : - K || قران NK : فراق FA قرا PO ||
ناگزرائی : ناگذرائی NA ناگزیرائی POK ناگزیری F || 12 و ذلت
PONF : ودوت A و مدلت K || و احتمال NFKA : - PO || و خواری
PONFA : - K || و تسلیم NFKA : اختیار و تسلیم O اختیار و احوال (؟)
و تسلیم P || 13 و کبریا FKA : و کبریا PN || 15 a جمال و جام K :
جمال و حسن PN جمال حسن OFA || آن PNFKA : این O || b ماست F : +

(4) اما ندانم تا عاشق کدام است و معشوق کدام ، و این سری بزرگست زیرا که ممکن بود که اوّل کشش او بود آنگاه انجامیدن این ، و اینجا حقایق 18 بعکس گردد « وما تشاؤون الاّ ان يشاء الله » (۲۹/۸۱ و ۳۰/۷۶) « یحبهم » پیش از « یحبونه » بود بلا بُد ، بایزید گفت رضی الله عنه : بچندین گاه پنداشتم که من او را میخواهم خود اوّل او مرا خواسته بود

[رباعی]

21

مستی فزودنم ز رخس بی سبب نبود می بود جای بود حریف طرب نبود
مستغفرم اگر تو بگوئی تو بوژه او بود در طلب که مرا این طلب نبود]

22.

فصل

اگرچه در ابتدا دوست او را دوست بود و دشمن او را دشمن چون کار 3 بکمال رسد بعکس گردد ، از غیرت دوست او را دشمن گیرد باز دشمن او را

16 تا عاشق کدامست PA : تا عاشق کدامست و عشق چه K تا عشق کدامست ONF ||
سری بزرگست PFK : سر بزرگست OA سر بزرگست N || 17 بود POFK :
نشود NA || کشش POFA : کش (؟) K کس N || و اینجا : این جا
و اینجا P || 18 محبهم NFKA : و محبهم PO || 19 پیش PNFKA : پس O ||
رضی الله عنه FA : رحمة الله علیه PON ، K || بچندین گاه POKA : چندین
گاه F ولواج عين القضاة ورق ۲۹ ب ، چندین گاهت N || 20 اول او ONFK :
او اول PA || 21-23 [رباعی ... طلب نبود] PO : NKA ، F اینجا آن رباعی را
دارد که در N در فصل آینده بعد از کله « فضلا منه » (سطر 4) دیده میشود ،
رجوع شود بجوای ص 42

2 و دشمن او را PONKA : و دشمن را F || دشمن POFKA : دشمن کرد و N ||
کار ONFKA : کار دوست P || 3 رسد PONF : شود KA || بعکس POFKA : عکس N ||
گردد PONKA : شود F || دوست او را ONKA : او را P || باز NA : یا FK تا PO

دوست گیرد ، بر نامش غیرت برد ، فضلاً منه : نخواهد که کس در نظرگاه
او شرکت دارد

6

بیت

نتوانم دید که باز بر تو گذرد وز خلق جهان کسی بتو در نگرذ
خاکی که کف پای تو آترا سپرد چاکرت بر آن خاک همی رشک برد

23.

فصل

- (1) تا بدایت عشق بوزهر جا که مشابهِ آن حدیث بیند همه بدوست گیرد ، مجنون
چندین روز طعام نخورده بوز ، آهوئی بدام او افتاد اِکرامش نمود و رها کرد ، 3
[پرسیدند چرا چنین کردی ؟] گفت : ازو چیزی بلیلی می ماند جفا شرط نیست

4 فضلا منه : N + و این عجبست

بیت

از پس که دلم طریق عشقت سپرد اشکم به من و تو بر همی رشک برد
بتگر که بدیده در همی چون گذرد تا نگذارذ که دیده در تو نگرذ

- (که F : N - | در تو F : بر خود N) (رجوع شود بحواشی ص 41)
نظرگاه POFK : نظاره گاه NA || 5 او PONK : او در علم او A او در عالم
او F || 6 بیت NFA : شمر K چنانکه گفته است (اند P) رباعی PO ||
7 a نتوانم دید POFKA : می نکذارم N || که : A - || بر PONFA : در K ||
8 b چاکرت FKA : این بنده PON || بر آن POFA : بدان NK

1 فصل 23-25 : K -

- 2 تا ... گیرد POFA : حکایت N | جا که PFA : کجا O | مشابهِ A : مشابهِت F نشانه O
نشان P || همه POF : هم (؟) A || بدوست FA : دوست PO || 3 چندین NA : بخندین F
مدتی O چندین مدتی P || آهوئی NA : ناکاه آهوئی F روزی آهوئی PO || بدام او NFA :
در دامش PO || افتاد POFA : افتاده N || نمود NA : کرد POF || و رها کرد FA :
ورهاش کرد N و بکذاشت PO || 4 [پرسیدند چرا چنین کردی] F - PONKA || گفت :
و گفت O || ازو ONFA : او P || می ماند NA : ماند POF || جفا PONA : جنان F

(2) اما این هنوز قدم بدایتِ عشق بوذ، چون عشق بکمال رسد
6 کمال معشوق را داند و از اغیارِ او را شبهی نیابد و نتواند یافت، اُنس از
اغیار منقطع گردد الا از آنچه تعلق بدو دارد چون سگِ کوی دوست
و خاکِ راهش و آنچه بزمین ماند

9 (3) و چون بکمال تر برسد این سلوت نیز بر خیزد که سلوت در عشق
نقصان بوذ و جدش زیادت شود، و هر اشتیاق که وصال ازو چیزی کم تواند
کردن آن معلول و مدخول بوذ، وصال باید که هیزمِ آتشِ شوق بوذ،
12 شوق ازو زیادت شود، و این آن قدمست که معشوق را کمال داند و اتحاد
طلب کند و هر چه بیرون این بوذ او را سیری نکند، و از وجودِ خود زحمت
بیند، چنانکه گفت :

بیت

15

در عشق تو انبُهیست تنهایی من در وصف تو عجز است توانائی من

6 کمال معشوق را NFA : کلی معشوق را O کلی را معشوق P || شبهی A : شبهی POF
تشبهی N || نیابد : نباید PO نباید N نیاورد A || 6-7 و نتواند ... گردد : - P |
یافت ONA : بود F | 7 گردد ONA : شود F || از آنچه POA : آنچه F از
انجا N || 9 بکمال تر برسد N : بکمال رسد FA کامل کردد O کامل شود P ||
نیز ... سلوت : - F || در PONA : بر F || 10 وجدش PONA : وحس F ||
زیادت NFA : زیاده PO || شود ONFA : بود P || و هر PONF : هر A || وصال
PONA : - F || 11 کردن NA : کرد POF || آن PONA : - F || معلول :
معلوم O || 11-12 شوق بوذ شوق ازو : شوق بود شوق F شوق ازو NA شوق آید O
عشق آید P || 12 زیادت شود NF : در زیادت شود A ، - PO || آن ONFA :
بیان آن P || و اتحاد NA : اتحاد POF || 13 او را سیری نکند PNFA : ازو سیری
بکند O || و از وجود خود PFA : ازو وجود خود N (وله وجه) و ازین وجود O ||
14 گفت ONA : گفته اند F گفته است P || 15 بیت : نظم O || F +

عشق (!) تو برونست ز بینائی من راز تو فزونست ز دانائی من

16 انبُهیست N : انبُهیست FA انتهایست PO | رجوع شود بصحیفه 11 س 35-36

24.

فصل

در ابتدا بانگ و خروش وزاری بوذ که هنوز عشق تمام ولایت
نگرفتست، چون کار بکمال رسد و ولایت بگیرد حدیث در باقی افتد وزاری 3
بنظاره وزاری بدل گردد که آلودگی بیالودگی بدل افتادست،
چنانکه گفت:

6

بیت

زاوَل که مرا بعشق کارم نو بوذ همسایه بشب زنالَه من نفنوذ
کم گشت کنون ناله چو دردم بفزود آتش چو همه گرفت کم گردد دود

25.

فصل

چون عاشق معشوق را بیند اضطرابی در وی پیدا شود زیرا که

1 فصل PONF : A - || 2 تمام ولایت NA : ولایت F تمام PO ||
3 نگرفتست NA : نکرفته است POF || ولایت NFA : وعشق ولایت O وعشق
ولایت تمام P || حدیث POA : وحدیث N ، - F || افتد ONFA : شود P ||
4 بنظاره وزاری بدل NA : نظاره بیزاری POF || که NFA : و PO ||
بدل افتادست : افتادست A بدل افتاده است F بدل افتاده بود N بدل افتد PO ||
5 گفت ONA : کفته است PF || بیت NFA : رباعی PO || 7 a بعشق
کارم N : بعشق کاری A عشق نکارم POF || b بشب NA : من POF ||
زناله : زیاد O || 8 a کم گشت کنون NA : کم گشت مرا F اکنون کم شد PO ||
چو دردم N : و دردم A چو عشقم F وعشقم O و در عشق P || بفزود : فزود P ||
b همه NF هوا POA

1 فصل PONF : A - || 2 اضطرابی NA : اضطراب POF

- 3 هستی او عاریتست و روی در قبله نیستی دارد، وجود او در وجد مضطرب شود تا با حقیقت کار نشیند، و هنوز تمام پخته نیست، چون تمام پخته شود در التقا از خود غایب شود زیرا که چون عاشق پخته شد در عشق عشق نهاده 6 او را بگشاذ، چون طلایه وصال پیدا شود وجود او رخت بر بندد بقدر پختگی او در کار

حکایت

- 9 آورده اند که اهل قبیله مجنون گرد آمدند و بقوم لیلی گفتند: این مرد از عشق هلاک خواهد شد، چه زیان دارد اگر یکبار دستوری باشد تا او لیلی را بیند؟ گفتند: ما را ازین معنی هیچ بخشی نیست ولیکن خود

3 نیستی NFA : فنا PO || دارد PNFA : داد O || 3-4 وجود... مضطرب شود: و چون او در... شود P وجود وی در... شود O وجود در... شود F وجود در... شود A و خود را در... کند N || 4 تا با NFA : تا از O ار P || نشیند NF : نشیند A به نشیند O بند P || و هنوز NFA : که هنوز PO || تمام پخته ONFA : تمام پخته P || چون NFA : و چون PO || تمام پخته ONA : تمام پخته P تمام F || 5 در POFA : آنجا در N || التقا F : التقات PONA || پخته شد FA : پخته در شد N پخته شود PO || عشق عشق NA : عشق و عشق POF || 6 او NA || بگشاذ NFA : در بگشاذ PO || چون POFA : و چون N || طلایه NFA : طلیعه PO || بندد NFA : کبرد PO || 7 بقدر POFA : و بقدر N || 8 حکایت POF : در حکایت A و در حکایت N || 9 اهل قبیله POFA : اهل قبیله N || گرد PONA : بگرد F || گفتند : گفته اند O || این NA : که این POF || 10 خواهد شد N : شد POFA || یکبار دستوری باشد ONF : یکبار دستور باشد A دستوری باشد یکبار P || 11 تا OFA : -P که N || لیلی را ONFA : روی لیلی P || ما را... نیست A : ما را... بخل (بخیلی O) نیست OF : ما را خود ازین... نیست N ازین معنی ما را هیچ بخشی نیست P || خود NA - : POF

- 12 مجنون تاب دیدار او ندارد ، مجنون را بیاوردند و در خرگام لیلی برگرفتند ،
 هنوز سایه لیلی پیدا نگشته بود که مجنون را مجنون در بایست گفتن ، بر خاک
 دز پست شد ، گفتند : ما گفتیم که او طاقت دیدار او ندارد
 15 اینجا بود که با خاک سر کوی او کاری دارد

بیت

- گر می ندهد هجر بوصلت بارم با خاک سر کوی تو کاری دارم
 زیرا که ازو قوت تواند خورد در هستی علم اما از حقیقت وصال قوت 18
 نتواند خورد که اوئی او بنماید

12 دیدار او : OFA : او دیدار وی P || مجنون را بیاوردند NFA : PO — ||
 و در NFA : وحالی در O و خاکی در P || لیلی PONA : لیلی را F || گرفتند ONFA :
 داشتند P || 13 سگشته ONFA : نشده P || مجنون در NFA : جنون در PO ||
 14-13 گفتن ... گفتند : گفتند FA گفتن N بر خاک در پست (در نشست O)
 شد گفتند PO || 14 که او POFA : که N || او ONFA : وی P || 15 اینجا
 ... دارد F : اینجا بود که A اینجا بود N مگر مجنون با خاک سر کوی لیلی کاری
 داشت PO || 16 بیت : رباعی P || 17 اگر ... بارم POFA : از می ندهد زوصل
 هجرت بارم N || 18 ازو قوت PA : ازو قوتی F قوت N از قوت O | تواند NFA :
 نتوان PO || علم PONA : عالم F || از PONF : در A || 19 نتواند :
 نتواند A نتواند او F نتواند N بتوان PO || که POF : NA — || اوئی او
 بنماید A : او بنماید F اوئی او بنماید N او را او بنماید PO

فصل

- (1) گریز معشوق از عاشق برای آنست که وصال نه اندک کاریست ،
 3 چنانکه عاشق را تن در می باید داد تا او او نبوذ معشوق را هم تن در می باید
 داد تا عاشق او بوذ ، تا در درون او او را تمام نخورد و از خودش نشمارد
 و تا بکلی قبولش نکند ازو گریزان بوذ ، که اگر چه او این حقیقت
 6 نداند در ظاهر علم دل و جان او داند که نهنگ عشق که در نهاد
 عاشقست ازو چه می کشد بدم یا بدو چه میفرستد
 (2) آنگاه آن اتحاد انواع بوذ : گاه او شمشیر آید این نیام و گاه
 9 بعکس ، گاه حساب را درو راه نبوذ

1 فصل OFKA : PN — || 2 گریز معشوق از عاشق FKA : معشوق را گریز از
 عاشق N گریز عاشق از معشوق PO || برای آنست PONFA : از آنست K || نه اندک
 NFKA : را نداند (بداند P) که PO || 3 عاشق را ONFKA : عاشق P || در می
 PNA : می در FK می O || هم NKA : هم نیز O نیز P — F || 3-4 در می باید داد
 PNF : در می باید A می باید داد K میدهد O || 4 بوذ PONFA : نبود K ||
 در درون او او را NA : درون او او را OK درون او را PF || تمام نخورد : تمام
 بخورد F تمام میخورد A تمام بخورد POF تمام خورد K خورد N || خودش : خود
 بیش O || 5 و تا NA : و K و F ، — PO || ازو NFKA : او ازو PO ||
 که PONA : FK — || او NFKA : — PO || 6 نداند ONFKA : ندارد P ||
 علم NFKA : عالم PO || داند POFA : داند K نداند N || عشق PONA :
 عشق FK | 7 می کشد بدم NKA : می کشد بدن F میکشاید PO || یا بدو NFA :
 با بدو و K یا برو O تا برو P || 8 آن NFKA : این PONFA : ان K || و گاه NA :
 بانواع K || آید ONFKA : بود P || این PONFA : ان K || و گاه NA :
 گاه POFK || 9 بعکس گاه POFA : بعکس که K بعکس بود کاه N || حساب را
 NFK : حساب را A حساب حسب O حساب حسب را P

27.

فصل

- (1) ازین معنی معلوم شود که اگر فراق با اختیارِ معشوق بوذ آنست که برگِ یکی ندارد ، و اگر با اختیارِ عاشق بوذ هنوز ولایت تمام نسپرده است ³ و تمام رامِ عشق نشده است
- (2) و بوذ که از هر دو جانب تسلیم و رضا بوذ اما فراق حکمِ وقت بوذ و یگانه روزگار بوذ که بیرون از اختیارِ ایشان کارهاست ، الا کاری که ⁶ بیرون از آن هیچ چیز نبوذ

28.

فصل

- (1) فراق بالای وصالست بدرجه ، زیرا که تا وصال نبوذ فراق نبوذ که بر پیش (؟) پیوند آمدست ، و وصال بتحقیق فراقِ خودست چنانکه فراق بتحقیق ³ وصالِ خودست الا در عشقِ معلول که هنوز عاشق تمام پخته نگشته باشد

2 شود PONFA : شد K || که : - N || با اختیار POK : اختیار NFA ||
 آنست : - PO || 3 هنوز NFKA : آن هنوز P و هنوز O || تمام NFK : تمام POA ||
 4 و تمام NKA : و تمام F و تمام P ، تمام O || 6 و یگانه روزگار بوذ PFKA : که و یگانه
 ... بوذ N ، - O || 7 از آن K : از FA آن N ، - PO || شرح N : یعنی
 عشق را بوجود خود استغراق بود که فراغت تصدیع هر دو طرف ندارد که سلطان ذات
 خود است اگر فراق اختیار افند نتیجه وقت بود || چیز POFKA : خبر N

1 فصل : - N ، + وصال قوت تواند خورد که او بی او بخاند A (رجوع شود بنهایت
 فصل 25) || 2 بدرجه OK : بدرجه PNF ، - A || فراق نبوذ : فراق P ||
 3 بر پیش پیوند آمدست : برینش بیوند آمدست A برینش بیوند آمده است N
 بریش از از سوند است K بر عشق پیوندست F بر برینش (یش O) پیوند است PO ||
 چنانکه PONFA : چنانچه K || 4 هنوز عاشق POFK : عاشق A عاشق هنوز N ||
 نگشته PONFA : نشده K

[بیت]

6 جانرا تبع جان تو خواهم کردن کَلَّتِ خود آن تو خواهم کردن
از دیده و دین و دل یکی عرش بزرگ شکرانه هجران تو خواهم کردن]

(2) و آن خطائی که بر عاشق روز از قهر عشق از هلاک کردن
9 خود : طلب فراق خود میکند که وصال بدو گروست ، و بود نیز که بر
نا یافت بود از قهر کار یا از غلبات غیرت

29.

فصل

(1) تا بدایت عشق بود در فراق قوت از خیال بود ، و آن مطالعه دیده
3 علمست صورتی را که در درون مثبت شده است ، اما چون کار بکمال شود
و آن صورت در درون پرده دل شود نیز علم ازو قوت نتواند خورد زیرا که
مدرک خیال همان محل خیالست ، تا او تمام جای نگرفتست ازو چیزی

7-5 [بیت ... کردن] F : — PONKA || 8 و آن PONF : و این K و از A ||
خطائی PONKA : خطاهائی F || روز POKFA : برو N || از قهر NK : در قهر
POFA || از هلاک POFKA : آن هلاک N || 9 میکند PONKA : میکوبد F ||
بدو POFKA : برو N || گروست OFKA : کرده است N کردست P ||
نیز POFKA : — N || 10-9 بر نا یافت FA : بر نا یافتن K نا یافت N از نا یافت PO

1 فصل 29-33 : K —

2 و آن NF : و از A و این PO || 3 درون PONA : برون F || شده NFA : — PO ||
شود ONFA : رسد P || 4 و آن ONA : و این F آن P || دل شود PNFA :
دل O || نیز : نیز نه O || ازو POFA : از خود N || نتواند NFA : بتواند PO ||
خورد PONA : خوردن F || 5 همان : همه آن P || تا POFA : که N || نگرفتست
NA : نکرته است POF

- فارغست که ازو خبری باز دهد با ظاهر علم تا خبری یابد ، اما چون ولایت تمام فرو گرفت ازو چیزی بر سر نیست تا ازو خبر یابد تا قوت خورذ (2) ونیز چون در درون رفت ظاهر علم نقد درون پرده سررا نتواند یافت ، پس یافت هست اما از یافت خبر نیست که همه عین کارست ، و مگر 9 « الْعَجْزُ عَنْ دَرَكِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكٌ » اشارت بچیزی بوذ ازین جنس

30.

فصل

- عاشق نه وجود بیرونیست تا بر دوام از خود خبر دارد ، این وجود بیرونی نظارگیست ، گاه بوذ که نقد درون روی بدو نماید و گاه 3 بوذ که نماید ، گاه بوذ که نقد خویش برو عرض کند و گاه بوذ که نکند ،

7-6 ازو ... گرفت : N - | خبری باز دهد FA : خبر (چیزی P) وا میدهد PO | با ظاهر F : واز ظاهر A یا (ویا P) از ظاهر PO | تا خبری یابد : تا خبر می باید A اما خبری یابد F خبر می یابد O خبر می دهد P | چون ولایت : ولایت چون O || **7** چیزی بر سر PO : چیزی برتر A خبری ترکیبی F چیزی بی سر N || خبر ONA : خبری F چیزی P || تا NF : یا POA || **8** در درون NA : درون F اسرار در درون PO || پرده : و پرده N || سررا NFA : اسرار PO || **9** نتواند یافت POF : بتواند یافت A نتواند دید N || از یافت خبر PON : خبر از یافت A در یافت F || و مگر PONA : مگر F

2 عاشق نه وجود NFA : عشق نه در وجود PO || بیرونیست NFA : بیرون است PO || این PONF : و این A || **3** بیرونی ONFA : بیرون P || نظارگیست FA : نظاره کیست N نظاره گاهست PO || که POFA : N - || درون PONF : درون وقت A || روی NFA : ازوی PO || و گاه NA : کاه POF || **4** برو OA : بر وی N بدو PF || عرض POFA : عرضه N || و گاه NA : کاه POF

عالمهای درون را بدین آسانی در نتوان یافت و آنچنان آسان نیست، که آنجا 6 استارست و حجب و خزاین و عجایب است، اما این مقام احتمال آن بیان نکند

31.

فصل

(1) اگر در خواب بیند سبب آنست که او روی در خود دارد، همه دیده 3 روی گشته است و همه تن دیده گشته و در معشوق آورده یا در صورت او که بر هستی او نقش افتاده است

(2) اما اینجا سبب بزرگست و آن آنست که آنچه جِد عاشقست ملازم 6 معشوقست و بعد خود او را حجاب نکند که خود قرب بعدست و دست قرب بدامن او نرسد، طلب آن نقطه دیگرست و طلب ظاهر دیگر

5 عالمهای FA : علمهای PON || درون را POFA : درونی را N || نتوان PONA :
 نتواند F || و آنچنان NA : و چنان POF || که آنجا NFA : بلکه اینجا P بلکه O ||
 6 استارست PF : اسرارست NA راست است O || و خزاین و عجایب است FA :
 خزاین و عجایب است N و خزاین است و عجایب است O و خزاین عجایب است P || آن بیان
 NA : بیان F بیان آن PO

2 سبب آنست NF : سبب اینست PA سبب اینست O || 3 روی POF : روی او NA ||
 و همه تن دیده گشته NA : — POF || یا در OF : تا A تا در PN || 4 او نقش
 PNA : او پیش F نقش O | آنچه عاشق معشوق را در خواب بیند سبب آنست که
 همیشه روی دل بدو دارد بر در خانه انتظار مقیم مانده ... او همه دیده گشته و دیده همه
 انتظار گشته — لواع عین القضاة ورق ۵۲ هـ || 5 سری بزرگست POFA : سر
 بزرگست N || جد عاشق است O : جد عاشق هست P عاشقست NA عاشق راست F ||
 6 معشوقست POF : عشق معشوقست NA || و بعد خود PO : و بعد F و قرب و بعد NA ||
 او را PFA : او راست N ، — O || 7-6 که خود قرب بعدست و دست قرب بدامن او
 نرسد : کی خود بعد و دست قرب بدامن او نرسد A که خود بعد آنجا نرسد POF که
 خود قرب بعد اوست بدامن او نرسد N | آنچه از معانی انسان قابل عشق است هم از عالم
 معشوق است و هم ملازم عتبه عزت معشوق است و او را بعد نبوذ از فرط قرب و این
 سری غمض است — لواع عین القضاة ورق ۵۳ هـ آ || 7 آن NA : این PO ، — F



- 9 و آگاهی فرا علم دهد تا خبر از درون حُب بیرون آرد

32.

فصل

- (1) عاشق را ریائی هست با خلق و با خود و با معشوق، ریای او با خلق و با خود بدان رویست که بدروغی که خود بگوید شاذ شود اگرچه داند که دروغ میگوید، و سبب آنست که ذهن چون آن حدیث وصال قبول کند در وی حضور معشوق درست شود در خیال، و ذهن او از وصال نصیب بیند، لاجرم در وقت ازو قوت خورد

- (2) و تا مادام که خود را خود بوذ از ریا خالی نبوذ و هنوز از ملامت ترسان بوذ، چون رام شود باک ندارد و از انواع ریا برهد
- (3) و ریا با معشوق آن بوذ که نور عشق در درویش تابذ و ظاهر پنهان دارد، تا بحدی که بوذ که مدتی از معشوق عشق را پنهان دارد و پنهان ازو

8 دل : O — || دیده بوذ POFA : دیده باشد N || 9 و آگاهی POA : آگاهی F و گاهی N || تا : یا F || خبر POA : خبری F خبر او را N || حُب : حجت A || آرد : آورد F

- 2 ریائی هست PO : ریاهست F ریائیت NA || با خلق و با خود PNFA (?) : با خود و با خلق O با خود Pm || ریای F : و ریای NA اما ریای PO || 3 رویست NA : بدانی POF || بدروغی : دروغی F || خود بگوید POF : بگوید NA || شاذ : و شاذ N || شود : نشود P || اگرچه PONF : و اگرچه NA || داند NFA : میداند PO || که : — N || 4 ذهن NA : POF — || آن N از : A ، — POF || در وی N : در POA که در F || 5 درست شود در خیال N : درست در خیال POA خیال F || 5-6 و ذهن او از وصال نصیب بیند A : و ذهن را نصیبی باشد F و ذهن او از نصیب بیند N و ذهن و وصال و نصیب بهم (بهمه P) PO || 6-7 لا جرم ... خود بوذ : — N || 6 خورد FA : بخورد PO || 8 ندارد و از POFA : تا بدایت عشق بود از N || برهد POFA : زهد N || 9-10 نور ... پنهان دارد NA : درویش داند F در دویش بناند O در درون تابش باید P || 10 تا بحدی که بوذ که F : تا بحدی بود که O تا بحدی که NA تا بحدی رسد که P || 10-11 مدتی ... پنهان دارد (دارد — N) ... ورزد NA :

عشق می ورزد ، اما چون علت بر خیزد و تسلیم افتد نیز در رویش
 12 بتابد که همگی خود را درو باخته است ، و درین حالت جلالت یکی بوذ چه
 جای روی باز بستن بوذ ؟

33.

فصل

(1) بارگام عشق ایوانِ جانست که در ازل ارواح را داغ « الست بر بکم »
 3 (۱۷۲/۷) آنجا بار نهاده است ، اگر پردها شفافند او نیز از درون
 حجب بتابد

(2) و اینجا سری بزرگست که عشق این حدیث از درون بیرون آید
 6 و عشق خلق از بیرون در درون رود ، اما پیذاست که تا بجا تواند رفت ،

مدتی پنهان دارد عشق OF عشق را مدتی پنهان دارد P || 11 علت NFA : غفلت PO ||
 11-12 در رویش بتابد : در درونش بتابد (ساید N) NA درویش نباید F در دوش
 نباشد O در رویش نباشد P || 12 خود را PONA : خود F || درو باخته است NA :
 در باخته است PO درو باخته بود F || و درین حالت جلالت : و درین حالت ملامت NA
 جلالت F حالت PO || چه POFA : و چه N || 13 روی باز بستن A : روی بستن N
 دوئی یابین F روی وریا یافتن P دوئی بایستن O ولله : بایستن = وابستن (؟)

2 جانست POFA : جائیست N || در ازل NA : در دار F درو P در O || ارواح را
 داغ NA : داغ PO ، F - || 3 بار نهاده است P : بار نهاده است F بار نهاده است O
 باز نهاده است NA || پردها شفافند NA : پردهای شفاف آید F پردها شفاف P (؟)
 پردها شفاف Pm پردها شقاق O || از PONA : -- F || 4 حجب PONA : حجاب F ||
 5 سری بزرگست FA : سر بزرگست N نیز سری بزرگست PO || این PON : آن F
 از A || 6 از بیرون در درون NA : از بیرون درون OF از درون خلق بیرون P ||
 پیذاست : بنداشت N || که تا : O -

نهایتِ او تا شفاف است که قرآن در حقّ زلیخا بیان کرد «قد سَفَّهَا حُبًّا»
(۳۰/۱۲) و شفاف پرده بیرونی دلست و دل وسط ولایت است و تنزّل اشراق
عشق تا بدو بوذ

9

(3) و اگر تمام حُجُب بر خیزد نفس نیز در کار آید اما عمری بساید
درین حدیث تا نفس در رامِ عشق آید، مجالِ دنیا و خلق و شهوات و امانی
در پردهای بیرونی دل است، نادر بوذ که بدل رسد و خود هرگز نرسد

12

34.

فصل

(1) ابتدای عشق چنان بوذ که عاشق معشوق را از بهرِ خود خواهد،
و این کس عاشقِ خودست بواسطه معشوق ولیکن نداند، که میخواهد که
اورا در رامِ ارادتِ خود بکار برد، چنانکه گفت :

7 او تا OFA : او PN || شفاف PNFA (؟) : شفاق O شفاف Om || قرآن
PONA : قرآن مجید F || بیان کرد NFA : بیان کند O خبر میدهد P ||
8 و شفاف : وشفف N || بیرونی F : بیرون PONA || دلست PONA : دل باشد F ||
و تنزّل PONA : و تنزّل F || اشراق NFA : و اشراق PO || 10 و اگر N :
اگر POFA || تمام PONA : تمام بود F || 11 مجال PN : مجال OFA ||
و شهوات PON : شهوات A و شهوات F || و امانی NFA : دامانی PO ||
12 در پردهای بیرونی (بیرون O) دل است POF : در پردهای دل بود بیرونی NA ||
رسد ONF : رسد A که بدل افد که بدل رسد P || هرگز NA : POF —

2 چنان : بجان K || عاشق PONFK : عشق A || بهر PONFK : براء A ||
3 خودست ... معشوق POFK : بواسطه معشوق بوذ A خود بوذ بواسطه معشوق N ||
نداند NFKA : نمیداند PO || که میخواهد POFKA : میخواهد N || که NFKA :
4 گفت PO : گفت OF : گفته اند KA کفتم N گفته است P

بیت

6 گفتم صنمی شدی که جانرا وطنی گفتا که حدیثِ جان مکن گر شمنی
گفتم که بتیغِ حُجَّتِ چند زنی گفتا تو هنوز عاشقِ خویشتی

(2) کمالِ عشق چون بتابد کمترینش آن بوذ که خود را برای او خواهد
9 و در رامِ رضای او جان داذن بازی داند ، عشق این بوذ باقی هذیان
بوذ و علت

35.

فصل

عشق مردم خوارست ، او مردمی بخورد و هیچ باقی نگذارد ، و چون
3 مردمی بخورد او صاحب ولایت بوذ حکم او را بوذ ، اگر جمال بر کمال بتابد
بیگانگی معشوق نیز بخورد ، ولیکن این سخت دیر بوذ

5 بیت NFA : شعر K رباعی PO || 6 a صنمی شدی FK : صنما توشی NA
صنما مکر PO || b حدیث جان PONFA : منی K || شمنی NFA : زمی POK ||
7 a حُجَّتِ PONKA : محنت F || زنی NFKA : کشی PO || b تو FK : که PONA ||
8 کمترینش NFKA : کمترین کارش PO || آن : این O || بوذ : باشد P ||
برای ONFA : برابر K از برای P || 9 داذن POFK : در باختن NA ||
باقی : و باقی P || 9-10 هذیان بوذ و علت : هذیان و علت بود F هذیان و علت N
بازی بود و علت KA بازی و علت بود PO

2 مردم خوارست : مردخوار است O || او POFK : و او NA || مردمی بخورد FA :
مردم می بخورد K مرد میخورد N مردی بخورد O مردم خورد P || باقی نگذارد
NKA : نکذارد باقی F نکذارد PO || و چون PONA : چون FK || 3 مردی
بخورد POFA : مردم می بخورد K مردی بخورد N || او PONFA : و K || ولایت
بوذ NFKA : ولایت شود PO || جمال PONA : کمال F ، - K || بتابد NFK :
تايد A نیاید PO || 4 ولیکن POFKA : ولیک N || سخت NFKA : سخن PO ||
دیر NFKA : دیرتر PO | + بیگانگی آنکه بخورد که یکانگی بود K

36.

فصل

- ہرگز معشوق با عاشق آشنا نشود و اندر آن وقت کہ خود را بدو و اورا بخود
 نزدیکتر داند دورتر بُوذ زیرا کہ سلطنت اوراست و السُّلطانُ لا صَدِیقَ لَہٗ ، ۱
 حقیقتِ آشنائی در ہم مرتبتی بُوذ و این محالست میانِ عاشق و معشوق زیرا کہ
 عاشق ہمہ زمینِ مذلتِ بُوذ و معشوق ہمہ آسمانِ تعزّز ، آشنائی چون باشد ؟
 اگر بُوذ بحکمِ نفس و وقت بُوذ و این عاریت بُوذ 6

بیت

- ہم سنگِ زمین و آسمان خون خوردم تا چون تو شکرلی بدست آوردم
 آہو بمثلِ رام شود با مردم تو می نشوی ، ہزار حیلِت کردم 9
 جباریِ معشوق با مذلتِ عاشق کی فراہم آید ؟ نازِ مطلوب با نیازِ
 طالب کی باہم افتد ؟ او چارہٴ این و این بیچارہٴ او ، بیمار را دارو ضرورتست

2 و اندر آن NFKA : دران O و دران P || 3 داند : کرداند N || بُوذ : باشد O ||
 زیرا کہ : کہ F || 4 حقیقت PNKA : کہ حقیقت OF || در : درو F || 5 مذلت
 بُوذ : مذلتست F || ہمہ آسمان : NF آسمان POKA | تعزّز POF : تعزّز و تکبر بود NA
 تعزّز بود K || آشنائی NFKA : PO — || چوَن باشد N : — POFKA ||
 6 بحکم NA : حکم POFK || نفس و وقت NFKA : نفس و وقت PO || بُوذ NFKA :
 تو PO || و این NA : — POFK

9-7 بیت ... حیلِت کردم : K

- 7 بیت NFA : رباعی PO || 8 خون A و لوایع عین القضاة ورق ۴۲ آ : چون P
 غم ONF || b تا چون تو شکرلی بدست آوردم NA : بی (نہ F) سیر شدم نہ یار دگر
 کردم POF و لوایع 9 b ہزار PNFA : اگرچہ O چہ کرد - لوایع || 10 جباری : ہزار
 جباری O || معشوق : معشوق O || با مذلت NA : و مذلت F و ذلت K با ذلت PO ||
 عاشق NFKA : عاشق PO || کی : کہ N || 10-11 مطلوب ... طالب NA : مطلوبی ...
 طالبی POFK || 11 کی : کہ NK || باہم NA : فراہم OK بہم P جمع F || افتد : شود ||
 او چارہٴ ... بیچارہٴ او : — K || ضرورتست PONK و لوایع : ضرورتست A ضرورتست F

12 اما دارو را بیمار هیچ ضرورت نیست [چه بیمار از نایافتن دارو ناقص آید
وباز دارو را از بیمار فراغت حاصل هست] ، چنانکه گفته اند :

بیت

15 [عاشق چه کند که دل بدستش نبوذ مفلس چه کند که برگِ هستش نبوذ]
نی حسنِ ترا شرف زبازارِ منست بت را چه زیان که بت پرستش نبوذ

37.

فصل

حقیقتِ عشق جز بر مرکبِ جان سوار نیاید ، اما دل محلِ صفاتِ اوست
3 واو خود بْمُحْجَبِ عَمِّ خود متمرّز است ، کس ذات و صفاتِ او چه داند ؟
یک نکته از نکت (۴) او روی بدیده علم نماید از روی لوحِ دل ، بیش

12 اما ... نیست : F — | هیچ POKA : N —

13-12 [چه ... هست] NF — : POKA | 12 دارو : N — | 13 هست : N —

F — || چنانکه گفته اند A : چنانچه گفته اند K چنانکه گفت N چنانکه در شعر

گفته اند (— اند P) ، F — || 14 بیت PNFKA : نظم O

15 [عاشق ... نبوذ] NA — : POFK ولوای ورق ۴۱ ب | 16-15 ترتیب

مصرعها کذا در N : 3-2-1-4 A | 15 برگ N : زر A || 16 a نی PO

ولوای : نه NA مر FK || زبازار OKA ولوای : بازار P بیازار F نکاراز N ||

b زیان : محل N || که POA ولوای : چو NFK

2 صفات POFKA ولوای ورق ۴۲ آ : صفای N || 3 واو خود PONKA : واو F ||

عز خود PONFK : عز A || کس NKA : و هیچکس F که کسی را PO ||

چه داند NFKA : جز PO

6-4 یک ... ندارد : K —

4 نکته N : نقطه POA نکت F || از نکت : از همت A از نهمت PO ، NF — ||

از POF : که از NA

- ازین ممکن نیست که ازو بیانی یا نشانی تواند داد، اما در عالم خیال تا روی
خود را فرا نماید گاه بُوذ که نشانی دارد علی التعین و گاه بُوذ که ندارد 6

38.

[فصل]

- (1) گاه نشان بزلف و گاه بخط بُوذ و گاه بخال و گاه بقد و گاه بدیده
و گاه بروی و گاه بغمزه و گاه بخنده معشوق و گاه بعتاب 3
(2) و این معانی هر یک از طلب جان عاشق نشانی دارند، آنرا که نشان عشق
بر دیده معشوق بُوذ قوتش از نظر معشوق بُوذ و از علتها دورتر بُوذ که دیده دُر
نمین دل و جانست، عشق که نشان بدیده معشوق کند در علم (؟) خیال دلیل طلب 6
جان و دل او بُوذ و از علل جسمانی دور بُوذ، و اگر بابر و بُوذ طلب بُوذ از جان
او، اما طلایه هیئت استاده بُوذ در کمین آن طلب زیرا که ابرو نصیب دیده آمد
(3) و همچنین هر یک ازین نشانها در رام فراست عشق از عاشق طلب 9
روحانی یا جسمانی یا علّی یا عیبی بیان کنند زیرا که عشق را در هر پرده
از پردهای درون نشانست و این معانی نشان اوست در پرده خیال، پس
نشان او مرتبه عشق بیان کند] 12

5 بیانی : POFA : بیای N || یا FA : و PON || تواند PONF : توان A ||
داد NA : بود POF | 5-2 : عشق را کب مرکب جان است اگر چه جان متصرف این عالم
ارکان است اما دل محل صفات عشق شود بدین نسبت عشق غیبی بُوذ چون نفس از تحجب
عزت خود محتجب است ذات و صفات او یک نکنند نقطه پیش نیست - لوايح ورق ۲ : آ ||
5-6 تا روی خود را فرا A : تا روی چون فرا F تا روی خود N تا وی چون
PO || 6 نشانی POA : نشان NF || علی التعین PA : علی التعین Pm علی الیقین NF
عین الیقین O || و گاه OA : کاه NF و گاه التعین P

13-1 [فصل ... بیان کند] NA : - POFK

- 2 و گاه بخط N : متحد A || 4 جان : جاه NA || 6 علم NA : لعله عالم (؟) ||
8 اما A (؟) : و اما N || کین : یقین NA || ابرو : N برو A || دیده A : دید N ||
9 ازین : درین NA || 10 عشق را A : عشق N || 11 از A : - N

39.

فصل

- (1) حقیقتِ عشق چون پیدا شود عاشق قوتِ معشوق آید نه معشوق
 3 قوتِ عاشق ، زیرا که عاشق در حوصله معشوق تواند گنجید اما معشوق
 در حوصله عاشق ننگنجد ، عاشق یک موی تواند آمد در زلفِ معشوق
 اما همگی عاشق یک موی معشوق را بر نتابد و مأوی نتواند داد
 6 (2) پروانه که عاشقِ آتش آمد قوتِ او در دوری اشراقت ، طلایه
 اشراقِ او را میزبانی کند و دعوت کند و او بپرِ همتِ خود در هوای طلبِ او
 پروازِ عشق می زند ، اما پرش چندان باید تا بدو رسد ، چون بدو رسید
 9 نیز (؟) او را روشی نبود ، روشِ آتش را بود درو و او را نیز قوتی نبود قوت

1 فصل : — K || 2 چون : — K || آید PONFA : دید K || 3 اما PONFA :
 فاما K || 4 حوصله عاشق ONFA : معشوق K عاشق معشوق P || ننگنجد PNKA :
 ننگنجد O نتواند گنجید F || آمد : بود O || 5 را بر نتابد OKA : را بر ناید N
 را بر نیاید P بر نکیرد F || و مأوی نتواند داد : و مأوی نتواند داد A و ماوا نتواند
 داشت K : — PONF || 6 آمد NFKA : آید PO || در دوری اشراقت OFA :
 اشراق اوست K دوری اشراقت N در روی اشراقت P || طلایه : — PO ||
 7 او را : را P || میزبانی کند KA : میزبانی میکند OF میزبانی می کند P دیده دیده بانی
 کند N || و دعوت کند A : و دعوت میکند N ، — POFK || پر NF : نیز
 POKA || همت NFKA : بهمت PO || او ONKA : — PF || 8 پرواز عشق
 NFKA : پرواز O پروانه عشق P || می زند NFKA : میکند PO || پرش
 ONFKA : روشنی P || چندان باید PONKA : چندانست F || تا بدو PNFKA :
 که بدو O || رسید PONFK : رسد A || 9 نیز PONKFA : لعله (؟) || روشی A :
 روش F روشن N روشنی PO روشنی K || روش FA : روشی K روشن N
 و روشنی PO || آتش را : آتش K || درو NKA : در وی F در O ، — P || 9-10 و او را
 ... آتش را بود NA : — POFK | قوتی A : ترقی N

- آتش را بُوذ، و این بزرگ سَرِیست، یک نَفَس او معشوقِ خود گردد،
 کالِ او اینست، و آن همه پرواز و طواف کردنِ او برای این نَفَس است تا کی
 بُوذ که این بُوذ، و پیش ازین بیان کرده بودیم که حقیقتِ وصال اینست،
 یکساعتِ صفتِ آتشی او را میزبانی کند و زود بدرِ خاکستری بیرونش کند،
 ساز همه چندان می باید که تا بدو رسد، وجود و صفاتِ وجود همه ساز
 اینست، « أَقْنَيْتَ عُمْرَكَ فِي عِمَارَةِ الْبَاطِنِ فَأَيْنَ الْفَنَاءُ فِي التَّوْحِيدِ »
 (3) این بُوذ آنچه عاشق را بتواند بُوذ، و این همه است و هیچ چیزی
 دگر نیست که سازِ وصال تواند آمد، سازِ وصال معشوق را تواند بُوذ،
 سَرِی بزرگست که وصال مرتبهٔ معشوق است و حقِ اوست، فراقست که

10 و این : وان K || بزرگ سَرِیست NFKA : سَرِی بزرگست P بزرگ هنریست O | +
 که F || معشوق PONFA : با معشوق K || گردد : کردن K || 11 و آن PNKA :
 و این OF || پرواز و طواف POF : پرواز طواف K پرواز از و بطواف A پرواز و طلب
 N || کردن او K : کردن NA کرد او POF وله وجه || برای : بران K ||
 این POFKA : آن N || نفس PONKA : یکنفس F || کی PONFA : که N ||
 12 که : و گه O || و پیش PONFK : پیش A || بیان کرده بودیم که A : بیان
 کردیم که ONK کرده ایم و F بیان کرده ام P || اینست POKA : آنتست که F
 اینست که N || 13 آتشی PONKA : آتش F || کند و زود NA : کند و POF
 و K || بدرِ خاکستری بیرونش NFKA : بدرجهٔ خاکستری پس بیرون PO || 14 همه
 NFKA : هم PO || چندان PONKA : چندان F || که ONA : — PFK ||
 وجود و صفات وجود NFK : وجود و صفات او خود A وجود و صفات خود O و خود
 و در صفات خود P || 15 اینست NA : راهست POFK || 16-17 این ... معشوق را
 تواند بُوذ : — K | 16 آنچه N : از آنچه POFA | بتواند NA : میتواند F
 تواند PO | و این همه است A : و این همه آنتست N ، — POF | و هیچ NA :
 هیچ POF | 17-16 چیزی دگر N : چیز OFA خبر | 17 تواند آمد ساز وصال : تواند بود
 وصال O ، — P | معشوق را POA : معشوق NF || 18 سَرِی A : سَرِی N و این سَرِی PF
 و این هم سَرِی K این همه سَرِی O || مرتبهٔ : قرینهٔ A || و حق اوست NFKA : — PO ||
 18 فراقست که PK : و فراقست که NA که فراق است که O و فراق F

مرتبۀ عاشقست وحقّ اوست، لا جرم وجودِ عاشق سازِ فراقست ووجودِ
 معشوق سازِ وصال، عشق خود بذاتِ خود ازین علایق وعلل دورست که
 21 عشق را از وصال و فراق هیچ صفت نیست، این صفاتِ عاشق و معشوق است،
 پس وصال مرتبۀ تعزّز و کبریای معشوقست و فراق مرتبۀ تذلل و افتقارِ
 عاشقست، لا جرم سازِ وصال معشوق را تواند بوذ و سازِ فراق عاشق را،
 24 ووجودِ عاشق یکی از سازهای فراقست

مصراع

در عشق تو انبہست تنہائی من

27 آنرا که وجودش زحمت بوذ و سازِ فراق بوذ اوست وصال از جکا آید؟
 (4) زمینِ وصال نیستی آمد و زمینِ فراق هستی آمد، تا شاهد الفنا

19 عاشقست ONKA : عاشق F عاشق تواند بود P || وحق PONFK : حق A ||
 فراقست : وصال P || **20** وصال PONFA : وصال است K || عشق POKA :
 و عشق NF || بذات خود NKA : بذات خویش P ، - OF || ازین علایق
 وعلل PONA : از علایق وعلل K ازین علل وعلایق F || **21** وصال و فراق :
 فراق و وصال F || هیچ : دور N || عاشق و معشوق است POFKA : عاشق
 و معشوقست N || **22** مرتبۀ ... و فراق : - F | تعزّز و کبریای POK : کبریا و تعزّز NA ||
23 عاشقست NFKA : عاشق PO || **24** ووجود عاشق : ووجود عاشق را P ||
 از : - K || **25-26** مصراع ... من PONA : - FK | **25** مصراع PO : بیت A - N |
26 انبہست : آنبہست N انبہست A انتہاست PO | رجوع شود بصحیفہ 23 س 16 a
 و ص 11 س 36 a || **27** آنرا که وجودش : آنرا وجود N || زحمت بوذ و : - K ||
 آید POKA : می آید NF || **28-30** زمین ... بر خیزد NA : این فقره در NA دوباره
 دیده میشود یکی اینجا و یکی در میان سخن نمکفروش س 45-47، و در F بعد از « لا بل »

در صحبت بوذ وصال وصال بوذ ، چون او باز گردد حقیقتِ فراق سایه
30 افگند امکانِ وصال بر خیزد

(5) در حکایت آورده اند که روزی سلطان محمود نشسته بوذ بیارگاه ،
مردی بیامد و طبق نمک بر دست نهاده در میان حلقهٔ بارگاه محمود آمد
33 و بانگ میزد که نمک که می خرد ؟ محمود هرگز آن ندیده بوذ بفرمود تا او را
بگرفتند ، چون بخلوت نشست او را بیاورد و گفت : این چه گستاخی بوذ که
تو کردی و بارگاه محمود چه جای منادی نمک فروشی کردن بوذ ؟ گفت :

س 40 آمده است و در POK هیچ موجود نیست ، و چون جای اصلیش را نمیدانیم بجا
بوده است به NA پیروی کرده در هر دو جای اثبات کردیم

29 صحبت : صحت NA || او : A — N || حقیقت A و حقیقت N

47-31 در حکایت ... بر خیزد : K —

31 در PONA : فصل F || سلطان محمود POF : محمود NA : + رحمة الله علیه F ||
نشسته بوذ بیارگاه NA : نشسته بود در بارگاه سلطنت خویش ناکاه F نشسته بود در
بارگاه O در بارگاه نشسته بود P || 32 مردی : + بود O || و طبق نمک NF : طبق
نمک PO و طبق نمکی A || نهاده در NFA : و در PO || میان حلقهٔ بارگاه محمود آمد
NA : میان مجلس آمد F میان حلقهٔ بارگاه محمود نهاد PO || 33 و بانگ میزد که نمک
که می خرد FA : و بانگ ... میخورد N و بانگ میزد که نمک می خرد O و ندا
میکرد کیست که نمک من خرد P || هرگز آن OA : هرگز این حال F آن هرگز N
این هرگز P || بفرمود : فرمود N || 34 بگرفتند PONA : بداشتند F || بخلوت
PONA : خلوت F || نشست ONA : بنشست P شد F || بیاورد و NA : بخواند F
بیاوردند و PO || 34-35 گستاخی بوذ که تو (تو : N —) NA : سازی بود که تو F
خسارت است که تو O جسارت بود که تو ندا P || 35 و بارگاه NA : بارگاه POF ||
محمود NFA : ما O ما را P || منادی ... بوذ N : منادی کردن نمک فروشی بود A
منادی کردن نمک است PO نمک فروختنست F + ای نمک فروش این چه
نی نمکی بود که تو کردی N

- 36 ای جوانمرد مرا با ایاز کاریست نمک بهانه بود، گفت : ای غذا تو که باشی که با محمود دست در یک کاسه کنی ؟ مرا که هفتصد پیل بوذ و جهانی ملک و ولایت و ترا یک شبه نان نبوذ ! گفت : قصه دراز مکن ! این همه که تو داری و بر داذی ساز وصالست نه ساز عشق ، ساز عشق دلیست بریان و آن مارا بکمال است و بشرط کارست ، لا بل یا محمود دل ما خالیست از آنکه درو هفتصد پیل را جایگاه بوذ و حساب و تدبیر چندین ولایت بکار نیست 42 مارا دلیست خالی سوخته ایاز ، یا محمود ، سر این نمک دانی چیست ؟

36 جوانمرد NA : شاه جوانمرد F امیر PO || مرا با ایاز کاریست NA : دل مرا با این کاریست O دل مارا با ایاز کاریست P عشق ایاز مرا بخود اینجا آورد F || بهانه بوذ NA : بهانه است OF بهانه او P || گفت NFA : محمود بگفت PO || کذا : O — || 37 که با : با N || محمود ONFA : ما P || در یک کاسه NA : در کاسه OF در این کاسه P || مرا که PNA : مرا O که مرا F || 37-38 بوذ و جهانی ملک و ولایت : بود و جهانی ملک ولایت A بود جهانی ملک و ولایت N و عالمی مطیعت F بود و جهانی ملک ولایت بود O و جهانی و ملک و ولایت P || 38 یک شبه : یکشب P || نان نبود NA : نان نیست F نانی نه O نان نی P || قصه دراز مکن ONFA : محمود قصه مدر P + که FA || 39 داری و بردازی PO : بردازی NA داری F || عشق : عاشق P || ساز عشق دلیست بریان A : که عشق را دلی بریان سازد و چنم کریان F دلیست بریان و چشمیست کریان N ساز عشق (عاشق P) دل بریانست PO || 40 و آن مارا ONA : و این مارا F و مارا آن P کارست PONA : کار لا بل زمین وصال نیستی ... بر خیزد F (رجوع کنید بجوای س 28-30)

یا ONA : لا بل یا F ای P || 40-41 دل ما خایست (خایست N) از آنکه درو هفتصد پیل را (هفتصد پیل را درو A) جایگاه (جای N) بوذ NA : که دل ما خایست که درو هفتصد پیل را جای نمی باید F مارا (مرا P) دلی خالی است که درو ... جایگاه نمی ماید PO || 41 و حساب : و با حساب O || بکار NFA : کار PO || 42 مارا دلیست خالی سوخته ایاز N : مارا دلی (دل ؟) خالی سوخته عشق ایاز A دلی خالی و سوخته ایاز F بل دلی سوخته ایاز O بل دل ما سوخته ایاز است P || یا : N — || نمک : N — || چیست POFA : که چیست N

آنکه در دیگر عشق تو نمکِ تجرید و ذلت در می باید که بس جباری ،
و این صفتِ عشق نیست

[(4) زمین وصال نیستی آمد و زمین فراق هستی تا شاهد الفنا در صحبت 45
بوذ وصال وصال بوذ ، چون او باز گردد حقیقتِ فراق سایه افکند امکانِ
وصال بر خیزد]

(6) و آن آیاتِ ملاءِ اعلیٰ دان که « وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ » (۳۰/۲) 48
با ششصد پر طاوسی . گفت : تجریدی که شرطِ این کارست شمارا در می باید ،
و چون بوذ آنکه شما نه این باشید ، و شمارا برگِ آن نبوذ که بترکِ خود بگویند

43 آنکه NA : - POF || که بس NA : که تو بس F پس PO || 44 و این صفت
عشق نیست F : - OAN | NA + : ساز وصال (عشق ساز وصال N) هم
معشوق را تواند بوذ نه عاشق را و آن جمال و کمالست و خند و زلف و خال بود که | جمال ...
زلف A : جمال کمال و خند و زلف N

47-45 [زمین ... خیزد] : رجوع کنید بخواشی س 28-30

45 تا A : که تا F با N || صحبت NF : صحت A || 46 وصال وصال NA (س 29) :
وصال NA (اینجا) وصال وصال F || فراق NF : وصال A || امکان NA
(س 30) F : آنکه NA (اینجا) || 47 بر خیزد : - که عشق را ساز
وصال نتواند بود (بودن N) NKA | + که آن وظیفهٔ معشوقست NA

48 - فصل 41 س 9 و آن ... حساب نیست : K -

48 و آن آیاتِ ملاءِ اعلیٰ دان که NA : ملائکهٔ ملاءِ اعلیٰ را که گفتند F این (آن P) ملاءِ اعلیٰ را
دان PO || 49 با ششصد : با شصد A ششصد N و ششصد PO با ششصد هزار F || طاوسی :
طاوس P || گفت NFA : دارند که در زیبای دولت (دوست P) خود می نازند و بر تو
خزان کذر نکرد که قدر بهار دانی گفت PO || تجریدی که NF : کی تجرید A تجرید
وذلت که PO || در می POF : می در NA || 50 بوذ NA : باشد F نبود PO || آنکه
شما NFA : انگاه شما P شما انگاه O || آن POF : این NA

51 (7) یا محمود، این همه که تو بردازی سازِ وصالست و عشق را از وصال
هیچ صفت (?) نیست، چون نوبتِ وصال بودِ ایاز را خود سازِ وصال
بکمال است

54 (8) یا محمود، این هفتصد پیل و این همه ولایتِ سند و هند بی ایاز هیچ
ارزد یا بجای یک موی از زلفِ او قیام کند؟ گفت: نه، گفت: بازو در
گلخنی یا در خانه تاریک بهشتِ عدن بود؟ گفت: بود، گفت و وصال
57 بکمال بود؟ گفت: بود، گفت: پس این همه که تو بردازی سازِ وصال
هم نیست، چون عاشق را سازِ وصال نتواند بود، و این آیاتِ حسن است

(9) ازینجا بدانستی که از وصال و از فراق عشق را هیچ صفت نیست
60 و از سازِ وصال عاشق را هیچ چیز معلوم نیست و نتواند بود، سازِ وصال

51 بردازی ONA : داری PF || **52-51** و عشق را از وصال هیچ صفت نیست : و عشق را
از وصال هیچ صفت خبر نیست (= خبر نیست ؟) (خبر نیست A ؟) NA : و هیچ چیز
نیست عشق را از صفت وصال F عشق را در وصال هیچ صفت نیست PO || **52** چون :
و چون O || نوبت POFA : مره N || بود : O - || خود : O - || **54** و این همه NA :
و POF || سند و هند F : هند و سند NA سند و هند و خراسان O هند و خراسان P ||
بی PONA : در جنب F || **55** کند : + در عالم عشق F || بازو NA : ازو F
با او ای امیر O با ایاز P || **56** یا OFA : و یا P ، N - || **57-56** بهشت ... پس :
بهشت عدن بود و وصال بکمال بود پس A با وصال او بهشت برین بود گفت بود و وصال
بکمال بود گفت بود گفت F بهشت عدن و وصال بود گفت بود گفت بود پس N
بهشت عدن بود و وصال بکمال بود گفت بود پس O بهشت عدن بود گفت بود پس P ||
57 که : N - || بردازی ONA : داری PF || **58** هم OFA : PN - || چون NA :
که POF || و این : و آن O || آیات NA : آیت F زیادت PO || **59** از اینجا :
از اینجا P || بدانستی PONA : توان دانست F || از وصال و از فراق عشق را
(عاشق را N) NA : از فراق و وصال عشق را PO عشق را از فراق و وصال F ||
59-60 صفت ... چیز A : صفت نیست و از سال هیچ چیز N بهره نیست از ساز وصال
عاشق را هیچ چیز F هیچ چیز PO || **60** ساز NFA : و ساز PO

وجودِ معشوقست و سازِ فراق وجودِ عاشق است و عشق از هر دو بی نیاز،
اگر سعادتِ وقت مساعدت کند این وجود فدای آن وجود آید، اینست
وصال بکمال

63

بیت

عشقی بکمال و دلربائی بکمال دل پرسخن و زبان زگفتن شده لال
زین نادره تر کجا بُوَد هرگز حال من تشنه و پیش من روان آبِ زلال 66

40.

فصل

اگر ممکن بودی که عاشق از معشوق قوت توانستی خورد مگر در
حوصله دل بودی، ولیکن چون عاشقی بی دلی بُوَد این معنی چون شود؟ 3
پس بی دل قوت در کجا خورد؟ دلش بر باید و قوت می فرستد تا ناخورده

61 وجود : O || است NA : POF || و عشق ... بی نیاز NF : POA ||
62 این NFA : هم P ، O || 63 وصال NFA : وصال و عشق PO || 64 بیت NFA :
رباعی PO || 65 عشق ... و دلربائی ONFA : این است ره وصال و عشق P ||
بکمال : لاله بجمال (؟) || b دل : دیدم P || و زبان (زبان F) زگفتن A (گفتن A)
شده POFA : گفتن زگفتن N || 66 b روان NFA : یکی O بسی P

2 قوت PNA : قوتی OF || خورد : خوردن N || 3 دل : P - || ولیکن
چون ... چون شود NA : و عشق بی دلی بود F و عاشق بیدل بود PO || 4 بی (N-)
دل قوت در کجا خورد NA : بی دل قوت از کجا تواند خورد F بی دل
قوت از کجا خورد PO || دلش POFA : که دلش N || 4-5 تا خورده و پس می برد A :
خورده را زپیش من برد N تا خورده از بسی می زید F با خورده آتش میزند PO

وایس می برد - قوت از معشوق می گویم ، وین دور دورست ، آن قوت
 6 پندار (؟) از حدیث بسمع واز جمال بیصر : آن نمی خواهم که آن نه
 وصال است ، آن درین ورق نیست ، که نگرندگان بافتاب بسیار اند اما
 کس را ازو بتحقیق هیچ قوت نیست ونبود ، او جهان روشن است

41.

فصل

(1) از آنجا که حقیقت کارست

ع معشوق را زعشق نه سوزست نه زیان 3

5 قوت NFA : وقوت PO || می گویم POMNFA : میگیرم O || دور دورست NF :
 دود درست A دور گذشت O دور گذاشت P || 5-6 آن قوت (قوت F) پندار F :
 آن قوت مبندار (!) N : آن قوت بندارد A از (واز P) قوت می پندار PO ، ولعله
 مپندار (؟) || 6 بسمع NFA : بی بسمع PO || بیصر F : بدیده بیصر NA
 بی بیصر PO || آن نه NA : این نه F از PO || 7 آن PONE : این A || درین :
 در تن N || نگرندگان OFA : نکردندگان N کزیدگان P || بافتاب بسیارند A : آفتاب
 بسیارند F بافتاب بسیارست N با جمال O باقیال سازند P || 7-8 اما (N -) کس را
 ... قوت NA : اما بتحقیق کسر را ازو قوت F اما کس را بتحقیق ازو هیچ قرب PO
 ونبود ... روشن است NA : - POF | روشن : لعله روشنی

1 فصل POA ولوایع ورق ۷۴ : آ - NF || 2 آنجا : اینجا P || که : که این F ||
 3-2 کارست ع معشوق را : کارست معشوق را POA ولوایع ، کارست چنانک گفت ع
 (ع : N -) معشوق (معشوقه F) را NF

(یعنی این دو نسخه اینجا فصلی نو آغاز نمیکند واز جمله اخیر فصل گذشته با اولین جمله
 این فصل یک جمله میسازند : « کس را ازو بتحقیق هیچ قوت نیست از آنجا که حقیقت
 کارست چنانک گفت » واین معنی بد نیست ولیکن چون لوایع اینجا هم مثل POA فصلی
 نو آغاز میکند ما روایت اینها را اختیار کردیم)

3 ز عشق F : از عشق NA از غیرت عشق (+ عاشق O) PO || نه PNF : و نه OA

ولیکن از آنجا که سنتِ کرمِ عشقست او عاشق را بر معشوق بندد،
عاشق همه حالی نظرگاهِ معشوق است از راهِ پیوندِ عشق

- (2) اینجا بود که فراقِ باخترِ معشوق وصالِ تر بود از وصالِ باخترِ 6
عاشق، زیرا که در اختیارِ معشوق فراق را عاشق نظرگاهِ آید دلِ
معشوق را و اختیارِ و مرادِ او را، در راهِ اختیارِ عاشق وصال را در وصال
هیچ نظر از معشوق در میان نیست و او را بازو هیچ حساب نیست، و این 9
مرتبه بزرگست در معرفت، اما کس این بکمال فهم نتواند کرد، پس نظرِ
معشوق بعاشق ترازوست در تمیزِ درجاتِ صفاتِ عشق در کمال و زیادت
ونقصان

12

4 سنت OFA : حقیقت سنه N سبب P || بر معشوق بندد NA : بر معشوق
بندد F از معشوق نبرد PO || 5 همه حالی FA : همه حالی N همه حال PO ||
معشوق است NA : معشوق آید POF || 7-8 اختیار معشوق ... راه : F - 7 فراق را
عاشق POA : فراق عاشق را N | 7 دل : که دل P | 8 و اختیار و مراد او را A :
و اختیار و مراد او را N و مراد اختیار او PO || وصال را در وصال : در وصال را A
وصال N در وصال F در وصال P ، - O || 9 هیچ نظر از معشوق
در میان A : هیچ نظرگاه معشوق در میان N عاشق (- O) نظرگاه معشوق POF ||
بازو A : از او N از وی F از او O ، - P || نیست : (اینجا حذفی که در K
بود بسر میرسد ، رجوع شود بص 64) || 10 مرتبه بزرگست PONA : مرتبه
بزرگست K مرتبت بزرگترست F || کس این بکمال NKA : این کس بکمال F
هیچ کس کمال آن را (کمال این P) PO || کرد : کردن F || 11 معشوق NFKA :
عشق معشوق است O عشق و معشوق P || ترازوست ONA : او ترازوست FK
پروازست P || 11-12 عشق (و عشق K) در کمال و زیادت و نقصان POFK : عاشق
در کمالست یا در زیادت یا در نقصان NA

42.

فصل

هر چه عزّ و جباری واستغنا و کبریاست در قسمتِ عشقِ صفاتِ
 3 معشوق آمد ، و هر چه مذلت و ضعف و خواری و افتقار و نیاز و بیچارگی بود
 نصیبِ عاشق آمد ، لا جرم قوتِ عشقِ صفاتِ عاشق است که عشق
 خداوندِ روزگارِ عاشق است یا (؟) روزگارِ عشق که صفتِ عاشق آمد (؟)
 6 و این بوقت بگردد ، اما این صفاتِ معشوق در ظهور نیاید الا بظهورِ
 اضدادش بر عاشق ، تا افتقارِ این نبود استغناء او <رو> نماید و همچنین
 جمله صفات از آن رو او را درخورست

43.

فصل

لا جرم چون چنین باشد عاشق و معشوق ضدّین باشند لا جرم فراهم
 3 نیایند الا بشرطِ فدا و فنا ، و برای این گفته اند :

2 عز ... و کبریاست NA : عز و جباری و استغناست و کبریا K کبر و جباری و عزت
 و استغناست F عز (در عز P) و جباریت و استغنا و کبریا PO || قسمت عشق صفات :
 قیمت عشق و صفات P || 3 آمد NFA : است K آید PO || 3-4 و هر چه ... آمد NA :
 و اضدادش صفات عاشق آمد K و ضدش F و اضدادش صفات عاشق آید PO ||
 4 لا جرم قوت عشق : - F || است NA : آمد K آید PO ، - F || 5 خداوند :
 خداوندکار K || یا (؟) : با A یا K تا F اما N نه PO || 5-6 روزگار عشق که
 صفت (عاشق کی صفات A) عاشق آمد و این بوقت بگردد اما (و اما N) این صفات NA :
 روکار لغا صفات K روزکارش اما صفات POF || 6 معشوق : عاشق PO || 7-8 تا ... در
 خورست NA : - POFN | 7 افتقار N : افتقار را A | او N : - A | 8 رو A : او N
 1 فصل POFA : - NK || 2 باشد : بود P || عاشق و معشوق : معشوق
 و عاشق F || ضدّین POFK : ضدان NA || 3 نیاید : نیاید K || فدا و فنا NFA :
 فنا و فدا K فنای ضد PO وله وجه || و برای این گفته اند NKA : برین معنی گفته اند F
 از برای این گفته اند (اند - O) PO

بیت

چون زرد بدید رویم آن سبزنگار گفتا که دگر بوصلم امید مدار
زیرا که تو ضدّ ما شدی در دیدار تو رنگِ خزان داری و ما رنگِ بهار 6

44.

فصل

- (1) معشوق خود بهمه حالی معشوقست ، پس استقنا صفتِ اوست ،
وعاشق بهمه حالی عاشق است پس افتقار صفتِ اوست ، عاشق را همیشه 3
معشوق در باید ، پس افتقار همیشه صفتِ او بود و معشوق را هیچ چیزی
در نباید که همیشه خود را دارد ، لاجرم استقنا صفتِ او بود

4 بیت NF : این بیت A شعر K رباعی PO || 5 a زرد بدید رویم F : زرد دید رویم
- لوايح ورق ۴۴ آء، رویم زرد دید KA زرد رویم دید ON دید برویم P || سبز
نگار NFA : سبز عذار K شیرین کار O ولوايح ، بت شیرین کار P || b گفتا : گفت
او - لوايح || بوصل : بوصل N || 6 a شدی : شوی - لوايح || در PONA
ولوايح : از FK || b وما NFA : ومن PK ولوايح ، من O

2 خود بهمه ONKA : خود در هم F بهم P || 2 و 3 حالی KA : حال PONF ||
3 پس افتقار صفت اوست POFK : واقفان همیشه صفت او NA | 3-4 صفت اوست
... افتقار : - P | همیشه معشوق OFKA : هم معشوق N | 4 باید OFKA :
می باید N | افتقار : درویشی F || همیشه : - F || و : - O || چیزی KA : چیز OF
جائی P ، - N || 5 در نباید A : در نباید N در نمی باید OF می باید K در نمی آید P ||
همیشه : - F || استقنا صفت او بود PONKA : صفت وی توانگریست و این
لایقست F

بیت

6 [اشکم زغم، تو هر شی خون باشد وز هجر تو بر دلم شیدخون باشد]
تو با تویی ای نگار زان با طربی تو بی تو چه دانی که شی چون باشد

بیت

9 همواره تو دل ربوده معذوری غم هیچ نیازمودة معذوری
من بی تو هزار شب بخون درختم تو بی تو شی نبودة معذوری

(2) و اگر ترا این غلط افتد که بوز که عاشق مالک بوز و معشوق بنده
12 تا در وصال او در کنار عاشق بوز آن غلطی بزرگست، که حقیقت عشق
طوق بر گردن معشوق نهد و حلقه بندگی بر دارد، که هرگز معشوق
ملک نتواند بود

15 (3) و برای اینست که آنها که دم از فقر زنند جان و دل در بازند و دین
و دنیا و روزگار در میان نهند همه کاری بکنند و از همه چیزی بر خیزند

6 [اشکم ... شیدخون باشد] NA : POFK | a هر شی A : همیشه N

7 بعد از 10 F || a زان NKA : ازان POF || با طربی : ناظر نی F || b چه دانی

NFA : ندانی POK || باشد PONKA : باشی F || 8 بیت A : PONFK-

10-9 FNA : POK | 10 a ختم A : بودم NF

11 که بوز که PF : که بود OK که NA || و - O || 12 تا ONFA : یا K ، - P ||

در کنار NKA : در کار F کنار PO || عاشق بوز NFKA : عشق بود O عاشق

نهد P || آن POA : این NKF || غلطی بزرگست PFKA : غلط بزرگست N غلطی

بزرگ بود O || 13 گردن معشوق : کردن عاشق N || و حلقه ... معشوق : - O |

که NF : - PKA || 14 ملک نتواند بوز NA : ملک نتواند آمدن OF در ملک

نتواند آمدن K مالک نتواند آمدن P || 15 که آنها که ONA : آنها که PF که اینها K ||

از فقر NFKA : نقد O فقر P || زنند PONFA : زده اند K || جان POFK :

و جان NA || 15-16 و دین و دنیا و روزگار NA : و دین و دنیا K و روزگار و دین و دنیا F

دین و دنیا و روزگار PO || 16 میان : میانه K || چیزی FKA : چیز PON

- واز سر نیز نترسند و بر کوفین سپرند اما چون کار بنقطه عشق رسد
 هرگز معشوق در میان نهند و نتوانند نهاد زیرا که ملک بوذ که در میان
 18 توان نهاد نه مالک، معشوق مالک بوذ، دست آزادگی بر دامن عشق و عاشقی
 نرسد، چنانکه همه بندها اینجا گشاده شود - اعنی در آزادگی فقر - همه
 21 گشادها اینجا بند شود - اعنی در بندگی عشق
 (4) چون این حقایق معلوم شد جلالت عشق مگر پیدا شود که عاشق را
 سود (?) خود زیان کند تا از علل بر خیزد و از سود و زیان برهد

17 واز سر نیز نترسند NA : - POFK || و بر PONKA : و پای بر F || چون
 کار : کار چون K || بنقطه PNKA : بنقطه F بنقد O || 18 معشوق PNFKA :
 معشوق را O || در میان نهند ... بوذ که : - N | نهند و نتوانند نهاد F :
 نتوانند نهاد POA نتواند نهاد K | 18-19 زیرا که ملک بوذ که در میان توان
 نهاد FA : در میان توان نهاد N زیرا که ملک بود که در میانه توان نهاد K زیرا که
 ملک بود که مالک در میان تواند بود O زیرا که ملک بود در میان تواند بود P ||
 19 نه (N -) مالک معشوق مالک بوذ ONFKA : نه مالش معشوق مالک بود P ||
 دست POK : ست A ناست (?) N که دست F || و عاشق PONKF : و عاشق A ||
 20 نرسد PFA : نرسد ON نرسد K || اینجا POFK : اینجا NA || اعنی NFKA :
 یعنی PO || فقر NFK : نقد PO کی فقر A || همه PONA : بس همه K و همه F ||
 21 گشادها POK : گادها A کارها N گشادگیا F || بند POFKA : بنده N ||
 اعنی ONFKA : یعنی P || در بندگی عشق NFK : بندگی که در عشق A در بندگی PO ||
 22 این : - O || شد FKA : شده N شود PO || مگر : - K ||
 23 سود : بر بود A بود NFK بوجود PO || خود NFKA : - PO || تا از ONFKA :
 تا این P

45.

فصل

- (1) بدانکه هر چیزی را کاریست از اعضای آدمی تا آن نبوذ او بی کار
 3 بوذ، دینه را کار دیدنست و گوش را شنیدن و کار دل عشق است، تا عشق
 نبوذ بی کار بوذ، چون عاشقی آمد او را نیز بکار خود فراهم دید، پس یقین
 آمد که دل را برای عشق و عاشقی آفریده اند و هیچ چیز دیگر نداند
 6 (2) آن اشکها که بروی دینه فرستد طلایه طلبست تا از معشوق چه خبرست،
 که بدایت از دینه است، متقاضی باو فرستد که این بلا از رام تو آمد
 و قوتم از رام تست

46.

فصل

- (1) قدمی هست در عشق بلعجب که در آن قدم مرد عاشق مشاهده (؟)
 3 نفس خود میگردد، زیرا که نفس آینده و شونده مرکب معشوق می آید از آن

8-1 فصل ... تست : PO -

1 فصل FKA : N - || 2 بدانکه FKA : N - || 3-2 تا آن
 (آن : دیدن A) نبود او بی کار بوذ NA : چنانکه F ، K - || 3 دینه را کار
 دیدنست NA : دیده را دیدن FK || شنیدن FKA : شنیدن N || و کار NA :
 کار FK || عشق است FK : عاشقیست NA || تا NFA : و تا K

8-4 چون ... از راه تست NA : FK -

5 نداند A : ندارند N || 6 بروی N : بر روی A || فرستد A : می فرستد N ||
 طلبست A : طلبیست N || تا A : تا که N

1 فصل : N - || 2 در عشق NFKA : PO - || بالعجب که در آن قدم NA :
 که POFK || عاشق NA : POFK || مشاهده ONFKA : مشاهده P ، ولعله
 شاهد (؟) || 3 میگردد NA : مایه POFK || مرکب معشوق NFKA : و مرکب
 معشوق O و مرکب و معشوق P

- روی که دل مسکن اوست ، و آنفس بوذ که از دل نبوی ورننگ او گیرد
 (2) اینجا بوذ که مرد را روی در خود بوذ و از بیرون کاری ندارد تا بحدی
 که بوذ که [اگر معشوق بیاید او را از نفس پروای آن نبوذ] اگر معشوق 6
 او را از نفس خویش مشغول کند بار آن نتواند کشید ، زیرا که این مشاهده
 در نفس مساحتی دارد بار بر گیرد ، و دیدار معشوق بار بر نهد و سیاست
 او سایه افکند ، از در درون چون قوت پیدا شود مساحتی دارد ، اما بار 9
 ناز معشوق کشیدن دشوار ترست

بیت

- 12 زان من بدر سرای تو کم گذرم کز بیم نگهبان تو من بر حذر
 تو خود بدم دری نگار شب و روز هر گاه که ترا خواهم در دل نگرم

- 4 از دل PONFA : اول K || ورننگ NA : POFK | او POFNA : K ||
 5 اینجا بوذ ... کاری ندارد NA : POFK | مرد را A : مراد را N | ندارد A :
 نداند N || 6 که بوذ که F : بود که PA که ONK
 [اگر معشوق بیاید ... نبوذ] NA : POFK | بیاید POK : بیاید F | او را
 از نفس POK : آن نفس او را F | آن POF : او K
 9-6 اگر معشوق او را ... افکند NA : POFK | 7 از A : N - |
 بار آن A : بان N | این N : A - | 8 و دیدار N : و دیده را A
 9 از A : و از P آن N و این OFK || قوت NEKA : وقت P ، O - ||
 10-9 بار ناز : باز ناز O بار NK ناز PFA || 10 معشوق : A - || دشوار ترست K :
 دشوار ترست N دشوار است POFA || 11 بیت NFA : شعر K رباعی PO ||
 12 a من بدر ONK : می بدر A بر در F بدر P || گذرم : کردم P || 13 a بدم
 دری POKA : بدل اندری NF | P +

بیت

- بر شاخ طرب هزار دستان توئیم دل داده بدان نعمت و دستان توئیم
 از دست مده که زبردستان توئیم بگذر ز کنه ما که مستان توئیم

فصل

عشق نوعی از سُکرست که کمال او عاشق را از دیدن وادراک کمال
 3 معشوق مانعست، زیرا که عشق سُکرست در آلت وادراک (؟) مانعست از
 کمال ادراک (؟)، و سَری دارد که چون حقیقت ذات عاشق بادرک ذات
 معشوق مشغولست پروای اثبات صفات چون بُوذ از روی تمیز؟، و اگر
 6 ادراک بُوذ پروای ادراک ادراک نبُوذ، العَجْزُ عَنْ دَرَكَ الْاِدْرَاكِ ادراک
 این بُوذ

بیت

9 عمریست که با منی نگارا وقت غم ووقتِ شاذمانی
 والله که هنوز عاجزم من کز خوبی تو دهم نشانی

1 فصل POFA : NK || 2 سُکرست : پیکراست O || عاشق را NA :
 POFA - || از : را PO || دیدن و NA : POFA - || کمال : بکمال P ||
 3 مانعست ... وادراک NA : POFA - | در آلت وادراک : لعله در آلت ادراک و،
 ویا : وادراک ادراک || 3-4 از کمال ادراک N : POFA - || 4 و سَری دارد
 OFK : که سَری دارد P اگرچه سر لطیفست ورای این وآن آنست N ، - A ||
 5 چون ONFKA : و چون P || حقیقت NA : POFA - || عاشق NA :
 POFA - || ذات : - P || 5 معشوق NA : POFA - || صفات : صفات او K ||
 6 ادراک ادراک : ادراک F || 7 این بُوذ NKA : ادراک این بود P اینجا حقیقت
 شود F ، - O || 8 بیت NFA : که گفته است شعر K رباعی O قطعه P ||
 9 a با منی PFKA : من N منی O || b وقت غم ووقت KA : وقت غم وگاه F ووقت غم
 ووقت N در وقت غمان و P در وقت غم O || 10 a والله ONK : والله A حق PF ||
 که : - O || b خوبی POKA : چونی NF وله وجه

48.

فصل

- اگرچه معشوق حاضر و شاهد و مشهود عاشق بوذ، ولیکن بر دوام
 غیت عاشق بوذ، زیرا که اگر حضور معشوق غیت کلی نیارذ - چنانکه 3
 در حکایت مجنونست - باری کم از دهشتی نبوذ، چنانکه آن مرد از نهر
 المعلی آن زن را در کرخ دوست داشتی و هر شب در آب زدی و پیش او
 رفتی، چون یکشب خالی بر رویش بدید گفت که این خال از کجا آمد؟ او 6
 گفت که این خال مادرزادست اما تو امشب در آب منشین، چون در نشست
 بمرد از سرما، زیرا که با خود آمده بوذ تا خال می دید، و این سری بزرگست
 و اشارت بدین معنی است : 9

1 فصل POFA : NK - || 2 اگرچه F : اگر NKA ، PO - ||
 حاضر : حاضر بود F || ولیکن NA : لکن K لیکن F اگر O و اگر P ||
 3 غیت POFK : غیب NA || حضور : خصومت K || معشوق : O - || غیت
 ONFKA : غیب P || نیارذ چنانکه : نیاورد چنانچه K || 4 حکایت : O - ||
 مجنونست ... چنانکه : - K | باری NA : بالیلی O که بالیلی P ، - F ||
 آن POFK : NA - || از NFA : که از PK که او O || 4-5 نهر للمعلی NFKA :
 تبحرالخوان O بهر خلق P || 5 آن PONKA : که آن F || در کرخ NA : از کرخ OFK
 او اگرچه P || داشتی PN : داشت FKA می داشت O || و هر : او هر F ||
 شب POFKA : شبی N || در آب زدی و : بر آب زدی و N یخود در آب
 زدی و F ، - POKA || او : وی F || 6 بر رویش بدید : برویش بدید NA
 بدید بر رویش POK || گفت : و گفت N || که NA : - POFK || کجا آمد :
 بکاست F || 7 که NA : - POFK || اما N : - POFKA || منشین : +
 که غرق شوی نشید F || چون در نشست NA : در نشست POK در آب رفت F ||
 8 بمرد NKA : و بمرد PO جان بداد F || از سرما : - F || با خود NFKA : بعات
 PO || تا خال می دید POF : تا خال می ندید A تا خود می بدید K خال دید N | رجوع
 شود بحقیقه سنائی (نول کشور ۱۸۸۷) ص ۳۷۸-۳۷۹ || سری PFK : سر ONA ||
 9 و اشارت بدین معنی است POFK : و اشارت بدین معنی A ، - N | + که کفقه اند F

بیت
 11 نر عاشق آگهم نه از عشق نر خویشن آگهم نه از یار

49.

فصل

چون عقول را دیده بر بسته اند از ادراکِ جان و ماهیت و حقیقتِ او
 3 و جان صدفِ عشق است بلؤلؤ مکنون که در آن صدفست کی بینا شود
 الا بر سبیلِ ما

بیت

6 عشق پوشیدست هرگز کس ندیدستش عیان لافهای بیهذه تا کی زند این عاشقان

50.

فصل

بارگاهِ عشق ایوانِ جانست و بارگاهِ جمال دیده عاشقست ، و بارگاهِ
 3 سیاستِ عشق دلِ عاشقست ، و بارگاهِ درد هم دلِ عاشق ، و بارگاهِ ناز غمزه

11 a نر KA : نهز N نه از POF || نه از A : نه برار K نهز NF نر PO ||

b نر KA : نهز N نه از POF || نه از KA : نهز PNF نر O

1 فصل OFKA : PN || 2 عقول را POFKA : عقل را N || از : N - ||

و حقیقت او A : و حقیقتش POK و حقیقت وی NF || 3 و جان : جان N || عشق

است : + در چون بصدف علم را راه نیست A || بلؤلؤ PNFA : ولؤلؤ K لؤلؤ لا O ||

در آن POKA : در NF || صدفست PONFA : صدف نسود که بینا دران صدف است K ||

کی OA : کا K که PNF || 4 بر : به P || هانا NFA : هانا ای K هانای P همتائی O ||

6-5 بیت ... عاشقان : - K | 5 بیت PNFA : نظم O || 6 a هرگز PONA :

و هرگز F | b تا کی زند POFA : کی میزنند N | رجوع شود بصحیفه 10 س 21-22

2 دیده عاشقست NFKA : دیده عاشق PO || 2-3 و بارگاه سیاست ... هم دل

عاشق : - F | 3 عشق دل عاشقست NKA : عشق دل عاشق PO | هم دل POKA :

سینه N || ناز غمزه NFK : نیاز غمزه A ناز و غمزه P سیاست ناز و غمزه O

- 4 معشوقست ، نیاز و ذلت خود حلیت (؟) عاشق تواند بود

51.

فصل

- در فصل اول بیان کردیم که عشق را بقبله معین حاجت نیست
 3 تا عشق بود ، اکنون بدان که « إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ » عاشق آن
 جمال باید بود یا عاشق محبوبش ، و این سری عظیم است ، ایشان محل
 نظر و اثر جمال و محل محبت او بینند و دانند و خواهند و بیرون این چیزی
 دیگر کرا (؟) نکنند ، و بود که عاشق خود این نداند ولیکن خود دلش محل آن
 6 جمال و نظر طلب کند تا بیابد

4 معشوقست NFKA : مشوق PO || نیاز و ذلت خود A : نیاز و مذلت خود K
 و ذلت F نیاز دولت خود N نیاز و ذلت که خود PO || حلیت F : حلیت K حلیت NA
 حلیه* PO || بود : O

1 فصل POFKA : N — || 2 فصل اول NFKA : فصل O فصول اول P | رجوع
 شود بصحیفه 5 || کردیم ONA : کرده ایم FK کرده ام P || که POKA : NF — ||
 3 تا عشق FKA : که تا عاشق N تا عاشق PO || آن : از A || 4 باید FK
 N (متن) PO و لوایع ورق ۷۹ آ : تواند NA (شرح) || یا عاشق محبوبش : — K |
 یا POF : تا A تا N (متن) با N (شرح) | محبوبش PO و لوایع : محبوبش NA
 خویش F || سری عظیم است NF (شرح) : عظیمست A سری عظیم K سر بزرگست N
 (متن) O سری بزرگست P || ایشان OF : اسان A انسان K ایشان N که ایشان P ||
 5 و اثر جمال POA : و اثر جمال اند K و اثر و جمال F این جمال N || و محل محبت او FK :
 و محل محبت او A و محل محبت N و محبت او O و محل محبت P || بینند و دانند PNFKA : بیند
 و داند O || 5-6 و خواهند... نکنند : — K | 5 و خواهند NFA : و خواهد O ، — P |
 و بیرون PNF : بیرون OA | این ONA : آن F ازین P | 6 کرا نکنند F : نکنند PNA
 نکند O || خود این NKA : این F آن PO || 7 تا بیابد A : باد N ،

POFK —

52.

نعل

هیچ لذت در آن نرسد که عاشق معشوق را بیند بحکم وقت
 3 و معشوق از عشق عاشق (؟) غافل و نداند که او ناگزیران اوست ،
 آنکه درخواستش میکند و سؤال و تضرع و زاری و ابتهال ، اگر دیرتر
 جواب دهد یا دیرتر اجابت کند می دان که از آن حدیث قوت میخورد که
 6 لذتی عظیم دارد و تو ندانی

1 فصل POFKA : N — || 2 در آن POKA : بدان NF || 3 و معشوق از عشق
 عاشق غافل N : و از عشق غافل بود F از عشق عاشق غافل A عاشق از عشق غافل K
 از عشق و عاشق غافل O عشق از عاشق غافل P || و نداند که او NFKA : و بداند
 که او P ، O || ناگزیران FK : ناگزیران NA ناگرددن O ناگرددن P ||
 4 آنکه PNFA : آنکه OK || در خواهش NA : درو خواهش POFK ||
 و سؤال و تضرع و زاری NA : و زاری و سؤال و تضرع FK و زاری و تضرع PO ||
 و ابتهال : و ابتهال میباید PO || اگر دیرتر NOFKA : دیرترش P || 5 دهد :
 باز دهد K || یا دیرتر اجابت کند NKA : — POF || حدیث PONFA :
 احادیث K || قوت PONFK : شرب A || 6 لذتی POKA : لذت NF | شرح N :
 معشوق در بدو حالت که هنوز از ناگزیرانی خود بی خبرست عزم ناز و کرشمه و تسلط
 نکرده است و استغنا و کبرای خود را کار نه ساخته تعلقات عاشق را و کلمات ویرا اصفا
 میکند و لذتی می یابد اگرچه دیر اجابت کند ابتهال عاشق را تا چندانکه حقیقت کار
 مطالعه کند آنکه ناز آغاز کردن گیرد

53.

فصل

- (1) عشق چنانست که جفا از معشوق در وصال < در > عشق فزاید
 و هیزم آتش عشق آید، که قوت عشق از جفاست لا جرم زیادت شود³
 (2) تا در وصال بوذ برین صفت بوذ، اما در فراق جفای معشوق دست
 گیرد(?) سلاسل بوذ مادام که بر در اختیار بوذ وازو چیزی لظارگی کار
 بوذ، اما چون رام عشق شده بوذ بتمای وکال و سلطنت عشق بتمای⁶
 ولایت فرو گرفته باشد چون زیادت و نقصان را آنجا راه بوذ؟

54.

فصل

- اسرار عشق در حروف عشق مضمر است، عین و شین عشق بوذ و قاف
 اشارت بقلب است، چون دل نه عاشق بوذ معلق بوذ، چون عاشق بوذ³
 آشنائی یابد، بدایتش دیده بوذ و دیدن، عین اشارت بدوست در ابتداء حروف
 عشق، پس شراب مالامال شوق خوردن گیرد و شین اشارت بدوست،
 پس از خود بمیرد و بدو زنده گردد، قاف اشارت قیام بدوست، و اندر ترکیب⁶
 این حروف اسرار بسیارست و این قدر در تنبیه کفایت است

فصل 53-56 در NA فقط : POFK

2 چنانست N : حیاست A || 4 برین A : بدین N || 5-4 دست گیرد سلاسل N :
 دست گیرد سل وصل A، و امله : دست گیرد و سلاسل، و یا : دستگیر سلاسل (?) |
 شرح N : اما در فراق جفای معشوق دست گیرد یعنی اگر در فراق فراغت معشوق
 مطالعه افتد بهم هلاک عاشق بود ولیکن جفا نوعی ازدیاد (امله : از ریاء) معشوق است
 مر عاشق را و سلسله پیوند است مر انقطاع را || 6 شده A : - N || و سلطنت A :
 سلطنت N || عشق N : - A || 7 بوذ N : نبود A

1 فصل A : - N || 4 یابد N : یافت A || 5 پس A : - N || 7 در A : در دل N

فصل

(1) بدان که عاشق خصم بُوذ نه یار و معشوق هم خصم بُوذ نه یار ، زیرا که
 3 یاری در محور رسوم ایشان بسته است ، مادام که دوی بُوذ و هر یکی خود
 بخودِ خود بُوذ خصمی بُوذ مطلق ، یاری در اتحاد بُوذ ، پس هرگز نباید (؟)
 که عاشق و معشوق را از یکدیگر یاری رسد که آن نباید (؟) ، ورنج همه
 6 آن اینست که هرگز یاری نباید (؟) ، والله عجب کاری که درو وجودی (؟)
 زحمت است صفات وجود (؟) بجا درکنجد ؟

(2) پس بدانستی که در عشق رنج اصلیت و راحت عاریتی ، البته هیچ
 9 راحت اصلی ممکن نیست در وی پندار

(3) تا که نگهبان از بیرون بُوذ همگی آن سهل بُوذ ، نگهبان بتحقیق
 آیات الجمال و سلطنت العشق بُوذ که ازو حذر نبُوذ و هیچ گریزگاه
 12 نبُوذ ، قوت بکمال از بیم سلطنت هرگز نتواند خورد الا مشوب بلرزه دل
 و هیبت جان

فصل A : N || 2 و معشوق ... نه یار A : N - || 3 یاری A : N ||
 4 خصمی بُوذ مطلق A : خصم مطلق بُوذ N || نباید A : نباید N و لعله
 نباید (؟) || 5 و معشوق را A : معشوق را N || آن A : این N || نباید : نباید A
 نباید N و لعله نباید (؟) || 6 آن A : N - || نباید : نباید NA و لعله نباید (؟) ||
 درو وجودی : در وجودی N در وجودی A || 7 زحمت : رحمت NA || وجود N :
 و خود A || 9 اصلی A : اصل N || 10 تا : یا A تا N || همگی N : همگی که A ||
 11 الجمال و سلطنت العشق بُوذ A : الجمال است و سلطنت العشق N || و هیچ A :
 هیچ N || 12 نبُوذ N : ندارد A

56.

فصل

اگر ممکن گردد که عاشق از معشوق قوت تواند خورد آن نبوذ الا در
 غیبت از صفتِ عالمِ (؟) ظاهر، که آن شبیهِ سُکریست (؟) که یار نبوذ و قوت 3
 بوذ، و این غیبتِ مثالِ بی هستی (؟) دارد یا با طلایهٔ معشوق دارد (؟)،
 چنانکه گفت :

6

بیت

در خواب خیالِ تو مرا مونس و یار از خواب مکن مرا نگارا بیدار
 زیرا که ترا هست نگهبان بسیار مارا بخيالِ بی نگهبان بگذار

57.

فصل

عشق که هست بنای قدسست بر عینِ پاکی و طهارت، از عوارض و علل
 دورست و از نصیب پاک، زیرا که بدایتِ او اینست که « یُحِبُّهُمْ » و اندرو 3

1 فصل A : N - || 2 عاشق از N : از عاشق A || 3 عالم A : علم N ||
 سُکریست A : نیکوست N، و لعله پیکریست (؟) || که یار نبوذ و قوت A : کر (؟)
 یار نبوذ قوت N || 4 و این غیبت N : و آن غیب A || بی هستی N : بی هستی
 دارو A و لعله بهستی (؟) | شرح N : مادام که ناظر حسن معشوق باشد
 در حضور ویرا از ذوبان یا از مشاهدهٔ سلطنت معشوق که بوی رسد مشغولی بتدل
 و انکسار حاصل بود مگر در غیبت که از جفای ذوبان و سلطنت اندکی فراغت یابد و قوت
 تواند خورد || 7 a خیال تو مرا A : و خیال مرا تویی N || b از N : در A ||
 8 b نگهبان A : نگهبانی N

1 فصل : N - || 2 هست : سست (؟) N || بنای : شای F || از :
 بدایت و از P || 3 دورست : POFK : دور NA || پاک : + و از طمع منزّه K ||
 یحییهم : + و یحیونه PO || و اندرو : ONFA : و اندران K و درو P

4 البته خود امکان علت ونصیب نیست ، اگر از معنی علت ونصیب جائی نشانی
بوذ آن از بیرون کارست وعارضیست ولشکری وعاریتیست

58.

فصل

(1) اصل عشق از قدم روذ ، نقطه بآء (؟) « یحِبُّهُمْ » بخمی در زمین
3 « یحِبُّونَه » افگندند ، لابل آن نقطه در « هُم » افگندند تا « یحِبُّونَه »
بر آمد ، چون عهبر عشق بر آمد تخم همرنگ ثمره بوذ وثمره همرنگ تخم
(2) اگر « سبجانی » رفت یا « انا الحق » رفت ازین اصل رفت ،

4 البته خود NKA : خود البته اورا F خود O وجود P || ونصیب : نصیب F ||
از POFK : ان NA || جائی PFK : جاء A جای ON || نشانی FK : نشان
PONA || 5 بوذ PONKA : بودی F || آن از NA : ان POK از F ||
وعارضیست ولشکری وعاریتیست A : وعارض است ولشکری وعاریتیست K وعارض است
ولشکرین است F وعارض ولشکری وعاریتیست N وعاریت این ولشکر وی عاریت است O
وعارضت آن وفلکی عاریت است P

1 فصل : - N || 2 قدم POFN : قدم قدم NA || روذ POFA : بود K
دور N || نقطه POFA : ونقطه K واز نقطه N : بآء F : بآء NA یا K ، - PO ||
بخمی PO ولوایح ورق ۸۷ آ : تخمی NA تخم FK || 3-2 در زمین یحِبُّونَه N : در زمین A
در یحِبُّونَه FK در نقد یحِبُّونَه PO || 3 افگندند PFK : افکنده اند A افکنده N
افکنند O || درهم : هم P || افگندند POFKA : افکنند N | خواجه احمد غزالی
... کفه است نقطهء یحِبُّم را در زمین فطرت افگندند بخمی یحِبُّونَه بر آمد - لوایح ||
5 سبجانی رفت PONKA : سبجانی F || انا الحق رفت POFK : انا الحق NA ||
ازین : از O || اصل رفت PONA : اصل بود FK

یا نطق نقطه بود یا نطق خداوند نقطه بود ، یا روی دعوی علاقه علاوه 6
ثمره بود و ثمره عین تخم

59.

فصل

نشان کمال عشق آنست که معشوق بلای عاشق گردد چنانکه البته
تاب او ندارد و بار او نتواند کشید و او بر در نیستی منتظر بود ، دوام 3
شهود در دوام بلا پیدا گردد

[بیت]

کس نیست بدینسان که من مسکینم کز دیدن و نادیدن تو غمگینم [6

6 یا نطق ... خداوند نقطه بود (بود : F —) FA : یا سخن نقطه بود و یا سخن
خداوند نقطه بود K یا نطق نقطه بود خداوند نقطه بود N یا تعلق نقطه بود یا نطق
خداوند نقطه O تانطق نقطه یا نطق خداوند نقطه P || یا روی N : یا روی A باری POK
بار F || دعوی NFKA : دعوی P ، O — || علاقه علاوه : علاقت علاوه K
علاقه NA علاوه F علاوه P علاوه O || 7 ثمره بود POFKA : ثمرها بود N ||
تخم POF : تخم بود NKA

1 فصل : — N || 2 بلای NFKA : + دوام PO || چنانکه PONFA :
چنانچه K || البته : آینه N || 3 ندارد NFKA : نیارد PO || کشید PONFK :
کشیدن A || 3 و او بر در نیستی منتظر بود ONFA : و روی بر در نیستی دارد K و بر
در او نیستی منتظر بود P || 3-4 دوام شهود در ONA : بود دوام مشهود در K
بر F دوام شهود و P || 4 گردد : شود P

5-6 [بیت - غمگین] NF — POKA | 6 a من F : منی N

وخوذ را جز در عدم هیچ متنفسی نداند و در عدم برو بسته که بقیومیت او ایستاده است، درد ابد اینجا بوذ که اگر شاهد الفنا یک ساعت سایه 9 افکند و او را در سایه بی علّی میزبانی کند اینجا بوذ که یک ساعت برآساید

60.

[فصل]

لا جرم بلا شاید [زیرا که بلای او بر دوام شاهد ذات او شده است و بذو 3 احاطت گرفته است و سمع و بصرش فرو گرفته است و ازو او را هیچ چیز باز نگذاشته است الا پنداری که منزل تیماری آید یا یقینی که مرکب حسرتی

7 و خود را ONA : خود را PFK || در ONFA : از P ، - K || متنفسی NFKA :
منقبی PO || نداند PONKA : نه بیند و نداند F || و : - O || برو بسته FK :
برد بسته P بدو در بسته NA بیرون نشسته O || 7-8 که بقیومیت او NFA : که
بر قیومه او K فی قصرمه O پی قصرمه P || 8 درد ابد (اید N) اینجا PONA : درد
در ابتدا اینجا و اینجا K در ابد از اینجا F || که NFA : - POK || 9 بی علّی NKA :
بی علّی F علمی PO || کند POFKA : می کند N

2-1 [فصل لا جرم بلا شاید] PO : - NFKA

3-2 ذات ... و ازو : و K | 2 و بذو POF : و برو NA | 3 احاطت گرفته است A :
احاطه گرفتست N احاطت گرفته POF | و سمع ... است PONF : - A | فرو
گرفته است N : فرو گرفته F فرود گرفته است O فرود گرفته P | و ازو N :
ازو POFA || چیز ONFA : چیزی P ، - K || 4 باز نگذاشته (نگذاشته N)
است NA : باز نگذاشته K و انگذاشته F نگذاشته است PO

4-6 الا ... الوجوه : - K | 4 تیماری F : تیماری PO بداری A بنداری N |

یقینی NA : نفسی F نفسی PO

بَوَذَ وَأَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي
الْوُجُوهَ (٢٩/١٨)

6

61.

فصل

(1) هر زمان معشوق با عاشق از یکدیگر بیگانه تر باشند ، هر چند
عشق بکمال تر بَوَذَ بیگانگی بیشتر بَوَذَ ، و برای این گفته است :

3

بیت

بفروزی مهر و معرفت کردی کم پیوندش با بریدنش بود بهم
تقدیر چنین کرد خدای عالم نیکی ز پس بدی و شادی پس غم

6

5 بَوَذَ PNA : شود O ، - F || لوائح ورق ٨٩ ب - ٩٠ آ : عاشق را جز
دران ساعت که از خود و از غیر خود < جز > معشوق بی شعور شود لذت نبوذ
و این خود هرگز نبوذ زیرا که او بکلی بدین محیط شده است و ولایت وجودش را
فرو گرفته و سماع و بصرش ربوده و عقل و دین از او سلب کرده او را با این درماندگی
از حسیض نیستی بر دارد نه او را بدو گذارد بل که هر لحظه دردی بوی گمارد تا دمار
از نهاد او بر دارد احاط بهم الآیه

1 فصل : - N || 2 زمان : زمانی K || معشوق با عاشق NA : معشوق و عاشق
OFK عاشق و معشوق P || هر چند POF و لوائح ورق ٩٠ آ : هر چند K
هر چه NA || 3 عشق : + عاشق K || بکمال تر بَوَذَ NFKA : بکمال تر رسد PO ||
بَوَذَ و NKA : شود و PO ، - F || این NFKA : این معنی PO || گفته است
POKA : گفت F گفته اند N || 4 بیت NFA : شعر K رباعی PO ||
5 a مهر و معرفت FKA : و مهر معرفت N قهر و معرفت O مهر معرفت P ||
b پیوندش POKA : پیوند تو NF || بریدنش POF : برش این A ما زینستی K
با تو این N || 6 a کرد : + که N || b ز پس PONKA : ز پی F |
و شادی PONFA : و راحت K || پس PONKA : پی F

(2) حکایت

روزی محمود با ایاز نشسته بود ، می گفت : یا ایاز ، هر چند من در کار تو
9 زارترم و عشقم بکمال ترست تو از من بیگانه تری ، این چراست ؟

بیت

هر روز باندوم دلم شاذتری در جور و جفا نمودن استاذتری
12 هر چند بعاشقی ترا بنده ترم از کار من ای نگار آزادتری

یا ایاز ، مرا تقاضای آن آشنائی می بود و گستاخی که پیش از عشق
بود میان ما که هیچ حجاب نبود ، اکنون همه حجاب بر حجابست ، چگونه است ؟
15 ایاز جواب داد

[بیت]

تا با خودی ارچه همنشینی با من ای بس دوری که از تو باشد تا من
18 در من نرسی تا نشوی یکتا تو کاندر رم عشق یا تو گنجی یا من [

7 حکایت : — K || 8 محمود : سلطان محمود F || با ... بود : وایاز نشسته بودند P ||
یا NFKA : ای PO || هر چند POF : + که NKA || 9 وعشقم NFK : عشقم A
و عشق PO || این چراست NFA : این چیست O چراست P ، — K || 10 بیت NFA :
شعر K رباعی PO || 11 a باندوه POF : بر اندوه K باندوه A باندوهی N || شاذتری
OFKA : شادی تری PN || 12 a بعاشقی PONF : بتا که من KA || 13 یا
NFKA : ای PO || آن : این P || می بود PONKA : می باشد F ||
13-14 وگستاخی ... میان ما NA : وپیش از عشق آن گستاخی که بود میان ما K
وگستاخی که پیش ازین بود میان ما F وگستاخی که میان ما پیش از عشق بود (+
میان ما P) PO || 14 که : — O || هیچ حجاب ONKA : هیچ چیز حجاب F
حجاب P || نبود : + میان ما A || بر PONA : در K اندر F || چگونه
است F : چگونه N ، — POKA

[18-16 بیت ... یا من] F : — PONKA

- که آن وقت مرا ذلتِ بندگی بود و ترا سلطنت و عزّتِ خداوندی، طَلایهٔ عشق آمد و بندِ بندگی برگرفت انبساطِ مالکی و مملوکی در برگرفتنِ آن بند محو افتاد، پس نقطهٔ عاشقی و معشوق در دایرهٔ حقیقی اثبات افتاد،²¹ عاشقی همه اسیر است و معشوق همه امیری، میانِ امیر و اسیر گستاخی چون تواند بود؟ پندارِ مملکت ترا فرا تیمارِ اسیری نمی دهد، ازین خللها بسیار می بود، اگر انبساطِ اسیر خواهد که کند خود اسیری او حجابِ او آید²⁴ که از ذلتِ خود یارگی ندارد که گردد عزّتِ او گردد بگستاخی، و اگر

19 که : F — || وقت مرا ذلتِ بندگی PONKA : رقت ذلتِ بندگی F || بود
 POFK : NA — || و ترا : ترا P || سلطنت و عزّتِ خداوندی : سلطنت و عزّتِ خداوندی بود A سلطنت و خداوندی K سلطنت و عزّتِ و خداوندی F سلطنت عزّتِ خداوندی بود N عزّت و سلطنتِ خداوندی PO || طَلایهٔ NFKA : طَلایهٔ PO ||
20-21 عشق ... آن بند : آن K | **20** آمد و NFA : — PO | بندگی POFA :
 و بندگی N | مالکی و مملوکی ONA : مالک و مملوکی F مالکی و مملوکی ذل P | **20-21** در برگرفتنِ آن (این N) بند NA : در برگرفتِ آن بند F برگرفتِ این بند (بنده O) PO || **21** در دایرهٔ حقیقی NA : — POFK || اثبات افاد NFKA : اثبات افاد که PO پیدا آمد K || **22** اسیر است PONKA : اسیری آمد F || امیر و اسیر PNF : امیری و اسیری A اسیر و امیر OK || چون PNKA : چگونه O ، — F ||
23 بود : O —

23-25 پندار ... بگستاخی : — K | **23** ازین ONFA : ازین روی P | خللها PONF :
 خللهای A || **24** اگر انبساطِ اسیر خواهد که کند NFA : اگر اسیر خواهد که انبساطِ کند PO | خود اسیری او FA : اسیری O خود اسیری PN | **25** خود : — O |
 یارگی ندارد که POA : یارای آن ندارد که F یارگی دارد که N | عزّت POA : غیرت F
 عدت N | گردد : + و P || و اگر : اگر N

امیر خواهد که انبساط کند امیری او هم حجاب بود که عزت او با اسیری
 27 وذلّت مجانس نیست

(3) اگر قدرت صفت امارت گردد و از صفات عزت خود آن اسیر را
 صفات دهد و از خزاین دولت خود او را دولت دهد پس بجام اکرام بی انجام
 30 او را مست کند آن سر رشته تمیز از دست کسب و اختیار او فرا ستاند
 تا سلطنت عشق کار خود کردن گیرد عاشق در میانه (؟) که
 اسیر عشقت - و عشق سلطانست و توانگرست ،

26 امیر : امیری K || کند : F - || امیری او هم ONA : امیری خود K امیری او
 خود F هم امیری او P || حجاب بود که عزت او با اسیری NA : حجاب بود او را اسیری K
 حجاب بود که عزت او را اسیری F حجاب آید که عزت او با اسیری O حجاب عزت او
 آید که اسیری P || 27 وذلّت NFA : وذلّت K وذلّت او PO || مجانس : و مجانس A ||
 28 صفت NFKA : صفات PO || عزت NA : عزت POF ، - K || اسیر را : اسیری را P ||
 29 واز PONA : از FK || خود او را دولت : - O || بجام اکرام FK : بجام PONA ||
 بی انجام P : بی انجام ONFA می انجامد K || 30 آن سر رشته : - K | آن PO :
 واین NA ، - F || تمیز : غیر O || و اختیار : - FK || 31 سلطنت PONKA :
 بسلطنت F || کردن ONFA : نمودن P ، - K

31-32 عاشق ... توانگرست : - K | عاشق در میانه که N : عاشق در میانه نه
 که A عاشق در میان که F در عاشق که PO | 32 اسیر عشقت ... و توانگرست A :
 اسیر عشق است عشق سلطانی است و توانگرست O اسیر عشق سلطانست و توانگرست P
 اسیر عاشقت عشق سلطان و توانگرست F اسیر عاشقت و عشق سلطانست و توانگر N |
 + F + واین نیک است | FK +

بیت (شعر K)

گر رنجه شوی شبی بکاشانه من بر نور شود زروی تو خانه من
 کسی ره نبرد ز خویش و یگانه من من باشم و ساغری و پیمانه من
 (ترتیب مصرعها در K : 4-2-3-1)

33 اگرچه (عاشق با عشق آشناست با معشوق هیچ آشنائی ندارد

بیت

گر زلفِ تو سلسله‌ست دیوانه منم ور عشقِ تو آتشست پروانه منم
 36 پیمانِ ترا بشرطِ پیمانه منم با عشقِ تو خویش واز تو بیگانه منم
 عاشقِ مسکین درویش بغایت است ، چنانکه گفت :

بیت

39 در کوی خرابات یکی درویشم زان خم زکاتِ می بیاور پیشم
 هر چند غریب و عاشق و دل ریشم چون می بخورم ز عالمی ندیشم

33 اگرچه PONA : فصل اگر FK

33-36 (عاشق ... بیگانه منم) : این فقره را POFK اینجا دارند و در NA

در فصل 62 سطر 2 بعد از کلمه « واسم » دیده میشود و نمیدانم جای اصلیش کجا بوده است

33 با عشق OFKA : با عاشق P ، - N || 34 بیت NFKA : نظم O رباعی P ||
 35 a زلف : عشق N || b ور : کر N || 36 پیمان ... بیگانه منم : - K | a بشرط
 POF : بمهر NA | پیمانه : پیمان O || 37 عاشق مسکین درویش بغایتست K : عاشق
 درویش مسکین بغایتست F عاشق درویش است P که عشق درویشست A درویش است N
 عشق درویش است O || چنانکه گفت PONA : - FK || 38 بیت NFA : شعر K
 نظم O رباعی P || 39 b زان (از FK) خم زکات می NFKA : یک جرعه زجام می O
 یکجام زخم می P || 40 a هر چند ... و دل ریشم (و بد کیشم PO) PONA :
 تا باده (باز F) خورم ز عاقبت ندیشم (ندیشم K) FK || b چون می بخورم
 (خورم PO) ز عالمی (ز عالم PO) ندیشم PONA : صوفی بجه ام وایک کافر کیشم FK

— تا جلالتِ بی تمیزی سکر بوذ برو هیچ عتاب نبوذ ، اگر وقتی هشیار
42 شود و علم و تمیز و ادب باز پای در میان نهد گوید :

بیت

گر در مستی حمایلت بگسستم صد گوی زرین باز خرم بفرستم
عجبا کارِ تو ! 45

بیت

بر شاخِ طرب هزار دستانِ توایم دل داده بدان نغمه و دستانِ توایم
48 از دست مده که زیر دستانِ توایم بگذر ز گناه ما که مستانِ توایم

41 تا : چون K || بی تمیزی PONA : بی تمیز K بخودی F || سکر PONA :
شکر FK || برو POKA : بروی F ، — N || هیچ عتاب NA : هیچ عتابی K
عتاب F هیچ خیانت PO || اگر : و اگر P || 42 و علم POA : علم FK که علم N ||
و تمیز و ادب A : و ادب و تمیز N و تمیز POFK || باز پای F : پای را A مار K پای N
یا پا باز O پای کی P || گوید OA : و گوید N ، — PFK || 43 بیت PNFK : مصرع A
نظم O || 44 b زرین POFK : ز زر NA || باز خرم (جرم A) POFA :
بجای آن K باز خودم N || 45 عجبا کار تو ONA : عجب کاریست K ، — PF |
P + عیب عاشق بود زیرا که در حضور معشوق عیب کلی نیارد چنانکه در حکایت
مجنون است که با لیلی کم از دهشتی نبود چنانکه از مردم از بهر خلق ازین راز کرچه
دوست داشت

46 48 بیت ... مستان توایم : P این رباعی را در جایی دیگر دارد ، رجوع شود
بهواشی ص 74

46 بیت PONA : شعر K رباعی F || 47 بر شاخ : در باغ F || b داده POFK :
بسته NA || نغمه NFKA : نعمت PO || 48 b بگذر ز PN : بگذار OFKA

62.

فصل

- اسم معشوق در عشق عاریتست واسم عاشق در عشق حقیقتست ، اشتقاق
 معشوق از عشق مجاز و تهمتست ، اشتقاق بحقیقت عاشق راست که او محل 3
 ولایت عشق است و مرکب اوست ، اما معشوق را از عشق هیچ اشتقاق نیست
 بتحقیق (؟) معشوق را از عشق نه سوزست و نه زیان ، اگر وقتی طلایه
 عشق برو تاختی کند و او را نیز در دایره عشق آورد آن وقت او را نیز 6
 حسابی بود از روی عاشقی نه از روی معشوقی

- 1 فصل PONFK : - A || 2 عاریتست NFKA ولوایع ورق ۹۵ آ :
 عاریتی است PO
 واسم : بعد از این کلام در NA فقره « عاشق با عشق آشناست ... بیگانه منم »
 مباد ، رجوع شود بحواشی فصل 61 ص 90
 حقیقتست : حقیقت F || 3 اشتقاق ... راست NKA : اشتقاق عاشق بحقیقتست F
 واشتقاق بحقیقت عاشق است PO || او POFA : از N ، - K || 4 ولایت :
 ولایات F || هیچ NFKA : - PO || 5-4 نیست بتحقیق K : نیست و بتحقیق PO
 بتحقیق نیست FA بحقیقت نیست N || 5 معشوقرا POFK : فصل معشوقرا NA | اسم
 معشوق در عشق عاریت است واسم عاشق حقیقت است بحقیقت معشوق را از عشق
 نه سوزست و نه زیان - ولوایع ورق ۹۵ آ || ونه : نه N || وقتی : وقت N ||
 طلایه NFKA : طلایه PO || 6 برو : بدو O || تاختی OKA : تاختی PNF ||
 نیز NFKA : - PO || در دایره ... نیز : - K | آورد ONA : آرد PF |
 7-6 آن ... حسابی : وان وقت نیز او را اختیاری بود P || 7 عاشق - معشوق : عاشق -
 معشوق A || نه از روی NFKA : نه O ونه P

63.

فصل

- (1) عشق بتحقیق آن بوذ که صورتِ معشوق پیکرِ جانِ عاشق آید ،
 3 اکنون جانِ عاشق از آن صورتِ لازمِ قوتِ خود میخورد ، و برای این
 بوذ که اگر معشوق بهزار فرسنگ بوذ عاشق او را حاضر داند و اقرب من کل
 قریب شمارد ، اما قوتِ آگاهی از آنچه نقد خویش (؟) است جز در آینه
 6 جمالِ روی معشوق نتواند خورد

[بیت]

- آن روی چرا به بت پرستان نبری عرضه نکنی کفر ازیشان نبری
 9 گر یک نظر چنانکه هستی نگری نه بت ماند نه بت پرستی نه پری [

شعر

ألا فأسقني خمرًا وقل لي هي الحمرة ولا تسقني سرًا اذا أمكن الجهر

- 1 فصل PFKA : — ON || 2 عشق : — N || 3-2 آن ... از آن : — K |
 2 معشوق : — معشوق P || 3 لازم POFKA : ملازم N || خود میخورد NFA : خورد K
 میخورد PO || و برای NKA : برای F و از برای PO || این : — آن P ||
 4 اگر ... بوذ : اگر عاشق بهزار فرسنگ بود و معشوق بهزار فرسنگ دیگر F ||
 حاضر : — وقت F || داند : کرداند K || 5-4 واقرب ... قریب : واقرب الیه
 من جبل الوريد F || 5 شمارد NFKA : شمرد PO
 12-5 قوت ... معشوق : — K
 5 خویش PO : خودش NFA || 6-5 جز ... خورد (دید N) NA : جز در جمال
 معشوق نتواند خورد F در آینه جمال او بی معشوق نتواند خوردن PO || 9-7 [بیت ...
 پری F : — PONA || 10 شعر FA : — PON || 11 b ولا ... الجهر NFA
 ولوایع ورق ۹۶ آ : — PO | ولا NF ولوایع : فلا A | سرا A ولوایع : سترا F
 جرا N | اذا F ولوایع : فان A وقد N | الجهر FA ولوایع : الجر N

- (2) وصالِ معشوقِ قوتِ آگاهی خوردنست از نقدِ جانِ خود نه یافتن(؟)،¹²
 اما حقیقتِ وصالِ خود اتحادست و این نقطه از علم متواریست ، اما چون عشق
 بکمال رسد قوت هم از خود خورد از بیرون کاری ندارد

64.

فصل

فی همه العشق

- عشق را همتیست که او معشوق متعالی صفت خواهد ، پس هر معشوق که³
 در دامِ وصال تواند افتاد بمعشوقی نپسندد ، اینجا بود که چون با ابلیس
 گفتند : « وَإِنَّ عَلَيْكَ لَغَتًی » (۷۸/۳۸) گفت فَبِعِزَّتِكَ (۸۲/۳۸) یعنی مَنْ

12 وصال معشوق NA : وصال F و وصال PO || از نقد PONA : آن نقد F
 از نقد K || نه یافتن PO : نا یافتن F بیافتن A یافتن N || **13** اما : — P || نقطه
 NFKA : لفظ PO || اما چون عشق A : چون عشق POFK اما عشق چون N ||
14 از بیرون POKA : بیرون F و از بیرون N || کاری POFK : کار NA ||
 ندارد : + واقرب الیه من جبل الورید F

1 فصل POKA : — NF || **2** فی همه العشق ONKA : در همه عاشق P ، — F ||
3 عشق را ONFKA : عاشق را P || او NKA : — POF || صفت PONA
 ولوایع ورق ۹۸ ب : همت FK || **4** بمعشوق : راه معشوق P || نپسندد ONKA :
 نپسندند F نه بندد P || اینجا ONFKA : و اینجا P || که چون ONFK : چون A
 که P (؟) || با ابلیس ONKA : و ابلیس F بابلیس P || **5** گفت : — N ||
 یعنی من PO ولوایع : من NFKA

6 خود از تو این تعزز دوست دارم که ترا هیچ کس دروا نبوذ و درخور نبوذ، که اگر ترا چیزی درخور بودی آنکه نه کال بودی در عزت

65.

فصل

- (1) طمع همه تهمت است و تهمت همه علت و علت همه ذلت و ذلت همه خجلت و خجلت همه ضد معرفت و عین نکرت
- (2) طمع دو روی دارد، یک رویش سپیدست و یک روی سیاه، آن روی که در کرم دارد سپیدست و آن روی که در استحقاق دارد یا تهمت
- 6 استحقاق سیاهست

6 این : همین O || دوست : - K || دارم : POFKA : میدارم N || که FKA :
 کرم N آنکه که PO || 6-7 دروا نبوذ و در خورد نبوذ A : درو نبوذ و درخور
 نبود N درخور نبود OK در خورد نبود PF || 7 که اگر POF : اگر NA بس
 اگر K || ترا چیزی درخور بودی : ترا ... بود A ترا چیزی درخور بودی N
 ترا چیزی درخور بود K بود F کسی ترا (ترا کسی P) در خورد بود PO || آنکه
 نه کال بودی : آنکه نه کال بود A آنکه نه کال بود K آنکه کال نبوذ F آنکه
 بر کال نبود N نه (O -) آنکه کال بود PO || عزت : غیرت O

2 طمع : طبع A || همه : همت N || است K : - PONFA || و تهمت : - A ||
 علت : + است K || ذلت و ذلت همه : - O | ذلت PNA : ذلت FK |
 + است K | و ذلت PNA : و ذلت FK || 3 خجلت : حجاب K || معرفت : معرفت K ||
 نکرت PNFA : فکر K نکرت O || 4 دو روی : دوری N || یک رویش
 POFA : یکی روی K یکی رویش N || سپیدست : سپید K || و یک روی NA :
 و یکی K و یک رویش POF || آن : از A || 5 که NF : که روی POKA ||
 در کرم NFKA : در استحقاق O استحقاق P || که PONF : که روی KA ||
 استحقاق NFKA : حقیقت PO || 6-5 دارد یا تهمت استحقاق F : دارد با تهمت A
 دارد POK با تهمت دارد N || سیاهست : سیاه N

66.

فصل

راه عاشقی همه اوئیست ، معشوق همه توئی بوذ ، زیرا که تو نمی شاید
 که خود را باشی که شاید که معشوق را باشی ، عاشقی ، می باید تا هیچ 3
 خود را نباشی و بحکم خود نباشی

[بیت]

6 تا تو در بندِ هوائی از زر وزن چاره نیست
 عاشقی شو تا هم از زر فارغ آئی هم ز زن
 با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
 9 یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

رباعی

قدری نبوذ ملوک را بر درِ ما جز عاشقِ مسکین نبوذ درخورِ ما
 12 تا با سری ای خواجه نداری سرِ ما کین بر سرِ بی سران بوذ افسرِ ما [

1 فصل POKA : NF — || 2 راه عاشقی همه اوئیست K : راه عاشقیست A

راه عاشقی اوئی نیست (هست N ؟) NF راه عاشق (عشق O) همه نیستی است PO ||
 معشوق همه توئی (تو A) بوذ FA : و معشوق همه توئی است K معشوق توئی
 بود N معشوق همه هستی بود O معشوق همه بود P || تو نمی شاید ON : نمی
 شاید PKA توئی نباید F || 3 که خود را باشی که شاید : — K | شاید : باشد O ||
 معشوق را POFK : معشوق NA || عاشقی می باید NKA : عاشقی نمی باید F می باید O
 باید P || تا K : تا A که تا N که POF || 4 نباشی : باشی F || و بحکم خود نباشی
 POKA : بلکه خود هیچ باشی F ، — N

12-5 [بیت ... افسر ما] NF : POKA —

8 رفت راست F : آمدن N || 9 دوست F : یار N || 10 رباعی F : — N ||

12 a تا با سری ای : تا بای سری F تا با سرای N || b کین F : که این N ||

بر F : بی N

67.

نصل

(1) جفای معشوق دو است : یکی در پای بالای عشق و یکی در پای نشیب
 3 عشق ، و عشق را پای بالائی و پای نشیبی هست ، تا در زیادت بود پای بالای او
 بود که بر عاشق دشوار بود جفای معشوق ، و یار معشوق بود در محکمی
 بند ، و همچنین غیرت از ورق جفا بود و یار عشق بود و یار معشوق بود
 6 تا زیادت میشود

(2) پای نشیب عشق آن بود که راه زیادت برسد و عشق روی در
 نقصان نهد ، اینجا جفا و غیرت یار عاشق آید تا بندش بر خیزد و منازل
 9 در خلع عشق می برد ، و این کار بجائی رسد که اگر جفائی یا غیرتی

2 پای بالای K : پا بالای NFA بالای PO || پای نشیب PK : با نشیب A
 پا نشیب NF نشیب O || 3 و عشق را PONFA : و عاشق را K || پای بالائی و پای
 نشیبی هست : پای نشیب و پای بالاست A پای نشیبی و با بالائست K پا بالا و با نشیبی
 هست F پا بالائی و با نشیبی هست N پای نشیبی و پای بالائی است PO || تا در OKA :
 تا عشق پا بالا F تا عاشق در N که تا در P || 3-4 پای بالای او بود : پا بالای او
 بود NF عشق پای بالا او بود POA باء بالا عشق بود K || 4 که PONFA : K - ||
 معشوق : + بر عاشق K || و یار معشوق بود : یار معشوق بود NA و یار
 معشوق K و ناز معشوق PO ، F - || در : و K || 5 بند : + بود PO ||
 و : P - || ورق : فراق O || و یار عشق بود ... معشوق بود NA : ناز عشق بود
 و ناز معشوق بود PO یا خود از ناز عشق بود و یا ناز عشق K و پای بند تحقیق بر پای
 عشق نهد F || 6 تا زیادت میشود NKA : تا در زیادت میشود PO و بود که زیادت
 میشود F || 7 پای نشیب عشق PNA : و با نشیب عشق K و پای بسته تر می شود F
 پای نشیب O || آن NFKA : این PO || برسد PNFA : سپرد K بر بندد O ||
 8 یار عاشق آید NA : یار عشق آید K یار عاشقند F ناز عشق آید PO ||
 تا NFKA : پای PO || بر POF : بر NK می بر A || 9 در NFKA : بر PO ||
 کار : کال O || جفائی PFK : جفا ONA || غیرتی : غیرت N

بذو رسذ عظیم راهی که مثلاً بسالی خواستی رفت در خلع عشق بروزی یا بشی
لا بل بساعتی بروذ ، زیرا که بارگام جفا لابتی معشوقست ، چون چشم
بر رخنه افتاد لابتی برسید و امکان خلاص پیدا گشت
12

68.

فصل

غیرت چون بتابد او صمصامی بی مساحت بوذ ، اما تا چه پی کند
و کرا پی کند ، گاه بوذ که صبر را پی کند و بر عاشق آید تا قهری بذو 3
رسذ - سر در رسن کردن و خود را هلاک کردن ازین ورق بوذ -

10 بذو رسذ عظیم راهی POF : عظیم بدو رسذ راهی NKA وله وجه || که مثلاً
POA : مثلاً که NFK || خواستی F : خواست PONKA || رفت NFA : رفتن K
بریدن PO || بروزی : در روزی P || یا بشی FA : باشی N یا بشی غاید K
یا بشی PO || **11** لا بل بساعتی NFKA : لا بل ساعتی O بلکه در ساعتی P. ||
بارگام NFKA : کار PO || جفا - F || **12** بر رخنه K : بر رخنه OFA بر دوخته N
بر رخنه غیرت P || برسید NK : برسد POFA || گشت NKA : شود F نکشت PO
1 فصل : - N || **2** بتابد NFKA : بتاود F بیاید PO || صمصامی FA :
صمصام PONK || مساحت بوذ NF : مساحت A مساحتی بود K مساحت شود PO ||
2-3 اما تا چه ... و کرا پی کند KA : اما تا چه بی کند OF اما تا چه میکند و کرا
بی کند N اما جورانی کند P || **3** بوذ که : - O || **3-4** تا قهری بدو رسذ PO :
قهری بدو رسذ NFA بدو قهری رسذ K || **4** رسن : سر F || و خود را هلاک
کردن POFA : و وجود را هلاک کردن K ، - N || ورقی : مدت O

وگاه بوذ که بر پیوند آید و بُرذ و عشق را پی کند تا عاشق فارغ شود ،
 6 وگاه بوذ که بر معشوق آید و معشوق را پی کند ، زیرا که او
 از (؟) جنابِ عدلِ عشق است و عدلِ عشق کفایت و همسانی و همتائی
 نخواهد آموزش و آویزشِ عشق خواهد - تا نسبت هم در حقه عاشق -
 9 و بس (؟) ، و این از عجایب است

[بیت]

ای بُرده دلم بغمزه جان نیز ببر خون شد دل و جان نام و نشان نیز ببر
 12 و ره هیچ اثر بنماید از من یچمان تقصیر روا مدار آن نیز ببر [

5 وگاه بوذ که ... شود : این فقره در A در فصل 70 س 3 بعد از کلمه «معشوق»
 افاده است | وگاه بوذ که : کی A | بر پیوند آید FK : بر پیوندند A بر بتواند
 آید N بر (O -) پیوند عشق آید PO | و ببرد و PONFA : و بود که K ||
 7-6 او از جناب KA : او را حساب F او را از جناب N آن جفا PO ||
 7 کفایت و همسانی و همتائی : کفایت و همسایه و همتا NA کفایت و همسای و همتائی K
 همتائی و همسای و کفایت F کفایت و همتائی PO || 8 آموزش و آویزش عشق NA :
 آموزش آویزش K آموزش عشق و آویزش F آموزش و آویزش با پرش عشق PO ||
 تا ... عاشق : K - | تا نسبت هم PON : تا نسیم تیم F هم A || 9 و بس OF :
 است و بس P ، - NKA || و این از PONKA : و این F | لوائح ورق ۱۰۱ آ :
 در مرتبه سهام صمصام غیرت بر معشوق آید و او را از راه عاشق بردارد و این عدل عشق
 است که بچور مانده است یعنی عاشق را با معشوق کفایت است و همتائی و هم سایی نیست
 او را با عاشق (؟) می باید ساخت و نقد وجود را در بحر بی ساحل عشق انداخت و این
 رمزی عجب است

12-10 [بیت ... آن نیز ببر] NF : - POKA | 11 a دلم بغمزه F : بغمزه
 دلم N | ببر F : ببرد N | 12 a و F : کر N || N بنماید : F نماید

69.

فصل

قوتِ عشق از درونِ عاشق زهره عاشق است ، و جز در کاسِ دل
 نخورد ، اولاً در موجِ دردِ عشق بر دل ریزد زهره پس بخورد ، چون 3
 تمام بخورد صبر پیدا شود اما تا تمام نخورد راهِ صبر بر عاشق در بسته است ،
 و این نیز از عجایبِ خواصِ عشق است

70.

فصل

هرچه در تلونِ عشق از عاشق بشود در تمکینِ عشق بدلِ آن بیابد
 از معشوق ، ولیکن نه هرکس بدین مقام رسد که این بس عالی مقامیست 3
 در عشق ، و کمالِ تمکینِ آن بود که از همتِ او چیزی نمانده بود

2 عشق NKA : عاشق POF || از درونِ عاشق NFKA : و زور عاشق از
 (+ درون P) PO || زهره عاشق PONA : زهره عاشق F ، - K || دل - : A ||
 3 اولاً NFKA : اورا PO || در موج NFA : در موج K PO || بر PNFKA :
 در O || زهره پس A : پس K زهره پس F زهره اس N پس زهره اش PO ||
 3-4 چون تمام بخورد : - O | 3 چون NFKA : و چون P || 4 اما تا تمام PNA :
 اما تمام FK ، - O || نخورد : بخود O || صبر بر NFKA : صبر O عشق بر P ||
 5 نیز NKA : - POF || عجایب خواص : خواص عجایب A || عشق : - K
 1 فصل - : N || 2 تلون : تکوین F || عشق : عشق است P || بشود : نشود P ||
 بیابد FKA : بیابد PON (وله وجه) || 3 معشوق : + A کی بر پیوند ... فارغ شود
 (رجوع کنید بحواشی ص 99 س 5) || هرکس : هرگز A || که این NFKA :
 که O این P || عالی مقامیست : عالی مقامی است K عالی مقامست PONA مقامی
 عالیت F || 4 آن : این P || نمانده : نبود نمانده A

[بیت]

- 6 لعلی که از کانِ عقل و جان یافته ام با کس ننمایم که نهان یافته ام
تا ظنِ نبری که رایگان یافته ام من جان و جهان داذه پس آن یافته ام [
- و وصال و فراق اورا یکی بوذ و از علل و عوارض بر خاسته بوذ ، اینجا
9 بوذ که او اهلیتِ خلعتِ عشق یابد و این حقایق که بر بدل از معشوق
بعاشق می رسد خلعتِ عشق بوذ

[بیت]

- 12 دل در طمع وصل بلارا سپرست جان در دم زهرِ حجرِ او بر خطرست
بیرون ز وصال و حجرِ کاری دگرست همت چو بلند شد همه دردِ سرست [

7-5 [بیت ... آن یافته ام] NF : - POKA | 6 a لعلی : F لعل N ||

7 b داذه : F - N

8 و وصال : PO وصال NEKA || بوذ NEKA : شود PO || علل و عوارض

ONKA : عوارض و علل F علل و از عوارض P || 9 او POFA : و N ، - K ||

یابد : آید F || و این NA : و آن K این POF || 9-10 که بر بدل از معشوق

بعاشق می رسد A : که بر بدل از معشوق می رسد بعاشق F که از معشوق بدل عاشق

می رسد K که بر دل از معشوق بعاشق می رسد N نیز بدل از معشوق بعاشق میرسد O

بدل از معشوق بعاشق P | + این PO

11-13 [بیت ... سرست] NF : - POKA | 12 a وصل : F عشق N |

b زهر : F - N

71.

فصل

ممشوق خزانه عشق است و جمال او ذخیره اوست ، تصرف عشق درو
 نافذتر است بهمه حال ، اما اهلیت خلعت عشق آنست که در فصل اول 3
 پیش ازین بیان افتاد

72.

فصل

عشق عجب آینه ایست هم عاشق را وهم معشوق را هم در خود
 دیدن وهم در معشوق دیدن وهم در اغیار دیدن ، و اگر غیرت عشق 3
 دست دهد تا واغیری ننگرد (؟) هرگز کمال جمال معشوق بکمال جز در آینه
 عشق نتواند دید ، و همچنان کمال نیاز عاشق و جمله صفات نقصان
 و کمال از هر دو جانب 6

4-1 فصل ... افتاد : P -

1 فصل : N - || 2 عشق است ONF : عاشقت KA || و جمال ONFA : و خیال
 جمال K || ذخیره اوست : ذخیره است O || عشق درو OKA : او دران F عشق
 ازو N || 3 نافذتر NF : نافذ OKA || عشق آنست : است O || 4-3 اول پیش
 ازین ONA : اول پیش ازین فصل K اول F || 4 بیان : N -

1 فصل : N - || 2 هم در خود : در خود K || 3 واگر K : اگر PONFA ||
 4-3 غیرت عشق دست دهد NFKA : غیرت عشق است O غیرت دست یابد P ||
 4 تا واغیری ننگرد N : تا واغیری ننگرد FKA با او غیری ننگرد PO ||
 هرگز : PO || کمال PONKA : F - || بکمال NF : POKA || جز :
 K - || 5 و همچنان : و همچنین F || 5-6 کمال ... نقصان و : PO | 5 و جمله FK :
 از جمله NA || 6 و کمال : + همچنان K || هر : K -

فصل

- (1) عشق جبريست که درو هیچ کسب را راه نیست بهیچ سبیل ،
 3 لاجرم احکام او نیز همه جبرست ، اختیار ازو واز ولایت او معزولست ،
 مرغ اختیار در ولایت او نپزد ، احوال او همه زهر قهر بود و مکر
 جبر بود ، عاشق را بساط مهره قهر او می باید بود تا او چه زند و چه
 6 نقش نهد ، پس اگر خواهد و اگر نخواهد آن نقش برو پیدا میشود

1 فصل : N - || 2 عشق : PO - || جبريست : خبرست F جبريست A
 چیزی است K خبريست N چیزی هست O چیزی است P || که : F - || کسب را
 راه نیست FA : کسب واراده نیست K کس را راه نیست PON || 3 نیز NA :
 - POFK || جبرست POKA : خبرست NF || اختیار : و اختیار N ||
 3-4 ازو (از وی F) واز ولایت او (وی F) ... نپزد NFKA : در ولایت او
 نبود PO || 4 همه : N - || زهر : زهره P || 4-5 و مکر جبر بود : و مکر خبر بود N
 و مکر (ز مکر ؟) بود A و مکر K و فکر و حیعت بود PO ، F - || 5 عاشق را
 NFKA : عاشق O و عاشق را P || مهره قهر او : مهره مهر او A مهره او OK
 مهره مهر N بخر مهره F ، P - | اگر عاشق تواند که بساط مهره قهر او شود
 فرجیا به - لواع ورق ۱۰۴ ب || می باید بود NF : می باید OA می باید آمدن K
 باید شد P || 5-6 تا او چه زند ... نهد K : تا بازو چه زند و چه نقش نهد A
 تا او چه نقش نهد F تا او چه زند و چه نقش دهد N تا چه او زند و چه نقش
 بر آید P تا چه او زند و چه نقش O || 6 نهد ... نقش : O - | پس PFKA :
 N - | نخواهد PNKA : نه F || برو NFA : برو POK || میشود : شود P

(2) بلای عاشق در پندار اختیارست، چون این معنی تمام بدانست
و < آن پندار > نبوذ کار برو آسان تر شود زیرا که نکوشد تا کاری
به اختیار کند در چیزی که درو هیچ اختیار نیست

[بیت]

آزاده بساط مهره تقدیرست در راه مراد خویش بی تدیرست
آن مهره توئی و نقش دَورِش تمثال گر خود همه در دیده خود تقصیرست [12

74.

فصل

گاه بوذ که بلا و جفای معشوق نخمی بوذ که از دست المعیت
و کفایت رعایت و عنایت عشق در زمین مراد عاشق افکنند تا ازو گلر 3
اعتذاری بر آید و بوذ که فرا بندد و ثمره وصال گردد، و اگر دولت

7 عاشق PONF : عشق KA || پندار : بند A || این معنی تمام K : تمام NFA
خود تمام PO || 8 ونبوذ PON : و سود A ونبود F پیوند K || برو PONKA :
بروی F || شود POFA : بود K باشد N || نکوشد N : بکوشد POFKA ||
9 به اختیار F : و اختیاری POA و اختیار K باختیاری N || کند : نکند K ||
نیست PONK : درست نیاید F در نیست A

12-10 بیت ... تقصیرست F : - PONKA | 10 بیت : فصل F | 11 b تدیرست : +

بیت F

1 فصل : - N || 2 و جفای معشوق : و جفا O || که : - PO || 3-2 المعیت ...
رعایت : المعیه و کفایت رعایت و عنایت A عنایت K و کفایت و عنایت F النیت و کفایت
رعایت و عنایت N زراعت کفایت و عنایت PO || 3 افکنند PFA : افند K افکنند
ON || ازو FKA : او PO || 4 اعتذاری PONFA : اعتدالی K || بر آید
PONFA : بروید K || و بوذ که فرا بندد KA : و بود که فزاینده NF و برک ویرانه
بندد O و باشد که بندد P || وصال : وصال O || و اگر OFKA : اگر P

بکمال تر بوذ آن وصال از یکی خالی نبوذ، اگر برق وصاعقه بر نبجهذ و پرده
6 بر رام او نیاید و راه بر دولت او نبزند (؟)، و این برای آن بوذ تا بداند که
هرگز در رام عشق روی اعتماد نبوذ، و برای این گفته اند :

بیت

9 گر غمره بدان شذی که دادم بتو دل صد قافله بیش برده اند از منزل
دل گرچه زوصل شاذمان می بینم هم پای فراق در میان می بینم
در هجر تو وصل تو نهان می دیدم در وصل تو هجر تو عیان می بینم

75.

فصل

عقول را دیده بر بسته اند ازادراک ماهیت و حقیقت روح و روح صدف
3 عشق است، پس چون بصدف علم <را> راه نیست بچوهر مکنون

5 بوذ : شود P || آن : ازو (؟) P || یکی PONKA : نکیتی F || نبوذ NFK (متن) :
شود NA (شرح) || اگر NFKA : واگر PO || بر نبجهذ A : بر نبجهذ N
عجهذ (؟) K بجهذ POF || 5-6 و پرده بر راه او نیاید N : و پرده بر راه او بیاید A
بر نایب K و بر راه او نیاید F و بر راه او بیاید O و بر راه او بیاید P || 6 و راه
بر دولت او نبزند A : و راه بدولت او نبزند N ، — POFK || و این PONKA :
و آن F ، || بداند NFKA : بدانی PO || 9 a شذی NFKA : شوم PO ||
b برده اند از NFKA : برده اند P برده از O

11-10 دل ... عیان می بینم NF : — POKA | 11 a دیدم N : بینم F

7-1 فصل ... نرسد N : — POFKA | 2-4 عقول را ... راه بوذ : رجوع شود

که در آن صدفست چگونه راه بوذ، اما بر سبیل اجابت التماس این دوست عزیز - اکرمه الله تعالی - این فصول < و > ایات اثبات افتاد اگرچه که «کلامنا اشاره» از پیش بر پشت جزو اثبات کرده ایم تا اگر کسی فهم نکند معذور بوذ که دست عبارت بر دامن معانی نرسد

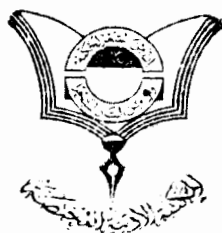
تمت

5 اکرمه : اکرم N

8 تمت : - N ، والله اعلم بالصواب A تمت بحمد الله تعالی وحسن توفيقه وصلى الله على سيدنا محمد وآله K تمام شد کتاب سوانح از تصنيف ملك المشايخ والمحققين شيخ احمد بن محمد الغزالي قدس الله روحه والحمد لله رب العالمين F ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تفعلنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين ايزد تعالی چندانکه توفيق بر (بر : - P) نوشتن این رساله کرامت کرد کشف این اسرار جان مارا (ما O) روشن گرداند ومارا از اینها گرداند که دل ایشان بشرح این کلمات رسیده است PO | P + والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب ، O +

بیت

کتاب سوانح باخر رسید که خواننده را عشق گردد مزید



AḤMAD GHAZZĀLĪ'S
APHORISMEN ÜBER DIE LIEBE

HERAUSGEGEBEN VON

HELLMUT RITTER

